

حرم بانقش منجانب بدو کجای
 گفت باز ای که درین ملکوت
 بگویم چه در این منبت کجای
 یونجام جهان منبت کجای
 باد بایان در یک کجای
 باشن اگر از منبت کجای
 میر علی اکبر ابسطا

فقی حق مرید



Serial Number 69

July 1968

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
Tehran, Iran.



روی جلد : نمونه‌ای از خط
میر علی الکاتب

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

نیرماه ۱۳۴۷

دوره جدید - شماره شصت و نهم

در این شماره :

- روپوش ضریح مطهر حضرت رضا علیه السلام اهدائی علیاحضرت فرح .
- ۲ پهلوی شهبانوی محبوب ایران
- ۵ سیستان در دوران هخامنشی
- نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا و مقایسه آن با نمایشهای مذهبی
- ۹ در ایران
- ۱۳ حکمت و فلسفه در ایران باستان
- ۲۱ ایران در آئینه جهان
- ۲۴ غالب دهلوی
- ۳۰ فرهنگ و دانستیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری .
- ۳۸ بیماری بولوار
- ۴۳ تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران
- ۴۸ نگهداری عکسهای رنگی
- ۵۴ ما و خوانندگان

مدیر : دکتر ا. خداپندهلو
 سردبیر : عنایت الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلغ ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

روپوش ضريح مطهر حضرت رضا عليه السلام

اهدائی

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی محبوب ایران

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران در بهار سال ۱۳۴۶ اراده فرمودند که پس از برگزاری آیین تاجگذاری اعلیحضرتین سلامتی شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنتی روپوش گرانبها و برازنده‌یی که از نظر تاریخی و هنری در نوع خود بی‌نظیر و بی‌عدیل باشد برای ضریح مطهر حضرت رضا علیه‌السلام اهداء فرمایند.

در تابستان همانسال بموجب دستور وزیر فرهنگ و هنر سرپرستی و تهیه روپوش مزبور بعهده آقای یحیی ذکاء استاد تاریخ هنر و تاریخ لباس ایران در هنرکده هنرهای تزئینی و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران محول گردید.

طرحی که بوسیله آقای ذکاء تهیه و توسط آقای فرشچیان بصورت رنگی نقاشی گردیده بود بعرض علیاحضرت شهبانو رسیده مورد تصویب قرار گرفت و اوامری برای بافت زری متن و تهیه مقدمات دوخت حواشی آن صادر فرمودند.

باینکه قرار بود بلافاصله پس از انجام مراسم تاجگذاری با مسافرت علیاحضرت شهبانو به مشهد روپوش نیز بدین شهر حمل گردد ولی بعلت تعویق مسافرت علیاحضرت و تکمیل نبودن مرواریددوزی قسمتهایی از روپوش اهداء آن چندماهی به تأخیر افتاد و سرانجام انتقال و اهداء روپوش بحرم حضرت رضا (ع) در بعداز ظهر روز سه‌شنبه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ بوسیله علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران صورت عمل بخود گرفت. طول و عرض روپوش مذکور مطابق اندازه‌های طاق ضریح مطهر چهارمتر و ده سانتیمتر در سه متر است و متن آن زری بازوبندی گلایتون دار سبزرنگی است که در کارگاه زری- بافی وزارت فرهنگ و هنر زیر نظر استاد محمد طریقی اختصاصاً

برای این منظور بافته شده است. حاشیه روپوش در چهار طرف از پارچه ساتن دوش سبزرنگی به عرض ۷۵ سانتیمتر دوخته شده که تماماً با ملیله‌های زرین اصل گلدوزی گردیده و داخل برگها و گلبرگهای آنها با مرواریدهای اصل بحرینی پر شده است.

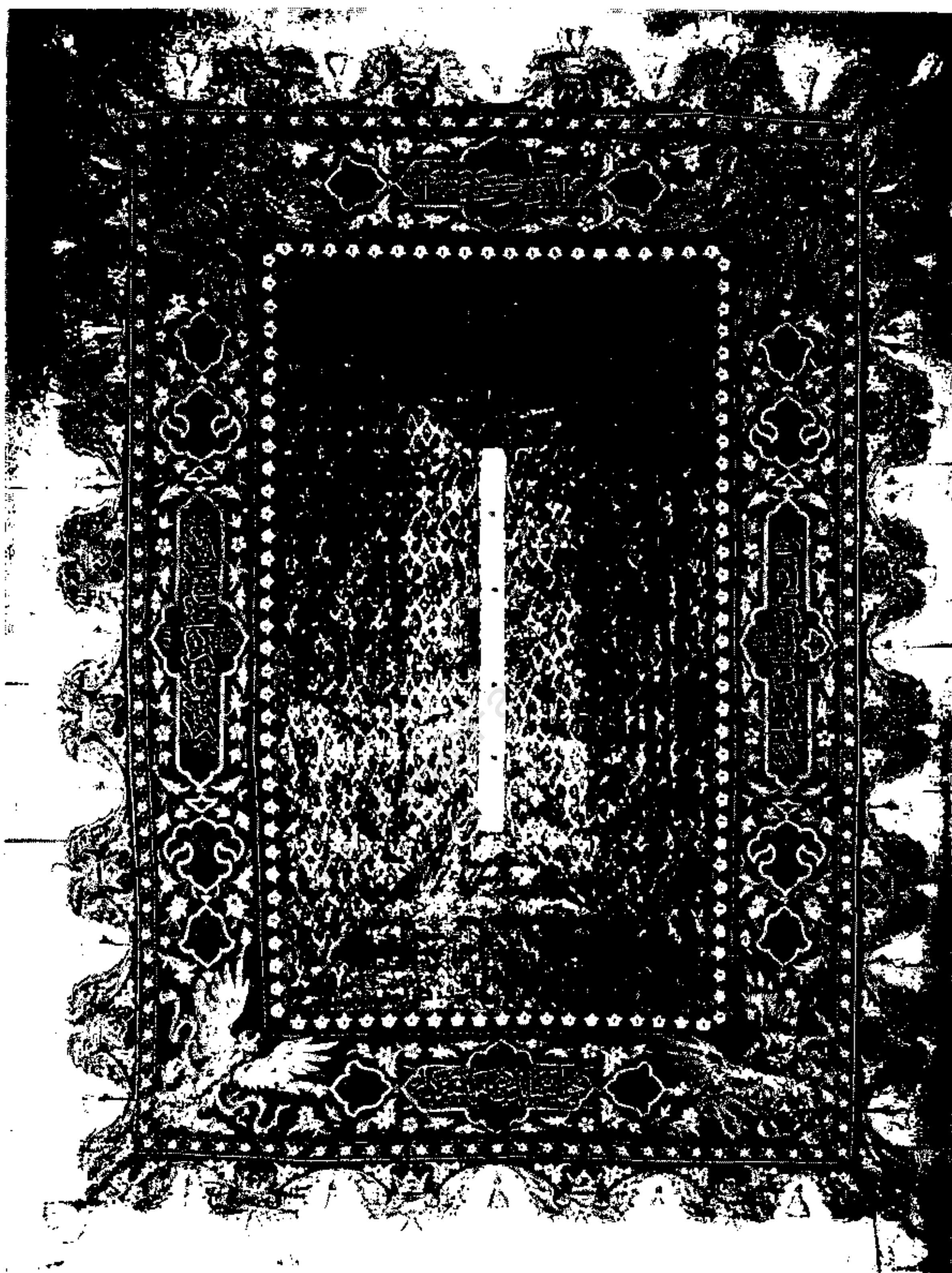
برای ملیله‌دوزی و گلدوزی و مرواریددوزی حاشیه روپوش و خیاطی و بقیه قسمتهای دیگر آن حدود یکصد و هشتاد روز روزانه چهار نفر مشغول کار بوده‌اند و قسمتی از مرواریدهای گل‌های آن نیز شخصاً بانست مبارک علیاحضرت دوخته شده است. طرح روپوش با توجه به اعتقادات مذهبی و تزئینات حرم و ضریح مطهر با نقوش اصیل ایرانی ریخته شده و دورادور آن با بالهای فرشتگان احاطه و زردوزی و مرواریددوزی گردیده است در بالا و وسط بالهای دور حاشیه بتناوب دوازده عدد نقش تاج پهلوی و دوازده عدد تاج شهبانو قرار دارد که با پولک‌ها و مرواریدهای درشت ترین شده است.

در چهار گوشه آن نقش بزرگ چهار فرشته مقرب (جبرائیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل) با پارچه‌زری بطرزی دوخته شده که ضریح و روپوش را میان بازوان و دستهای خود نگهداشته‌اند.

در وسط حاشیه‌ها ترنج‌هایی ملیله‌دوزی گردیده که در داخل دوتای آنها بیت زیر با نخ‌های زرین بخط ثلث قلابدوزی شده است.

«گرسر به فقر و شوکت بر آسمان فرازم

بر آسمان قدست باشد سر نیازم»



روپوش ضريح مطهر حضرت امام رضا عليه السلام اهدائي عليا حضرت فرح پهلوي شهبانوي ايران

و در داخل ترنج‌های کوچکتر نیز بینی از حافظ بهمان طرز
قلابدوزی شده است.

«بیای بوس تو دست کسی رسید که او

چو آستانه بدین در همیشه سر دارد»

در زیر مصرع آخر ترنج‌های بزرگتر در داخل نیم‌ترنج
زیبایی نام مبارك علیاحضرت شهبانو بصورت « فرح پهلوی
۱۳۴۶ » ملیله‌دوزی و طلا‌دوزی گردیده است.
اطراف ترنج‌ها و متن حواشی را گل‌وبته‌های فراوانی که
با ملیله و پولک‌های اصل زر دوزی شده با مرواریدهای ریزه
پرشده است فرا گرفته‌اند.

در چهار گوشه روپوش چهار منگوله با شرابه بزرگ
مروارید و در دورادور آن ۲۴ شرابه مروارید درشت غلطان
و ۲۰ شرابه مروارید ریزه آویزانست که زیبایی خاصی به روپوش
می‌دهند.

بر روی روپوش مذکور کلاً در حدود ۱۷۵ مثقال مروارید
درشت غلطان و ۱۰۵۵ مثقال مروارید ریزه اصل بحرینی دوخته
و نصب گردیده و برای دوخت و تزیین آن میلیونها سوزن زده
شده است.

در طرح و دوخت و تزیین روپوش علیاحضرت شهبانو
شخصاً از نزدیک نظارت فرموده و مرتباً اوامر مؤکدی برای
شکوه‌مندی و زیبایی آن به آقای ذکاء صادر فرموده‌اند.

با این خصوصیات بدون تردید تاکنون روپوشی بدین
زیبایی و پرکاری و پربهایی برای ضریح حضرت رضا علیه‌السلام
از طرف هیچ پادشاه و ملکه‌یی تهیه و اهداء نگردیده است
و هم‌اکنون روپوش مزبور يك اثر تاریخی و هنری ذی‌قیمت
و بی‌نظیری است که از طرف شهبانوی نیکوکار و خوش‌نیت
وصافی عقیدت نیاز مرقد حضرت ثامن‌الائمه شده است.

بمناسبت اهداء روپوش مرواریددوزی به آستان قدس
رضوی چندتن از شاعران خوش‌قریحه اشعار و ماده تاریخیایی
سرودماند که از آن جمله قطعه‌یی از آقای دکتر لطفعلی‌مورتگر
استاد دانشگاه تهران و دو قطعه از آقای محمدعلی ناصح رئیس

انجمن ادبی ایران بمضمون زیر درج میگردد :
شاه دین و قبله ارباب هر حاجت رضا
ایکه سرها پیش تو آیند در کرنش فرود

ای شده دست‌نوسل‌پشت ازهرسو دراز
برتو باد از شاه ایران وز شهبانو درود
خواست شهبانو فرح تا بهر تو آرد نثار
گرچه پیش همت تو گنج گیتی خوار بود
بر هزار و سیصد و چهل سال شش‌بگذشته بود
کز سر اخلاص این روپوش را اهداء نمود

پیشکش ساخت شهبانوی راد
که نگهدار باشدش یزدان
بضریح رضا امام بحق
مظهر صدق و آیت ایمان
از زر ناب نسجی آموده
بگهرهای روشن و تابان
در دو مصراع بهر تاریخش
ز رقم خامه فصیح بیان
گو بنزد امام باد قبول
تحفه شهبانوی ایران

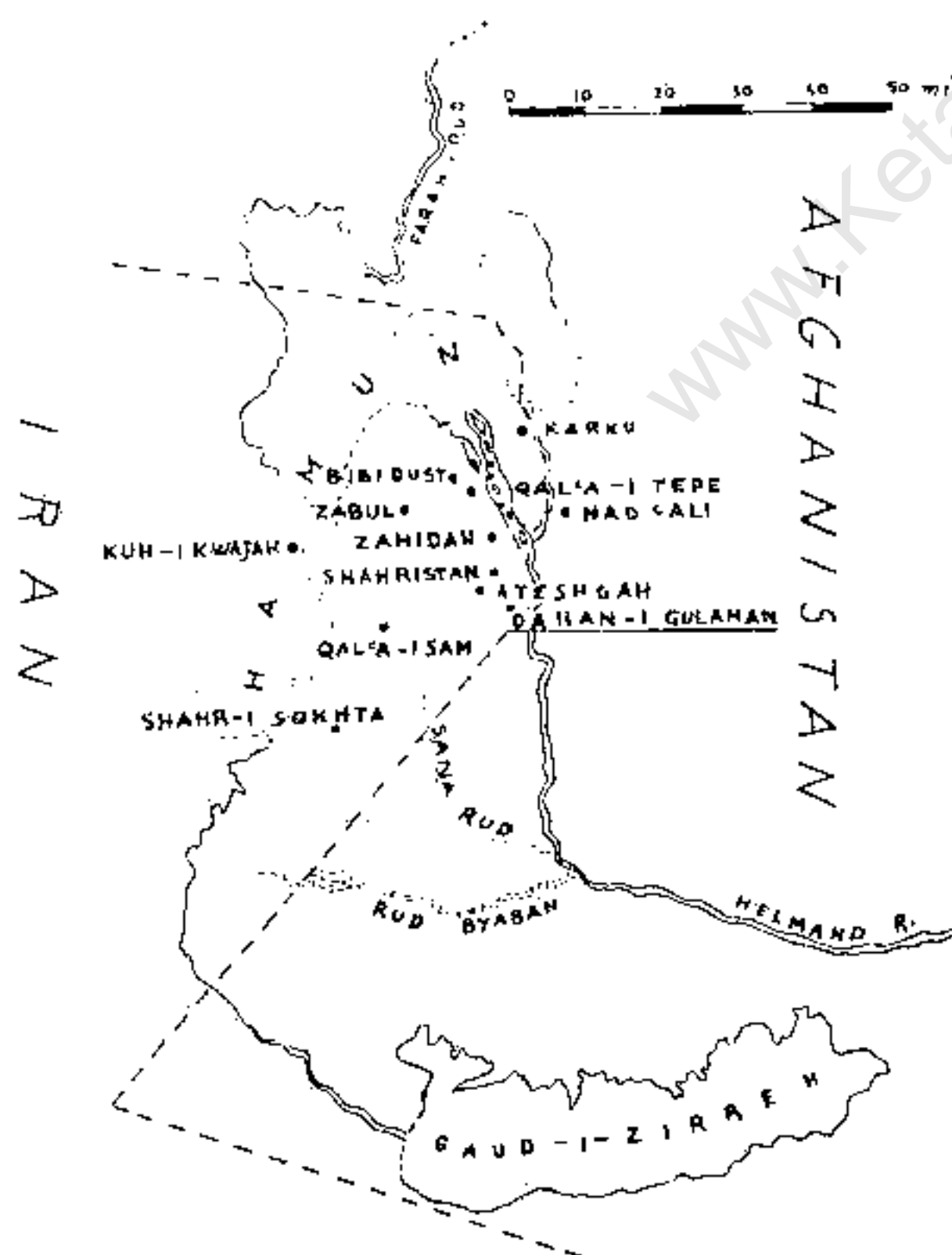
بار چون یافت راد شهبانو
بارادت درین مهین درگاه
بضریح رضا امام بحق
که شه‌وملك راست پشت و پناه
پیشکش کرد نسجی از زر ناب
وین بصدق ضمیر اوست گواه
بس گهرهای تابناك بر آن
بفروزندگی چومهر و چوماه

سیستان در دوران پنجمنشی

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه

استاد عالی قدر ایتالیائی آقای پروفیسور توجی نتایج کاوش های هیئت باستان شناسی ایتالیائی در سیستان را در مجله ای بنام «شرق و غرب» در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسانیده اند. نتایجی که آقای پروفیسور توجی از این کشفیات گرفته اند بسیار جالب توجه است. ما همه میدانیم که دانشمندان ایتالیائی از بهترین کاوش کنندگان جهان اند و همه نتایج فوق العاده کاوش های شهر قدیم پمپی و فوروم های مختلف شهر روم را بخاطر داریم.

۱- نقشه ای که هیئت باستان شناسی ایتالیائی از ناحیه کاوش فراهم نموده است



پروفیسور توجی در میان بیابانی که باد شدید مانع کار بود در سال ۱۹۶۲ دست بکاوش هایی زدند که نتایج فوق العاده آن بیشتر به معجزه ای شباهت داشت تا به کاوشی.

در نقشه ای که ایشان از ناحیه کاوش تهیه نموده اند (شکل ۱) مرکز کارشان مشخص میشود. در کنار رود هیرمند در میان نقاط تاریخی متعددی مانند نادعلی و کرکو و قلعه تپه و بی بی دوست و کوه خواجه و شهر سوخته و قلعه سام و غیره و غیره تپه ای مصنوعی بنام دهان غلامان وجود داشت که توجه آقای پروفیسور توجی را به خود جلب نمود. در عکس شماره ۲ تپه دهان غلامان در طرف چپ و تپه موسوم به قبر زرتشت در طرف راست دیده میشود.

شکل ۳ تپه مزبور را پیش از خاک برداری معرفی مینماید (۱۹۶۳) و اگر دقت بفرمایید در این عکس حیاط مرکزی و اطاق های متعدد را که از چهار طرف آنرا احاطه کرده اند بخوبی تشخیص خواهید داد.

لطفاً متوجه باشید که باد این ساختمان معظم را به این حالت در آورده است و در ابتدا در اطراف آن ساختمان های متعدد دیگری بوده که مجموع آن شهری را تشکیل میداده است.

شکل شماره ۴ نقشه ای را که از این کاخ برداشته شده نشان میدهد و شکل شماره ۵ قسمتی از جزئیات بناست. ملاحظه میفرمایید که تمام بنا از گل خام که ما امروز به

۲- در طرف چپ تپه دهان
غلامان و در طرف راست
تپه معروف به قبر زرتشت
پیش از شروع کاوش
دیده می شوند



۳- قسمتی از تپه دهان
غلامان در ضمن کاوش
در سال ۱۹۶۳

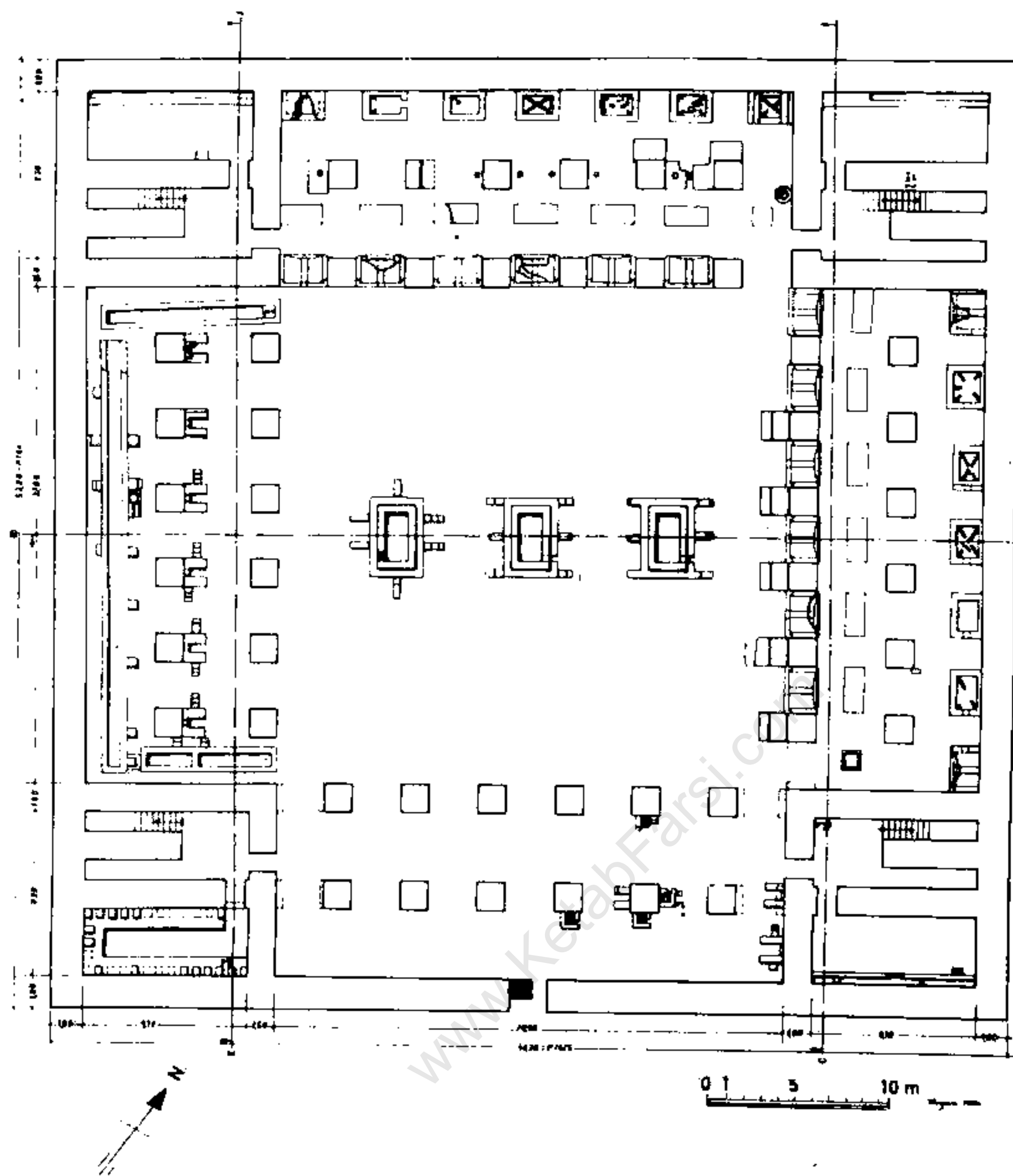


وجود چنین ایوان‌های ستون‌دار بسیار مفید بوده است و در میان حیاط سه سکوی گلی قرار داشته که ارتفاع آن از یک متر کمی بیشتر بوده و بوسیله چند پله به آن راه مییافته‌اند و آثار سوختگی روی این سکوها پیداست.

جزئیات این بنا نشان می‌دهد که از زمان داریوش اول است. بکار بردن گل‌خام در ساختمان‌های دوران پادشاهی داریوش اول خیلی معمول بوده و یکی از نمونه‌های آن کاخ

آن چینه می‌گوییم ساخته شده است و خاک آن ناحیه بقدری نرم و چسبنده است که وقتی با آب مخلوط شد از آجر هم محکم‌تر میشود و به همین دلیل است که توانسته‌اند آنرا تقریباً سالم از زیر شن بیابان بیرون بیاورند.

در شکل شماره ۴ مشاهده می‌فرمایید که در اطراف حیاط مرکزی اتاق‌های متعدد و در چهار طرف آن رواق یا ایوان ستون‌داری وجود داشته است. در مکان‌های گرم مانند سیستان



ع- طرحی که از ساختمان شماره ۳ تپه دهان غلام برداشته شده است و احتمالاً یکی از ساختمانهای مرکز حکومت ساتراپی در انجیان بوده است

لازم از قبیل سنگ و لاجورد و کاشی و چوب و غیره را به آن نقطه حمل کرده‌اند درحالی‌که ساختمان دهان غلامان تنها مقر حکومتی ناحیه بزرگی به نام درانجیان بوده است که اعراب آنرا زرنج تلفظ کرده‌اند و از ناحیه سیستان کنونی بسیار وسیع‌تر بوده و ساتراپی بسیار مهمی بشمار میرفته است و چون درمرز شرقی ایران یعنی در نقطه‌ای که احتمال هجوم قبایل سحراگرد زیاد است قرار داشته است همیشه اشخاص برجسته

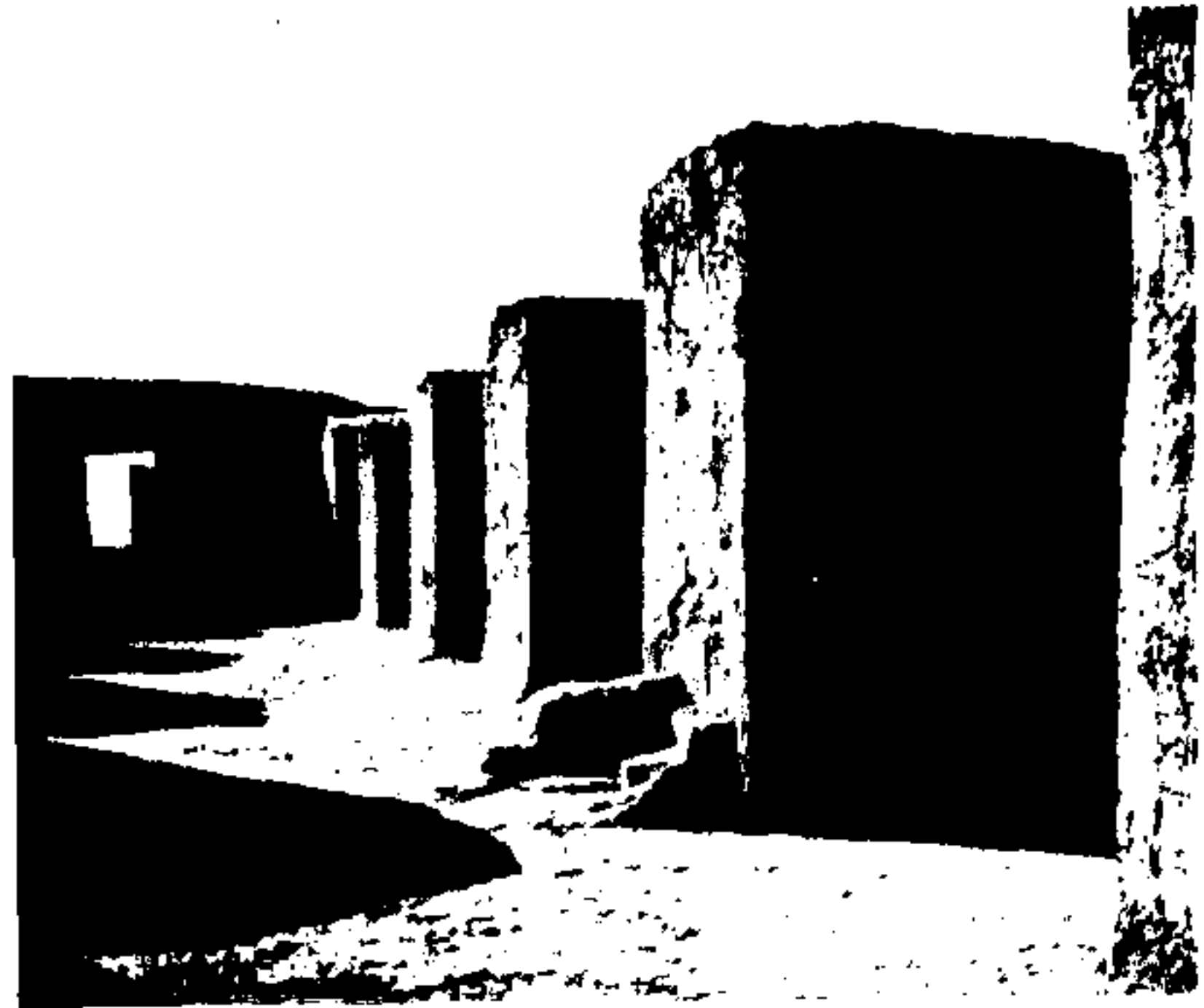
معروف به خزانه داریوش در تخت جمشید است. حتی میان تخته سنگ‌های طرفین دیوار کاخ صد ستون تخت جمشید نیز با گل خام پر شده بوده است. چون در سیستان سنگ وجود نداشته این کاخ را تماماً با گل خام ساخته‌اند. در شوش هم تقریباً همین روش بکار برده شده است با این تفاوت که چون شوش پایتخت شاهنشاهی ایران بوده همانطوری که داریوش بزرگ در کتیبه‌هایی ذکر کرده است از تمام نقاط کشور مواد

سکاها در آن زندگی میکردند. هرودوت گفته است کوروش با این سکاها بسیار دوست بوده برای اینکه در جنگها به او کمک کرده‌اند. بنابراین، این امر مسلم میشود که سکاها پیش از شاهنشاهی هخامنشی در این ناحیه مسکن داشته‌اند و اگر این فرض را بپذیرید باید از خود پرسیم این سکاها از کجا به آن مکان آمده‌اند زیرا ما میدانیم که محل اقامت سکاها در اوایل هزاره اول پیش از میلاد دشت‌های وسیع واقع در شمال شرق ایران بوده است. شاید هم آن تورانیان که فردوسی آنها را برابر ایرانیان قرار میدهد همین سکاها باشند. مراکز مهمشان زابل و کابل بوده است. فردوسی تورانیان را برادران ایرانیان میداند و چرا این فرض را قبول نکنیم که سکاها بمناسبت همین برادری با ایرانیان از پرداخت مالیات به گفته هرودوت معاف نشده باشند. در صورتی که فرض فوق را بپذیریم چرا فرضیه آقای دکتر بهرام‌فره‌وشی را که راه ورود آریایی‌ها به ایران را از جانب سیستان میداند نپذیریم و در چنین صورتی باید پیشنهاد کنیم که پارس‌ها ابتدا در ناحیه سیستان سکونت داشتند و سپس در نتیجه فشار سکاها یا تورانیان از سیستان به فارس آمدند و در اینجا است که تاریخ ایران باستان با تاریخ ایران باستان با هم تطبیق خواهند کرد و به این طریق سکاها یا تورانیان جای پارس‌ها را در ناحیه سیستان گرفتند ولی روابطشان با آنها قطع نشد و این موضوع جالبی برای ایجاد داستان‌های شاهنامه فردوسی گردید.

اینها همه فرضیات است و احتمال دارد مطالعات زبان‌شناسی و باستان‌شناسی بتوانند با همکاری با یکدیگر بعضی از این فرضیات را روشن کنند و راهی را به ما نشان دهند که منتهی به نتیجه قابل توجهی گردد.

بهر حال مطالب راجع به طرح ساختمان و مصالح آن گفته شد فقط این میماند که طاق‌های این اطاق‌ها به چه طریق ساخته شده بوده است و جواب این سوال این است که در زمانی که در مشرق ایران طاق‌های آجری بیضی‌شکل بسیار معمول بود (مانند چغازنبیل) در مشرق ایران آجر بکار برده نمیشد ولی کوشش میشد که طاق را بطریق بیضی بسازند و احتیاجی به آجر پیدا نکرده‌اند زیرا بقدری گل آن ناحیه محکم بوده است که جای آجر و سنگ را می‌گرفته است.

متوجه باشید که شهر بلخ نیز به همین طریق ساخته شده بود و دانشمندان فرانسوی سال‌ها در آن کاوش کردند و چیزی جز گل خام در آن نیافتند با اینکه ما میدانیم که شهر بلخ یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آبادان آن زمان بوده است. اینک در شکل شماره ۶ عکس یکی از آن طاق‌ها را حضور خوانندگان عزیز معرفی مینمائیم.



۵ - قسمتی از ساختمان شماره ۳ تپه دهان غلامان پس از کاوش



۶ - طریقه طاق‌زدن با گل خام در ساختمان شماره ۳ تپه دهان غلامان

و از خاندان پادشاهی حاکم آن میشده‌اند.

جغرافی‌دانان اینطور عقیده دارند که ناحیه درانجیان بعلت وجود رود هیرمند در ایام سابق بسیار آباد بوده و حتی محبت از جنگل‌هایی شده است که در این ناحیه وجود داشته است و اینکه آنرا سکستان نامیدند برای این بوده است که

نمایش در قرون وسطی در کشور های اروپا و مقایسه آن با نمایش های مذهبی در ایران

(۶)

دکتر فروغ
رئیس هنر کده هنر های دراماتیک

بنا بر آنچه در قرآن کریم آمده ابراهیم پسر دودم خود اسمعیل را بدرگاه خداوند قربانی میکند نه اسحق را آنطور که در تورات ذکر شده است^۱. تعزیه اسمعیل قربانی با مناجات ابراهیم و نیایش او بدرگاه خداوند قادر متعال آغاز میشود. در همان ضمن که ابراهیم غرق در وجد و نشئه تضرع و لابه بدرگاه خداوند است ملك مقرب جبرئیل بر او وارد میشود و پیامی از طرف خداوند برای وی می آورد باین مضمون که باید پسر خودش اسمعیل را در ارض مقدس کعبه قربانی کنی. ابراهیم از روی صدق و صفا تسلیم اراده خداوندی میشود و میگوید:

عليك من بنو ای جبرئیل نيك لقا
ولی بمن بگو ای پيك كردگار جلیل
من آن نیم که کنم سرکشی ز حکم خدا
سبب ز چیست که گردد ذبیح اسمعیل ؟

جبرئیل در جواب میگوید که اگر دوستی خداوند را واقعاً در دل داری محبت او را با محبت به چیز یا به کس دیگر نباید مخلوط کنی. سپس جبرئیل از ابراهیم میپرسد که در بین پیامبرانی که از ذریه او خواهند آمد کدامیک را عزیزتر میدارد. ابراهیم پاسخ میدهد که در بین تمام پیامبرانی که پس از او ظهور خواهند کرد محمد از همه نزد او گرامی تر است. سپس ابراهیم سؤال میکند که ای جبرئیل مقصود تو از اینگونه پرسش ها چیست؟ جبرئیل داستان حزن انگیز واقعه کربلا را بتفصیل برای او شرح میدهد و توضیح میدهد که چگونه حسین نوه گرامی همین محمد بن دست شقاوت کفار رنج و ستم می بیند و چگونه سرش را از تنش جدا میکنند و چگونه خانواده اش را به اسارت میبرند و با ایشان به وحشیانه ترین صورت رفتار میشود. تمام این مصائب را حسین در راه نجات پیروان جانش بجان میخرد. در نظر خداوند اجر و ثواب اشك ریختن در ماتم حسین بقدر قربانی کردن اسمعیل است.

۱- مسیحیان خود را از طریق اسحاق فرزند ابراهیم میدانند و پیروان اسلام از طریق اسمعیل خود را از سلاله ابراهیم میشناسند.

۲- نکته جالب اینست که در هر سه نمایشنامه مذهبی یعنی چه در نسخه فارسی و چه در نسخه های «بروم» Brome و «بزا» Béza که در اواسط سده شانزدهم نوشته شده، هر سه با مناجات ابراهیم بدرگاه خداوند شروع میشود.

وقتی ابراهیم داستان دهشتناک واقعۀ کربلا را می‌شنود از صمیم دل حاضر می‌شود که
فرزند دلبد خود را قربانی کند و می‌گوید :

اگر که بود مرا صد پسر در این دوران تمام را بره حق نمودمی قربان
جبرئیل ابراهیم را در حالی که در اندوه بزرگ مرگ فرزند اشک میریزد و ناله و
فغان میکند ترك می‌گوید . در این موقع هاجر همسر ابراهیم وارد می‌شود و علت رنج و ناراحتی
او را جویا می‌شود . ابراهیم که توانائی بیان همه حقایق مطلب را در خود نمی‌بیند پاسخ می‌دهد
که خود و پسرش اسمعیل بدرگاه ذوالجلال خداوندی خوانده شده‌اند و شایسته است که هاجر
بسراغ « گل ریاض و سبط برگزیده او برود و او را نزد پدر بفرستد تا بدون فوت وقت به آستان
درگاه پروردگار مشرف شوند . »

هاجر بسراغ پسر از صحنه خارج می‌شود و عازم مکتب‌خانه‌ای که اسمعیل با اطفال دیگر
در آن درس می‌خواند می‌شود^۳ . این کار بصورتی بسیار واقعی صورت می‌گیرد و هاجر راهی را
که گرداگرد سکو تعبیه شده می‌بیند . در همین ضمن که هاجر در راه رفتن بمکتب است و
توجه عموم تماشاکنان معطوف باوست ابراهیم ساکت و صامت در گوشۀ سکو نشسته و کسی از
تماشاکنان باو توجهی ندارد ولی در گوشۀ دیگر صحنه جمع کودکان که در مکتب مشغول درس
خواندن هستند توجه تماشاکنان را جلب می‌کنند .

در این موقع نوبت به اسمعیل می‌رسد که آیه‌ای از قرآن کریم تلاوت کند و معلم نیز
باو رخصت می‌دهد که تلاوت قرآن کند . اسمعیل پس از ستایش خداوند او را آفریدگار همه
موجودات می‌خواند و خود را بنده ذلیل درگاه کبریائی او میداند و آمادگی خود را برای اطاعت
الهی اظهار میدارد . هاجر غرق در اندوه وارد می‌شود و پیام ابراهیم را به فرزند خود ابلاغ
می‌کند . گفتگوی بین مادر و فرزند در این موقع بی‌اندازه تأثیر آور و جانکاه است زیرا هاجر
درباره سرنوشت نور دیده خود بی‌اندازه نگران است .

در چنین حالتی مادر و فرزند عازم خانه می‌شوند . در اینجا نیز ابراهیم قدرت بیان
واقع مطلب را به اسمعیل در خود نمی‌بیند و لذا چنین می‌گوید که دوست بسیار ارجمندی هر دو ایشان را
نزد خود دعوت کرده است و لازم است که بی‌درنگ بجایگاه وی عزیمت کنیم . همچنانکه
اسماعیل سرشار از مسرت و شادی بخوابگاه خود می‌رود که جامه پاکیزه برای رفتن به مهمانی
بتن کند ابراهیم به هاجر دستور می‌دهد که برای او خنجر و طنابی آماده سازد؛ هاجر که
بتدریج سوء ظنش تحریک شده است متعجب می‌شود و می‌گوید :

از این کلام تو آتش فتاد بر جانم	ز کاروبار تو امروز من هراسانم
رسن برای چه می‌خواهی ای خلیل‌خدا	پی چه تیغ طلب میکنی بیان فرما
اگر تو میروی امروز بهر مهمانی	بگو برای چه خواهی اثاث قربانی

ابراهیم به هاجر دل‌داری می‌دهد و می‌گوید که اختیار اینکه این راز مقدس را بروی
فاش کند ندارد . هاجر لابه و زاری میکند . بالاخره ابراهیم با بی‌میلی فراوان باو می‌گوید :

۳ - بنابر آنچه مفسران و مورخان در این زمینه نوشته‌اند اسمعیل در این موقع سیزده سال داشته است .
۴ - تمام این اعمال که در تماشاکن اثر زیاد دارد تمهیدهایی است که در اصطلاح تئاتر شاید « زهرخند
دراماتیک » Dramatic irony بتوانیم تعبیر کنیم .

بدان که حکم شد از خالق زمین و زمان
 هاجر که بسبب غریزه جنسی و رقت و عاطفه مادری تنها هدف و آرزویش اینست که
 جان فرزند دلبنده خویش را از مرگ نجات دهد به ابراهیم خلیل اعتراض میکند و فریاد
 دلخراش از دل برمی آورد و میگوید :

ایا خلیل خداوند کردگار جلیل
 مگر که عاصی درگاه کبریا شده است
 چرا ذبیح شود نوگل تو اسمعیل
 که او مؤاخذ قربانی خدا شده است ؟

ابراهیم هاجر را بخاطر بیان این عبارات کفر نکوهش میکند و میگوید :

مکن تو هاجر از این نوع گفتگو بسیار
 ذبیح گشتن او باعث تقرب ماست
 که نیست غیر تقرب بدرگاه غفار
 تونیز باش رضا کاین رضا رضای خداست.

این استدلال هاجر را قانع میسازد و درحالی که مطالب مؤثر و رقت انگیزی با خنجر
 و طناب بیان میکند آنها را نزد ابراهیم میبرد .
 در این موقع اسمعیل آماده برای رفتن به میهمانی باز میگردد . وقتی چشمش به خنجر
 و طناب می افتد درباره آنها سؤال میکند . ابراهیم بالاخره خود را ملزم می بیند که حقیقت مطلب
 را به وی بگوید و اسمعیل بدون تردید و ترلزل تسلیم اراده و امر الهی میشود و با لحنی اندوهبار
 و حزن انگیز میگوید :

خوشا جانی که شد قربانی دوست
 سپاس نعمت حق را چگویم
 خوش آن جسمی که بیسر در ره اوست
 زهی شادی که من قربان اویم
 بود فرمان مرا در خون طپیدن
 ز امر حق چرا گردن کشیدن

غم دل هاجر تازه میشود و مکالماتی که بین پدر و مادر و فرزند در این موقع رد و بدل
 میشود حاکی بر مطالب بسیار سوزناک و دلخراشی است درباره عشق بی شائبه و عطف بی منتهای
 مادر بفرزند . این مکالمات پر است از تعبیرات و استعارات شاعرانه ، و مبالغه نیست اگر گفته
 شود که هر کلمه آن اشاره ایست به واقعه رقت بار صحرای کربلا و نشانه قدرت و کفایت مصنف
 است باینکه احساس ترس و ترحم را در ضمیر تماشاکن و حتی خواننده آن برانگیزد .
 دردنبال این حادثه خوفناک حادثه رقت انگیز دیگری رخ میدهد و آن موقعی است که
 اسمعیل برای کسب اجازه از معلم و خدا حافظ گفتن با همدرسانش به مکتب میرود . با در نظر
 گرفتن ارج و منزلت استاد در شرایع ملی ایرانیان قدیم تأثیر این صحنه کاملاً آشکار است .
 رعایت حقوق معلم یا پدر روحانی تا پیش از باز شدن پای فرهنگ مغرب ، و شیوه تعلیم و تربیت
 جدید به کشور ایران ، وظیفه قاطبه افراد ملت بود . از این رو این صحنه برای مردم ایران
 مفهوم بخصوصی داشته است . خدا حافظی گفتن به معلم و طلب بخشش و حلالیت از او برای مردم
 مغرب آن تأثیر و مفهومی را که برای ایرانیان دارد نخواهد داشت . اسمعیل پس از کسب
 اجازه از معلم یا همدرسان خود نیز خدا حافظ میگوید و جمع شاگردان مکتب در یک آواز جمعی
 فوق العاده محزون ، اندوه عمیق خود را از دوری او اظهار میدارند و میگویند :

که ای سرو ریاض کامرانی
 بمکتبخانه بعد از تو نباشیم
 مبدا بی تو ما را زندگانی
 ز آه و ناله فارغ یک زمانی

تو بودی بلبل ما جمله طفلان
 ییا بنشین بمکنب یک زمانی
 شود بعد تو مکتبخانه ویران
 منه بر جان ما داغ جدائی
 پس از این صحنه سوزناک صحنه تأثر آور خدا حافظی دیگری بین اسمعیل و هاجر اتفاق
 می افتد تا اینکه ابراهیم فرمان میدهد که در کار خود شتاب کند و اسمعیل بالاخره برای عزیمت
 آماده میشود .

مسافتی را در راه ، گرداگرد صحنه طی میکنند و با ناله و نوحه بسوی زمین کعبه
 رهسپار میشوند . پس از اینکه مجدداً به سکو میرسند لحظه بحرانی بالاخره فرا میرسد و ابراهیم
 خود را برای عمل قربانی آماده میسازد و میگوید :

ای جان پدر فدات کردم
 روراسوی قبله وفا کن
 قربان تو و وفات کردم
 دل را به محبت آشنا کن
 همسایه رحمت خدا شو
 با خیل ملایک آشنا شو .

اسمعیل که با کمال رضا و رغبت تسلیم تقدیر است میگوید :
 کنون این خنجر و این سر تو دانی
 مکن تأخیر جانا تا توانی
 رضایم کاین تنم را سر نباشد
 سرم را در جهان پیکر نباشد
 شوم قربانی راه خدا من
 جدا رأس من ایندم کن تو از تن

در این لحظه دهشتبار ابراهیم رو بسوی آسمان میکند و باز بدرگاه خداوند مناجات
 میکند و اسمعیل با حالتی بسیار مؤثر و رقت بار به پدر خود وضیت میکند و با التماس از پدر
 درخواست میکند که چون از تاریکی دنیای آخرت بیمناک است مادر و همدردانش پس از او
 مکرر بر سر مزارش بیایند و شمعهای روشن بر گور او بگذارند . سپس از پدر خود تقاضا میکند
 که هنگام ذبح ، چشمان او را ببندد مبادا چشمانش هنگام قربانی در چشمان پدر بیفتد .
 مناجات دیگری باز صورت میگیرد و باز تعلیقی پیش می آید و علت آن اینست که هاجری مهابا
 و وحشت زده بصحنه داخل میشود و میگوید :

بحق ذات خداوند عالمیان
 بدان که خلق برای جناب ربّانی
 دمی مکش به گلویش تو خنجر بران
 کنند اگر شتر و گوسفند قربانی
 بوقت ذبح نمودن همی دهند آتش
 ز راه مهر و وفا میکنند سیرایش
 ضیاء دیده من کم ز گوسفندی نیست
 ایا خلیل خدا اینهمه شتاب ز چیست

اینجا موقع مناسبی است که گریز بصحرای کربلا بزنند و داستان غم انگیز حسین و
 خاندان او را بمیان بکشند زیرا مدت سه شبانه روز متوالی در گرمای سخت تابستان عربستان
 حسین و خاندانش از آب آشامیدنی محروم بودند .

متأسفانه تنها نسخه ای از این تعزیه نامه که در دست اینجانب است^۵ بهمین جا ختم میشود
 و راقم حروف نیز در اینجا عبارت «تمام شد» را نوشته است . ما نمیدانیم آیا فرشته یا گوسفند
 قربانی نزد ابراهیم باز میگردد یا نه بهر حال مثل تمام موارد ، داستان به واقعه صحرای کربلا
 پایان می پذیرد .

۵ - در سه نسخه خطی قدیمی دیگر که نویسنده فعلاً در اختیار دارد نیز داستان بهمین جا ختم میشود .

حکمت و فلسفه در ایران باستان

علی سامی

و انسان و خیر و شر مطلق و افکار دیگری از این قبیل داشته‌اند. مثلاً فلاسفه و الهیون سومری در پنجهزار سال پیش از این، برای اثبات وجود خدایان اندیشه‌هایی مبتنی بر منطق داشته‌اند و معتقد بودند همانطور که در نظم و اداره امور آنچه که در دور و بر و دیدگاهشان قرار گرفته، بدست بشر می‌باشد، جهان هستی هم که سازمان آن بمراتب پیچیده‌تر و شگرف‌تر است، بدست موجودات نیرومندتر و برتر و شایسته‌تر از بشر معمولی است که در عین حال همیشگی و جاودانی هم هستند. زیرا اگر جاودانی نبودند، پس از مرگ نیستی آنها، جهان هستی دستخوش بی‌نظمی و آشفتگی و آشوب میشد و بآخر میرسید. این وجودهای نادیدنی و جاودانی برتر از انسان را دینگیر Dingir^۱ یا خدا مینامیدند.

دانش و فلسفه و هنر ایران کهن، بمراتب برتر از مدارك اسنادی که امروز در دست است بوده، و آنچه پویندگان و پژوهندگان این راه گردآوری نموده‌اند، تکه‌هایی از شکست و پست‌هاست که آشفتگیها و ناهمواریهای روزگار بدان وارد ساخته و هر تکه‌اش را بجائی پراکنده است.

این دانش و هنرگاهی در اثر گسترش دامنه شاهنشاهی، در فرهنگها و تمدنهای دیگر اثر گذاشته و زمانی هم بواسطه برخورد با سایر ملل متمدن باستانی از تمدنهای آنها متأثر گردیده است. یونان و روم و تازی و ترك همه شیفته و فریفته و دست‌نشانده همین نفوذ معنوی و فرهنگی شدند، هر چند بظاهر روزگارانی پیروزمند گردیدند.

در دوران درخشان شاهنشاهی هخامنشی، بهم پیوستگی فرهنگی خاور و باختر عملاً تحقق پذیرفت و ایران یگانه عامل و نگاهبان و گسترش دهنده و پروراننده دانشها و فرهنگهای

تا پیش از اینکه پرده‌های ضخیم گذشت زمان از روی آثار و فرهنگ‌های کهن جلگه بین‌النهرین و دره‌های نیل و سندوفلات ایران برداشته شود، اکثراً بر آن بودند که اندیشه‌های فلسفی، از حکما و فلاسفه یونان سرچشمه گرفته‌است و این آنان بودند که فلسفه و حکمت را در جهان بنیان گذاشتند. ولی بدست آمدن اسناد و مدارکی کم و بیش مربوط باین رشته در کشورهای شرق باستانی معلوم داشت که این ملل هر کدام بنوبه خود متناسب با پیشرفتهائی که در راه دانش و کمال نموده بودند فلسفه خاصی هم داشته‌اند و در علوم معقول نیز کار میکرده‌اند که همان اطلاعات در اثر آمدورفت یونانیها بنواحی آسیای صغیر و غربی مورد استفاده آنها و یون‌هایی که در این کرانه‌ها و نواحی، پراکنده و متوطن بوده‌اند، گردیده و پایه و اساس فلسفه یونان را تشکیل داده است و از آن پس یونان فلسفه را بحسرت يك دانش منظم تحت اصول و قواعدی درآورد.

تالس اهل میلِت و فیثاغورس و دمکرتیوس با آگاهی از فلسفه و اندیشه‌های پژوهندگان شرق باستان، مکاتیب فلسفی خود را پایه گذاردند.

«فلسفه» واژه عربی و از فیلولوفیا یونانی Philosophia گرفته شده است. «فیلولو» یعنی «دوستدار و طالب» و «زئوفی» یا «سوفی» یعنی دانش و حکمت رویهمرفته «دوستدار دانش» و «خواهان حکمت» معنی میدهد. ولی معنای مجازی و اصطلاحی آن عبارت از پژوهش و بررسی در روشهایی که بر اندیشه و کردار بشری حکمفرماست، میباشد و شامل يك سلسله نظرات و قواعد فکری است که درباره حقیقت عالم وجود و چگونگی و شناخت جهان و مسائل مربوط به الهیات و علم تکوین عالم و مباحث کیهانی و زمینی و انسانی و مطالب دیگری در همین زمینه‌ها بحث مینماید.

اقوام سومر و مصر و بابل و ایران و چین و هند و یهود هر کدام بنوبه خود قرن‌ها پیش از تمدن یونان اندیشه‌های جالب و ریشه داری در باب الوهیت و عالم وجود و پیدایش جهان

۱ - الواح سومری تألیف کرامر ساموئل امریکائی.

اقوام باستانی تابعه خود شد و از آن پس نیز در هردوره‌ای برحسب موقعیت جغرافیائی و سیله بهم پیوستگی مدنیت‌های گوناگون مردمان شرق و غرب، از دره سند تا وراء نیل و ماوراءالنهر تا دانوب، چون مدنیت‌های ریشه‌دار بین‌النهرین و مصر و ایلام و فنیقی و هند و ارمنستان و خوارزم و غیره گردید. همین امر سبب شد که با اندیشه‌های رسا و فیلسوفانه، در برابر مسائل عمیق و معنوی زندگی بررسی نمایند و عناصر فرهنگی مختلف را در یک فرهنگ جامع و رساتری عرضه بدارند.

همین فرهنگ و دانش در کشورهای دیگر جهان، بویژه همسایگان، چه در دوران هخامنشیها و ساسانیها و چه پس از پیدایش اسلام، در دولت بزرگ اسلامی که پس از زوال این شاهنشاهی پهناور و امپراطوری بزرگ روم شرقی، جانشین آنها گردید، تأثیر شگرف و ریشه‌داری نمود و از خود در تمام مظاهرش اثر گذاشت.

در قسمت فلسفه و حکمت که خود یکی از بخشهای جالب و با ارزش این فرهنگ است در ایران زمین، خیلی پیش از آنکه یونانیان با این دانش آشنا شوند، رایج بوده است و این موضوع در نوشته‌های افلاطون و ارسطو ضمن مقدمه‌های خود بر کتاب فلسفه منعکس است و اشاره نموده‌اند که مغان ایرانی، قرن‌ها پیش از ما یونانی‌ها فلسفه را درس میداده‌اند و حتی ارسطو فلسفه را در ایران قدیمتر از مصر دانسته است.

مغان ایرانی بر اسرار علم طبیعی و حکمت و ریاضی آگاه بوده‌اند. واژه ماد و ماژ و مغ و مگوش که معرب آن مجوس است به دانشور و خارق‌العاده معنی شده و در جمع زبانهای اروپائی لفظ ماژیک که از ریشه مغی آمده بکارهای شگفت‌انگیز و حیرت‌آور معنی میشود. ماژسته Majesty عنوان برترین مقام و بمعنی اعلی حضرت از همین کلمه گرفته شده نام کتاب بطلمیوس مجسطی Al majesty یعنی «برتر از همه کتابها» بهمین مناسبت میباشد.

منتها همانطور که روایت کرده‌اند و حتی در نوشته‌های اردشیر پاپکان و تاریخ نویسان بعد از اسلام اشاره شده، اسناد کتبی و مشروح این علم مانند سایر علوم، در یک نوبت هنگام حمله اسکندر بایران و در نوبت دیگر هنگام تسلط اعراب بر ایران زمین، بدست امواج حوادث از بین رفت. پس بطور حتم نخواهد توانست از چگونگی این دانش آنطوریکه بوده است و بطور تفصیل، اطلاعاتی گرد کرد. آنچه که در سطور آتی از لحاظ خوانندگان عزیز میگذرد، پرتوی از آنست که در نوشته‌های تاریخ نویسان گاهی منعکس گردیده و امروزه مورد استناد و مدرک قرار گرفته و امیدوار میباشد این نارسا و مختصر گفتار سبب شود که دانشمندان بزرگوار و استادان فن

با پژوهشهای ژرف‌تری، اطلاعات مبسوط‌تر و فرووانتری، در دسترس علاقمندان و پیوندگان قرار دهند. پلوتارک مورخ یونانی در کتاب «رجال نامدار» چندجا راجع به علوم مغی اشاره نموده است یکی هنگامی است که تمیستوکل سردار بزرگ و سیاستمدار معروف آتنی بدربار خشیارشا^۲ پناهنده میشود و شریار هخامنشی از راه عنایت و لطف باو اجازه میدهد که بهمدان برود و علوم مغان را که بیگانگان از آموختن آن محروم بودند، از دانایان این فن بیاموزد.

در جای دیگر نوشته است که فرزندان اردشیر هخامنشی، فلسفه مغی «ماژیک» را از دانایان علوم فرا گرفته بودند و ضمن توصیف برادر اردشیر دوم کوروش کوچک مینویسد: که وی در مکاتباتش خودستناو میگفته است: «دل او از دل برادرش بزرگتر و خود او در فلسفه و علم ماژیک از برادر داناتر است».

استاد بارتولد V. Barthold خاورشناس و دانشمند شهر روسی در مقدمه کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» اشاره‌ای باین موضوع نموده و چنین نوشته است: «امپراطوری هخامنشی مثل دول عظیمه‌ای که بدست تمام کشورهای متمدن بنا گردیده‌اند، درجه اهمیتش برای ملتی که موجد آن بود کمتر از اهمیتش بود که همین دولت برای معاصرین متحد آن دارا بود. توسعه دائره معلومات جغرافیائی و کلیناً افق دانش نمایندگان تمدن یونانی، که هرودوت و اسلاف وی در تألیفات خود از آن سخن میرانند، فقط زیر سایه فتوحات ایران حاصل آمده بود».

امینانوس مارسلیانوس Amminanus Marcelinus از قول افلاطون نوشته: که فلسفه مجوسی در زمان باستان زرتشت تعلیم نمود، و پس از او گشتاسب، پورداربوش بیاموخته، بهند رفت و بابرهمنان و فلاسفه آنجا آشنا شد و ریاضت کشید و در بازگشت از تجربه‌های خود بهموطنانش اطلاعاتی داد.

در کتاب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست و محاورت شاه با حکیمان صحبت مینماید براین مضمون که: «اردشیر بحکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نمود، زیرا عادت پادشاه با همه کسانی که بشریعت و احکام بودند چنین بود.» و نیز نوشته‌اند که وقتی هراکلیتیوس^۳ Heraclitos اهل افسوس^۴ Ephesus کتابی بنام درباره (کل) Peri - Tu Pantos

۲- اردشیر اول را نیز نوشته‌اند.

۳- هراکلیتیوس یکی از ۱۲ فیلسوف مهم یونان قدیم در قرن پنجم پیش از میلاد (۴۸۰-۵۷۰ ق. م.) میباشد. دو نفر دیگر از معروفترین این دوازده نفر زنون Zenon رهبر رواقیون و سقراط میباشد.

۴- افسوس یکی از نقاط مقدس یونان باستان بوده است که بعدها یکی از مراکز مقدس مسیحیت شد پولس یکی از حواریون مسیح چون از این شهر دیدن کرده بود کتاب خود را بنام افسوسیان نام نهاد.

انتشار داد ، بقدری پیچیده و فهم آن دشوار بود ، که داریوش بزرگ او را بدربار خود خواند تا غوامض و مشکلات آن کتاب را برای او حل نماید . دانشمند نامبرده دعوت داریوش را نپذیرفت و چنین پاسخ داد : «از تظاهرات بیزار است و چون یکم قانع میباشد و آن کم در نزدیکی او یافت میشود ، نمیتواند بایران بیاید .» تفصیل این دو نامه را دیوژنس لائرتیوس Diogenes Laertios ضبط نموده است و اصولاً این دانشمند بطوریکه نوشته است نسبت بهمه مردم با نظر تحقیر و اهانت می نگریسته است او به Ho scoteionos «فیلسوف ظلمانی» موسوم گردیده بود .

آئین زرتشت و کتاب مقدس اوستا ، بحد فراوانی دارای تعالیم عالی اخلاقی و فلسفی است . تشریح اهریمن یا روح شر و زیانهای که او برای پیشرفتهای اخلاقی و اجتماعی بشر دارد و نمایاندن راه پیکار با او و برطرف ساختن تیرگیها و آشوبگریهایی که در جهان برپا ساخته ، برای طلوع و جلوه مظاهر و نور درخشان مزدائی ، شمه ای از آن میباشد .

در نوشته های اخلاقی و فلسفی اوستا از دوی نیروی فعاله سپنت مینو و انگره مینو بحث شده ، که جهان معنوی و مادی نتیجه فعالیت این دو نیرو میباشد ، همان دوی نیروئی که در یسنا اینطور یاد گردیده : «من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگی وجود داشته که یکی از آنرا باید خرد مقدس و دومی را خرد خبیث گفت . اندیشه و آموزش خرد و آرزو و گفتار و کردار در زندگی و روان ما با هم یگانه و یکسان است» (یسنا ۵۵) .

سپنت مینو به «عقل مقدس» ، «اندیشه پاک» و «روح خیر» و انگره مینو به «اندیشه بد» و «روح شر» تعبیر و معنی گردیده ، و این دوی نیروی فعاله در نهاد آدمی نیز که جهان کوچکی است فعالیت خود را دارد و دائم در کشمکش است . اهریمن یا روح شر دردنیای پائین (سفلی) بسر میبرد . جنگ و کشتار و زمستان و برف و سرما و جانوران مودی ، خرابی ، بلاها ، مرگ ، بی ایمانی ، شک ، نادرستی ، فریب و هر غریزه بد دیگری که در این جهانست او بین آدمیان پراکنده ساخته است .

گفتار و کردار و پندار نیک ، وسیله تقویت و غلبه روح خیر با تمام قوا بر عوامل شر پیروز خواهد شد و جهان روشنائی پدیدار خواهد گردید . فلسفه زرتشت جهان کامل نیست ولی بسوی کمال پیش میرود و انسان ها که با این جهان اسرار آمیز سروکار دارند ، باید در نیل باین هدف کمک نمایند و در یکمال رسانیدن جهان کوشش کنند .

«و قتی که بشر بمک راستی بدروغ چیره میگردد ، وقتی که پرده از روی زشتی و جهان نادرستی که مدتی بر خداوندان دروغ و فرومایگان فرمانی داشته ، برداشته میشود ، آنوقت

ای خدای من ، موسم بهار ستایش بتو میرسد و پیغامات اثمار شیرین و لذیذ خود را بیار خواهد آورد .»

در فلسفه زرتشت خوشبختی و بدبختی و گناهکاری و بیگناهی ، بدست خود شخص است . او میتواند زندگی را به خوشی و خیر بگذراند یا به اندوه و شر ، و کردار شخص است که او را بسوی بهشت یا دوزخ راهنمائی مینماید . در یسنا آمده «ای آهور مزدا بواسطه اندیشه نیک و بواسطه بهترین درستی و بواسطه اعمال و گفتار نیک سرانجام بنزد توتوانم رسید .» و «بشود که ما از زمره کسانی باشیم که جهان را بسوی ترقی و کمال میکشاند .» سه پایه اساسی فلسفه زرتشت «گفتار ، کردار ، پندار نیک» قرن ها بعد در گفته های بودا باین طرز منعکس شد «در اعمال با انضباط باش در سخت با انضباط باش در فکر با انضباط باش در همه چیز با انضباط باش» . فلسفه سانکهییه هند مانند فلسفه زرتشت به دوقوه معنوی و مادی خیر و شر «پروشه و پرکرتی» اشاره مینماید . اثر فلسفه و کیش زرتشت در فلسفه و آئین یهود و مسیحیت نیز تا حد زیادی مشهود است که ذکر آنها در این مقاله بدرازا میکشد و بمقاله دیگر موکول میگردد و همچنین از انعکاس تعلیمات عالیه و حکمت زرتشت در افکار حکمای یونان از قبیل هراکلیتوس دماکریتوس (۴۶۰ ق.م) پتیکوراس (فیثاغورث) ، افلاطون ، ارسطو و رواقیون (پیروان زنون) ، محققین شواهدی بدست آورده اند ، پارمائی عشق افلاطون را زاده آئین مهر پرستی ایرانیان دانسته اند .

ارسطو فلسفه و حکمت حکمای ایران را از حکمت و فلسفه مصر قدیم تر میدانند و بموجب بررسیهای عمیق دانشمندان سیر تکامل عرفان در نزد حکمای یونان در آغاز ، از سرچشمه حکمت زرتشت آبخورده است و نیز نوشته اند که فیثاغورث حکیم یونانی نزد دانشمندان ایرانی مخصوصاً شخصی بنام زرتشت قسمتهائی را آموخته است . رایبندرات تاگور فیلسوف فقید بزرگ معاصر درباره فلسفه زرتشت گفته است «زرتشت بزرگترین پیغمبری است که در بدو تاریخ بشر ظهور نموده و بوسیله فلسفه خود ، بشر را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخت . او مانند پاسبانی بود که منفرداً بر قله کوه رفیعی منتظر طلوع خورشید ایستاده بود و هنگامی که دید اولین اشعه خورشید از افق نمودار گشته ، بوجد آمده و عالم خفته را با بانگ سرود خود از خواب غفلت بیدار ساخت .»

مولتون مینویسد : «زرتشت از نخستین متفکرین است که آئین خود را بر پایه اخلاقی گذاشت . او در جستجوی يك آسمان نو و يك زمین نو بود که در آنجا درستکاری فرمانروا باشد .»

در کتاب سیر تمدن و تربیت در ایران باستان تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن از قول گوته Gotze دانشمند آلمانی

چنین نقل شده که بنا به تحقیقات این دانشمند «ایرانیها در پدید آوردن نگرش هومرال Humeral Theory شریک بوده ولی نگرش مهم دیگری که نگرش هومرال فرع آن است و ایران در پیدایش آن دخیل بوده، همانا نگرش اساسی جهان کهن یا باصطلاح اهل حکمت، عالم اصغر است. شرح این نگرش در بندهش داده شده و بعدها مانی (۲۱۵ تا ۲۷۵ م) نیز آنرا بوضع دیگری بیان نمود و برحسب این نگرش، آدمی جهان کوچکی است ولی هستیش^۱ نمایاننده جهان مهین و یا عالم اکبر است. در دوره اسلام نیز تسلسل همین فکر در افکار حکمای ایران منعکس است.

بعد مؤلف کتاب سیر تمدن در حاشیه توضیح میدهد: «در کتاب بندهش^۲ فعلی است پیرامون اینکه جسم آدمی انعکاس عالم است. در آنجا هر قسمتی از تن آدمی بقسمتی از زمین تشبیه شده:

پشت آدمی آسمان را مانند، بافته‌ها خاثر را مانند. استخوانها بسان کوههاست، رگها مانند رودخانه‌هاست خون در تن آدمی آب دریاها را مانند، جگر بسان نبات است و در جایهای بدن که مو بطور وفور روید مانند جنگل است، نخاع آدمی مانند فلز مایع در زمین است.

در میان نوشته‌های هیپوکراتس کتابی بنام «پری هبدمدن» Peri Hebdomadon میباشد و این کتاب باندازه‌ای شبیه محتویات کتاب بندهش ایرانی است که نمیتوان باور نمود ایرانیها در یک گوشه دنیا عقیده مستقلی بدینا داده، و یونانیها نیز همان عقیده را مستقلاً در جای دیگر پرورانیده باشند.

ناگزیر یکی از این دو، باید از دیگری اقتباس شده باشد. از مسطورات هیچیک از دو کتاب مزبور قدمت آنرا نمیتوان معلوم داشت، ولی افلاطون با نسخه یونانی آشنا بوده و بندهش نیز از تو گرد آورده پس از اسلام است. با وجود این مدارك، زبان شناسی نشان میدهد که بندهش از مطالب اوستائی است منتها بمرور زمان تصرفاتی در آن صورت گرفته است.

5 - Gotze, Persish Weishitin Griechischem Gewande Zshr. F. indol, U. Iran 2:60, 28, 167, Leipzig 1923.

۶ - صفحه ۳۲۷ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان.

۷ - کتاب بندهش Bunda hishn یکی از آثار کتبی ایران کهن و دارای ۴۶ فصل و سیزده هزار کلمه پهلوی در تکوین جهان، طبیعت، حکمت، تاریخ، قواعد دینی، حکایات و در حقیقت خلاصه‌ای از اوستاست. مهمترین فصول آن اهورمزدا، اهریمن، آخر زمان، آفرینش، روز هفته و ماه، تکوین آفرینش و خلقت ستارگان و اصطلاحات نجومی «منظور از خلقت هفت آسمان، هفت خلقت دنیا، امشاسپندان «جاودانیهای پاک» و وظایف آنها شرح نبردهائی که آسمان و آب و زمین و گیاهان و گاو کیومرث و فرشتگان و ستارگان با اهریمن نمودند، آمدن روح اهریمن در زمین و ستارگان.

دکتر الگود انگلیسی Elgood گوید: که ترجمه يك جمله بندهش که در بالا نیز آورده شده، یونانی چنین است «نخاع بدن مانند فلز مایع در زمین است». نخاع گرم و مرطوب است. در صورت ظاهر این عبارت طابق النعل بالنعل جمله‌ای بیش نیست، ولی لغت مرطوب ظاهراً ترجمه لغت اصلی یونانی «هوگرون» است که بمعنی مایع میباشد. دکتر الگود استدلال میکند که لغت اوستائی و پهلوی برای فلز را میتوان باسانی با لغت داغ اشتباه نمود و ظاهراً چون یونانیها این فکر را از ایرانیها اقتباس نمودند منتها در فهم جمله در ضمن ترجمه یونانی برای آنها سهو روی داده ولی مستسخین بعد خواستند آنرا درست کنند باین ترتیب در ساختمان جمله اشتباهی رخ داد.

دوران این فکر مانند بسی افکار دیگر در ایران پس از اسلام نیز بازمانده و از اینگونه است:

انزعم انك جرم صغير
وفيك انطوى العالم الاكبر
(حضرت امیر ع)

تو خود را چیز كوچك می‌نپندار
جهانی باشد انور تو پدیدار

خدای را دو جهان است فعلی و عقلی
یکی بمایه قلیل و دگر بمایه کثیر
جهان فعلی دنیا، جهان عقلی شاه
یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر
(عنصری)

پس بصورت عالم اصغر توئی
پس بمعنی عالم اکبر توئی
(مولوی)

حکما تمام موجودات و آنچه غیر حق است عالم کبیر گویند و انسان را عالم صغیر. آنچه در عالم کبیر است نمونه‌ای از آن در انسان موجود میباشد. بعضی گفته‌اند که انسان کامل خود عالم کبیر است و باقی نسبت بوی عالم صغیر، زیرا علت غائی موجودات اوست و در حدیث قدسی «لولاك لما خلقت الافلاك» خطاب بحضرت محمد ص که اگر تو نبودی آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم، اشاره بهمین مطلب است.

صاحب گلشن راز نیز فرموده :

عدم آئینه ، عالم عکس و انسان

چو چشم عکس دروی شخص پنهان

تو چشم عکس و اونور دودیده است

بدیده دیده را دیده که دیده است

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه تر نبود بیانی

اسرار این جهان مجهول و راز بزرگ زندگی و پرستی که در اوستا شده « برای چه آفریده شده ایم ؟ » « ما را کی ساخته ؟ » « بکجا خواهیم رفت ؟ » و بسا و چون و چراهای دیگر، پیوسته مورد پرستی و ابهام و در عین حال کنجکاوی متفکرین و حکمای باستانی بوده و نخستین بار باین سؤال در همان کتاب اوستا که در عداد نخستین اثر ادبی دنیای کهن است بر میخوریم. پس از اسلام باز حکما و فلاسفه ایران و اروپا نیز در کشف این راز ، پراسان و در تکاپو بوده اند . دامنه این پرستش بسیار وسیع و از هنگامی که تاریخ پیاد دارد توسط اندیشمندان و فلاسفه و پویندگان راه حق و وادی حقیقت بمیان آمده است ولی دست علم تاکنون بدامان آن نرسیده و پژوهش زیست شناسان و طبیعی دانان راز این چیستان را نگشوده است .

دریسنه : ۴۴-۳ چنین گفته شده است :

« از تو میپرسم ای اهورمزدا برآستی مرا از آن آگاه فرما ، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید ؟

کیست آن کسی که ماه از او گهی پرست و گهی نهی ؟ ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم

از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما : کیست نگهدار این زمین در پائین ، و سپهر (در بالا) که بسوی نشیب فروود نیاید ؟

کیست آن آفریننده آب و گیاه ؟ کیست که پیاد و ابر تندروی آموخت ؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ؟

از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما کیست آفریننده خواب خوشی بخش ، و بیداری

کیست آفریننده بامداد نیمروز که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خوانده .

باز دریسنه ها : ۲۹ :

« شما روان جهان دادخواهی کرد

برای چه مرا آفریدید ؟ که مرا ساخت ؟ فرا گرفت مرا

خشم ، چپاول و ستیزه و پریشانی و آشفته گی و سختی ، نیست

برای من نگهبانی جز از شما

پس بمن بنمایانید نیکان و کوشش کنندگان را .

در بند یازدهم از اندرز خسرو کواتان قریب بهمین

مضمون سئوالانی شده که پاسخ آنرا نیز داده بدین مضمون :

« این نیز گفته اند که هر کس باید دانستن که از کجا

بیامده ام و چرا ایدر هستم پس من باز بکجا باید شوم و چه از

من خواهند .

۱۲ : من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده ام

برای بستوه آوردن دروغ ایدر هستم و باز پیش هرمزد خدای

بایدم شدن . از من اشوئی « تقدیس » و عمل دانایان و تعالیم

خرده مندان و خوئی پیراسته خواهند .

حکیم عمر خیام در قرن پنجم همین پرستش را تکرار

کرده :

کس می نرند دمی در این عالم راست

کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست ؟

حافظ

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم ؟

دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم

مولوی :

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمدم آمدنم بهر چه بود

بکجا میروم آخر ننمائی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بوده است مراد وی ازین ساختم

جان که از عالم علوی است یقین میدانم

رخت خود باز برآرم که همانجا فکنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خنک آنروز که پرواز کنم تا بر دوست

بهوای سر کویش پروبالی بزنم

من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم

آنکه آورد مرا ، باز برد در وطنم

نظامی گوید :

دگر ره گفت ما اینجا چرائیم

کجا خواهیم رفتن در کجائیم

۸- ص ۷۱ گاتها تألیف استاد پورداود .

۹- صفحه ۱۳ تا ۲۹ نوشته سرگرد اورنگ .

جوابش داد و گفت از پرده این راز
نگردد کشف تو با پرده میساز
چو زین سرگشتگان یابی رهائی
بدانی خود که چونی وز کجائی

این افکار و اندیشه‌ها که در اوستا منعکس است و ذکر کردیم، در ادوار باستانی بسایر متفکرین و فلاسفه نیز سرایت نموده است. مثلاً ضمن اندیشه‌های بودا این جملات را میتوان یافت «شما نمیتوانید بدانید که ما از کجائیم و بکجا میرویم؟ همچنانکه نمیتوانید بدانید که زندگی از کجا سرچشمه میگیرد و بکجا می‌رود؟ ما مثل اشباح تهی هستیم «از درد متغیر خود چه لذتی توانیم برد؟»^{۱۰} در اوپانیشاردها Upanishads یکی از قسمتهای وداها درباره اسرار این جهان مجهول مطالبی بدین مضمون است:

ما از کجا یا بر چه وجود گذاشته‌ایم؟ کجا زندگی کرده‌ایم؟ بکجا می‌رویم؟ ای برهمنانی که دانای این راز هستیید بما باز گوئید فرمان چه کسی در این جا رخت اقامت افکنده‌ایم^{۱۱}. این اندیشه‌ها از شرق به غرب هم رفته است «دانت» در کتاب «کمدی الهی» و «آبه مورو» در کتاب «از کجا می‌آئیم» «هگل» در «مبدأ انسان» لوئی راسین در قطعه مشهور «مذهب» شاتوبریان در کتاب «جلال مسیحیت» از همین موضوع سخن رانده‌اند^{۱۲}. پاسکال در کتاب مشهور اندیشه‌ها جلد اول گفته است «نمیدانم چه کسی مرا بدنیا نهاده است. دنیا چیست و من که هستم؟ همچنانکه نمیدانم از کجا آمده‌ام و بکجا خواهم رفت؟».

لامارتین بزرگترین نویسنده و سخنور قرن نوزدهم میلادی فرانسه در قطعه ابدیت L'immortalité بهمین مضمون با عبارت دلپذیری گفته است «که هستم و از کجا آمده‌ام؟ برای چه در این زندان تنگ مقید شده‌ام؟ که باید باشم و بکجا باید بروم؟».

دانش و فلسفه و حکمت در زمان شاهنشاهی ساسانی که چهار قرن و ربع دوام پیدا کرد با پیشرفت‌های شایان اهمیتی سیر خود را نمود. این جنبش از زمان اردشیر بنیان‌گذار آن شاهنشاهی و شاپور اول جانشین او آغاز و در دوران فرخنده خسرو انوشیروان بدرجه ترقی و تعالی رسید.

از این دو پادشاه دانشمند و دادگستر، بیش از سایر پادشاهان این دودمان با فر و شکوه، نسبتاً مدارك و شواهدی درین باره در دست است. ابوسهل ابن نوینخت در کتاب «النهضان» متذکر گردیده است که در زمان اردشیر و شاپور مقدار زیادی از کتابهای چین و روم و هند، به فارسی ترجمه

و نقل گردیده و بعد از آنها انوشیروان همه را جمع‌آوری و بدانشها عمل کرد زیرا خاطر او بدانش و دانشخواهی شیفته بود.

فلوطين Plotin حکیم و فیلسوف رومی مقیم مصر چون میخواست با حکمت و فلسفه ایرانیان آشنا گردد همراه گردیانوس Gordianos که با شاهپور اول جنگ داشت، بایران آمد و از محضر دانشمندان و فلاسفه ایرانی بهره‌ها برگرفت و در بازگشت بروم رفت و آنجا ماند و تعلیم طالبان حکمت را بعهده گرفت. دانشمند فقید شادروان فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا مینویسد: «اما از آنجا که میدانیم فلوطين خود برای استفاده از حکمت شرق بایران آمده و از گفته‌های دانشمندان و اشرافیون اسلامی هم برمی‌آید که در این کشور از دیرگاهی حکمائی بودند که در مسلك اشراق قدم می‌زدند، میتوان تصور کرد که افلاطونیان اخیر عقاید خود را از مشرق گرفته باشند»^{۱۳}.

ابوعلی مسکویه در تجارب الامم مقداری از سخنان و عبارات خسرو انوشیروان را که آن شاهنشاه ضمن کتابی در باب کار و رفتار خویش نوشته و آن کتاب در قرن چهارم هجری به عربی ترجمه شده نقل مینماید. راجع بدانش‌پروری انوشیروان از قول خود او چنین نقل شده: «اقرار بشناسائی حق و دانش و پیروی کردن از آن، یکی از بزرگترین آرایشهای شاهان است و از چیزهایی که برای شاهان بزرگترین زیان را دارد، یکی سرباز زدن از آموختن است و خود را برتر از آن شمردن که در جستجوی دانش برآیند و آنکس که علوم نیاموزد دانا نخواهد بود».

آگاثیاس Agathias تاریخ‌نویس یونانی در سده ششم میلادی (متوفای ۵۸۳ م) با آنکه از مخالفین انوشیروان بوده، نتوانسته است مراتب دانش‌پروری و کمال دوستی و عشق بفلسفه و حکمت این شهریار دادگستر را نادیده انگارد. وی اظهار تعجب و حیرت مینماید که پادشاهی با وجود گرفتاریهای امور جنگی و مملکتداری چطور از آموختن «فلسفه» آبی غفلت نمی‌نموده و مینویسد که «اورانوس» فیلسوف و پزشک بزرگ سوریه را بدربار جلب نمود تا از وی حکمت و فلسفه بیاموزد و نوشته‌اند که او از جوانی تحصیل فلسفه را آغاز نمود و با تعلیمات ارسطو و افلاطون آشنا شد. ژوستینیانوس امپراطور روم شرقی (رومیه‌المنفری) -

۱۰ - فلسفه شرق تألیف مهرداد مهرین.

۱۱ - کتاب هند و همسایگانش تألیف ویل دورانت ص ۶۰۱.

۱۲ - کتاب نغمه‌های شاعرانه لامارتین ترجمه شیاع‌الدین شفا.

۱۳ - جلد اول سیر حکمت در اروپا صفحه ۹۲.

بیزانس ۲۵۶ تا ۵۲۷ م) وقتی که مدارس فلسفی آتن^{۱۴} و اسکندریه و رها^{۱۵} (شمال جزیره) دارالعلم معروف سنت افرم Saint Ephrem را بست، هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنه بدربار انوشیروان رو آوردند، وی مقدم آنها را گرامی و مفتنم دانست و ورود آنها بحوزه شاهنشاهی ساسانی بسیار پرارزش و مهم، و در گسترش حکمت و فلسفه که بعدها پایه حکمت و فلسفه اسلامی گردید، مؤثر بود.

دو کانون بزرگ علمی و فلسفی در امپراطور روم موجود بود. آتن محل تعلیم فلسفه و ادبیات و علوم اجتماعی و اسکندریه مرکز علوم روحانی و آئین. دانش پژوهانی که طالب یکی از این دو رشته علوم بودند هر کدام یکی از این مراکز رومی آوردند. مدارس دیگری نیز در قسطنطنیه، بیروت، رها، نصیبین، گندی شاپور و حران وجود داشت، که در آنها علوم الهیات از روی فلسفه و مکاتیب یونان تدریس میشد. سایر دانشهایی که درین مرکز علمی تدریس میشد علوم تحقیقی و ریاضیات بوده است.

در اوائل قرن ششم میلادی امپراطور روم دانشمندان آتن را که پابست بآئین و آداب و مذهب یونان قدیم بودند، تحت فشار قرارداد و آنان ناگزیر بجای وطن و آمدن بدربار ایران شدند، یکی از این دانشمندان مهاجر داماسکیوس Damascius در کتاب خود De principis اطلاعاتی از عقاید فلسفی مشرق زمین که هنگام اقامت خود در ایران کسب کرده بود، نوشته است.

انوشیروان با حکمای مهاجر مباحثات فلسفی نمود و هنگام عقد قرارداد با ژوستینیانوس مخصوصاً یک ماده افزود که فلاسفه و دانشمندان نامبرده آزادی فکر و عمل داشته باشند و بتوانند به شهرهای خود برگردند. عشق و علاقه او بفلسفه و حکمت سبب شد که در مغرب زمین معتقد شوند که یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ شاهنشاهی ایران تکیه زده است، کتابهای فلسفه ارسطو و افلاطون در زمان او بزبان پهلوی ترجمه گردید. حکمای ایران درین دوره خود مشرب فلسفه جداگانه ای انتخاب نمودند و دستهای را تشکیل دادند که در فلسفه اسلام بنام «خسروانین پهلویین» نامیده شده و درباره ای از مباحث فلسفه آراء آنها محل شاهد قرار گرفته است. من جمله صدرالمتألهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری وجود چنین مشربی را در تألیفات خود ذکر کرده اند.

«الفهلویون عندهم حقیقه ذات تشکک نعم مراتباً غنی و فقر تختلاف کالنور حیثماً تقوی وضعف.»

یکی از هفت تن حکمای یونانی پرسکیانوس Priscianos از اهالی لیدی (پرسیس) کتابی در جواب سئوالاتی که انوشیروان از او نموده نوشته است. از سئوالات خسرو انوشیروان باحاطه و ذوق او برای فهم حکمت پی برده میشود و نمودار

میسازد که شهزبار ساسانی تا چه حد تیزهوش و متفکر و محقق و در صدد پی بردن بمعضلات بوده است.

عنوان این کتاب «حل مشکلات فلسفه پرسسین که خسرو انوشیروان طرح کرده است Perician Philosophi Solution Corum de Quibus du Bitavit Chostroes Persarum شامل پاسخهایی در مسائل مختلف علم النفس و وظائف الاعضا و حکمت طبیعی و تاریخ طبیعی میباشد فهرست پرسشهای خسرو انوشیروان بدینقرار نقل میگردد: ^{۱۶}

۱ - ماهیت روح چیست؟ آیا روح در تمام موجودات یکسان است؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان میشود یا بالعکس اختلاف ارواح است؟

۲ - خواب چیست؟ آیا فراهم آورده همان روحی است که در بیداری عمل میکند یا اینکه فراهم آورده روح دیگری است؟ آیا باصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد؟

۳ - قوه مخیله چیست؟ و از کجا میآید؟ اگر یکی از مدارك روح است آیا خدایان آنرا تولید میکنند یا ارواح مناره؟

۴ - چرا در تمام اقالیم سال، تابع چهار تکامل، بهار، تابستان، پائیز و زمستان است؟

۵ - چرا طیبیانی که در نوع مرض موافقت دارند در داروی همان مرض موافقت ندارند تا حدی که همان داروئی را

۱۴ - مدرسه آتنه Athénée را هادریان Hadrian (۱۱۷ تا ۱۳۸ م) که در آتن و روم حکمرانی داشت ساخت و آنرا بافتخار رب النوع «آتنه» و شهر آتن و فرهنگ آتنوم Atheneum بنام آتنه نامید. آتنوم در بسیاری از کشورهای اروپائی با معانی علمی و ادبی بکار میرود. در بلژیک دبیرستانهای دولتی را آتنه مینامند. در انگلستان برای انجمنها و باشگاههای علمی و ادبی عظم گردیده و پاواژه های لیس، آکادمی، موزه از کلماتی است که برای مجامع علمی و هنری بکار میرود. موزه در ابتدا بمعبدی اطلاق میشد که مختص موزها یا رب النوع های نه گانه شعر و سرود بدین شرح: Melpoment, Enterpe, Erato, Calliop, Uranis, Thalys, Trepsichorc, Polymnio.

ولی موزه اسکندریه مرکز تتبع و تحقیق علمی بود و در آن دانشمندان تدریس میکردند و دانشیاران و شاگردانش در همانجا میماندند و تالار اجتماعات و ایوانها برای مطالعه و فحص و بحث داشته. آزمایشگاه و رصدخانه و باغ حیوانات و نباتات نیز داشته است. امروزه موزه بجائی اطلاق میشود که اشیاء نفیس باستانی در آن گردآوری شده.

۱۵ - رها: نام سریانی «ادسا» «اورفای فعلی» در شمال بین النهرین پس از اسکندریه در زمان سلوکوس بنام یکی از شهرهای مقدونیه ادسا نامیده شد و سپس تا قرن پانزدهم میلادی نزد تازیان رها خوانده شد در حوالی همین شهر والریان Valerian امپراطور روم از شاپور اول شکست خورد (۲۶۰ م) در زمان سلوکیه مرکز زبان سریانی و در قرن دوم میلادی یکی از مراکز مهم غیسویان بوده است.

۱۶ - صفحه ۳۸ شماره اول خرداد ۱۳۱۲ مجله مهر بقلم استاد فقید سعید نفیسی.

که بعضی زبان‌آور می‌شمارند ، بعضی دیگر سودمند میدانند و از آن یهودی می‌آید ؟

۶ - چرا بحرا حمر هر روز مَد و شب جَزَر دارد ؟

۷ - چگونه میشود که اجسام ثقیل در هوا خود را نگاه میدارند ولی ممکن آتش همچنان که در آثار جوی مشهود است جز در رطوبت نیست ؟

۸ - چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه‌ای بناحیه دیگر برند پس از زمانی معین و بعد از چندبار که نسل پذیرد روئیده شود ، اشکالی بخود می‌گیرد که مختص آن ناحیه است که آنرا بدان برده‌اند و اگر خاصیت هوا و زمین است که در آنها تغییر می‌آورد ، چگونه است که تمام اشخاص از یک نوع ، که دائماً در تضاد همین آثار بوده‌اند ، یک‌سima و قیافه ندارند ؟

پروفسور کریستیان بارتلمه خاورشناس آلمانی ضمن ایراد يك سخنرانی جالبی در جشن تأسیس «فرهنگستان علوم هایدلبرگ» در تاریخ ۱۱ ماه مه سال ۱۹۲۴ چنین گفته است :

«مغرب‌زمین بخسرو و نوشیروان دین فراوان دارد . وی دستور داد که آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی را بزبان رسمی امپراطوری ساسانی یعنی بزبان فرسی میانه ترجمه کنند . این ترجمه ها چند قرن بعد دوباره بزبان عربی ترجمه شده و همین ترجمه‌ها بودند که اساس شگفتگی علم در اسپانیا هنگام تسلط اعراب گشته و از آنجا نیز غالباً بواسطه دانشمندان یهودی ، سایر اقوام اروپائی را تحت نفوذ خود قرار دادند»^{۱۷} .

راجع با اهمیت علوم عقلیه و فلسفه و وسعت دامنه آن در زمان ساسانیان عبدالرحمن ابن خلدون در کتاب «العلوم العقلیه واصنافها» شرحی دارد که ترجمه آن چنین است^{۱۸} :

« و بدانکه مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی که از همه بیشتر علوم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دوقوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند ، اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع و بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان ، و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است . »

«وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب و علوم ایرانیان که از حدحصیریون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران (بدست عرب) مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست اینان افتاد سعدبن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) بعمر ابن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلید عمر یاو نوشت که آن کتب را در آب افکنید . چه اگر آنچه در آنهاست راهنمایی است خداوند ما را راهنمایی به از آن راهنمایی کرده است و اگر گمراهی است خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است مع هذا آن کتب را در آب افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتاب مدون بود از میان رفت و بدست ما نرسیده است . »

۱۷ - زن در حقوق ساسانی سخنرانی پروفسور بارتلمه ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی .

۱۸ - صفحه ۲۰ جلد اول یشتها نوشته استاد پورداود ترجمه از علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی .

ایران آینده‌محسان

کیکاوس جهان‌داری
از کتاب لوئی هوو

معماری دوره هخامنشیان

با در نظر گرفتن مبانی سیاسی و دینی که بیش از دو قرن با استحکام و صلابت تمام موجب بقای این امپراطوری گردید می‌توان گفت که معماری هخامنشیان بیشتر متکی بر هدفهای شاهنشاهی است. دین اهورامزدا استفاده از معابد را ممنوع کرده است. پس چون معماری در خدمت دین و آئین نبوده است منحصرأ هم خود را موقوف به اجلال و اکرام سلطنت کرده است. مهمترین بنائی که از آن دوره به ما به یادگار رسیده است کاخ پادشاهی است. پاسارگاد اصولاً به معنی «اردوی پارسیان» است. در واقع نیز این کاخ بیشتر به اردوگاهی می‌ماند تا به کاخی و در طول تقریباً ۲۵ کیلومتر گسترده شده است. هنگامی که کوروش اقامتگاه خود را در آن دیار برپا داشت «پاسارگاد» فقط از چند بنای سلطنتی تشکیل می‌شد در فضای وسیعی که بدور آن دیوار کشیده بودند با خیمه‌هایی کم‌ویش بزرگ و بر حسب فصل سال با گله‌های رها. صفت مصنوعی که این حصار بر آن مسلط است از پیش وجود داشته است و بدون شك از آثار کمبوجیه اول است. به این صفت امروز تخت مادر سلیمان می‌گویند. این صفت از توده‌ای از سنگ‌های خرد و شکسته که به صورت تخته سنگ‌های جسیم (ارتفاع بعضی از آنها از چهار متر متجاوز است) درآمده - آنهم بدون ملاط - ساخته شده است. در داخل دیوارها همانطور که مرسوم پارکها و باغهای بزرگ است آثار باشکوهی با فواصل نسبتاً زیاد از یکدیگر تعبیه کرده بودند.

یونانیها گذشته از این از باغی صحبت می‌کنند که گور کوروش در آن قرار داشته است. با حفاریات سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰^۲ مدخل این بنای عظیم که در زاویه جنوب شرقی دیوار قرار دارد از زیر خاک آزاد شد. این بنا عبارت است از يك تالار ستون‌دار و دو بنای ضمیمه. دو ردیف ستون هریك مرکب از چهار ستون سقف این تالار بزرگ را نگاه می‌داشته است. در هر طرف دروازه اصلی در داخل دو گنبد بالدار و در خارج دو گاوی که دارای سراسن هستند تعبیه شده است. این چهار نقش حیوان کاملاً به سبك آسوری است. از دهانه درها در قسمت طولی چیزی

1 - A. Godard, l'Art de l'Iran, Paris 1962, p. 118.

2 - E. Herzfeld, Bericht über die Ausgrabungen von Pasargadae, 1928, in *Archäologische Mitteilungen aus Iran I* (1929).

3 - Palace of the stele.

حجاری - نبرد شیر و گاو - نخجیشد



به جا نمانده مگر يك جرز درگاه که دارای حجاری است و به تبعیت از آن به تمام بنا نام « کاخ ستون»^۴ را داده‌اند. این جرز که باید متعلق به اواسط قرن ششم قبل از میلاد باشد ۴۷۵ متر ارتفاع دارد. گفته‌اند که تصویر آن روح محافظ چهاربالی را نشان می‌دهد که جامه بلند ایلامی دربردارد و به تاجی به سبک مصری مزین است. در قرن نوزدهم يك کتیبه سه زبانی به زبانهای بابلی جدید، ایلامی جدید و فارسی باستان در آنجا وجود داشت با این مضمون: «من، کوروش، شاه وهخامنش، (این را بنا کرده‌ام)». امروز از این متن خبری نیست. اما سیاحان رونوشتی از آنرا به دست داده‌اند.

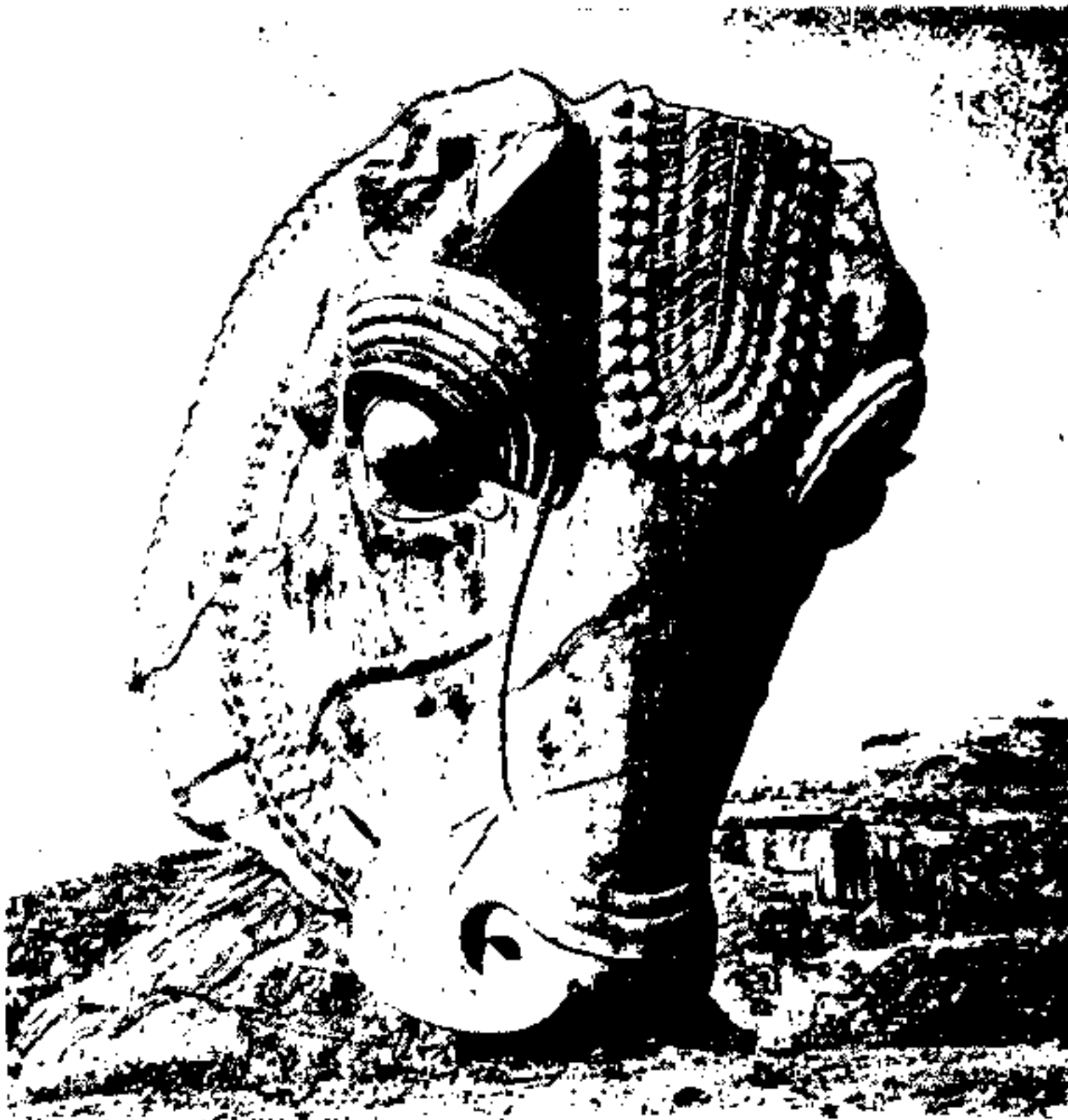
دویست متر آنطرف‌تر تالار بزرگی است که فقط يك ستون سیاه بزرگ از آن بجا مانده است. این تالار، بنای مرتفع بزرگ ستون‌داری بوده که از سه طرف به رواقی محدود می‌گردیده است. در اینجا به قدیمترین نمونه‌های متعدد ستون‌های هخامنشی می‌توان برخورد: پایه ستون عبارت است از يك سنگ سیاه چهار گوش که ستون سفید راهراهی بر فراز آنست و پروی آن نیز استوانه سفید صیقلی قرار دارد. این استوانه صفحه‌ای را نگاهداشته است که سردو حیوان، شیر

۴ - این عقیده هر تفسلد است در صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۱ کتاب ایران.

سرستون هخامنشی - مرمت شده تخت جمشید



قطعه‌ای از سرستون - سر گاو تخت جمشید



یا گاو را نشان می‌دهد. این رگه سر جرزه‌ها بدون شك ارائه و دنباله قطعات چنگال‌شکلی است از چوب که شاه‌تیرها بروی آن قرار داشته است.^۴

در فاصله‌ای مختصر کاخ دیگری قرار دارد که بعضی‌ها آنرا مقر کوروش و بعضی دیگر تالار پذیرائی در جشن‌ها و اعیاد می‌دانند.^۵ این کاخ دوم که با ساختن دواپوان به طول آن افزوده شده دارای چند اطاق کوچک ازخشت است که معلوم نیست به چه کار می‌خورده است. «مشهد مادر سلیمان» که در واقع گور کوروش کبیر است در جنوب قرار دارد. ساختمان زیبایی است که از قطعات سنگ بنا شده است. برپایه شش گوش مدفنی است که در جهت شمال آن در کوتاهی قرار دارد. قطعات سنگ آهکی را به دقت تمام عمل آورده‌اند و بدون ملاط بطوری که درزی برجای نمانده بهم متصل کرده‌اند و سقف سنگین موّری بروی آن زده‌اند. بنائی است با ابعادی بزرگ: ارتفاع ۱۰٫۷۰ متر که پایه آن خود بیش از ۵ متر ارتفاع دارد. بارنت نمای کلی این بنا را با در نظر گرفتن فن سنگ‌بری آن با بناهای اورارتوئی شبیه می‌داند و می‌گوید مادی‌ها واسطه این انتقال طرز معماری بوده‌اند. امکان صحت فرضیه بارنت بیشتر است تا فرضیه‌ای که بر مبنای آن این بنا را تحت تأثیر زیگورات چغازنبیل می‌شمارند.

۵ - هر تسفند می‌پندارد که این کاخ دوم مقر شخصی شاه بوده است. اما گیرشمن عقیده دارد که این جا تالاری است برای پذیرائی و محلی برای اطعام. رجوع شود به:

Ghirshman, Perse, p. 134, Paris 1963.

6 - R.D. Barnett, Persépolis, in Iraq XIX (1957) 74.

شعر پارسی در آنسوی مرزها

غالب دهلوی

دکتر شفیعی کدکنی

شعر فارسی قلمرو پهناوری دارد که بیرون از مرزهای ایران و افغانستان و تاجیکستان - که زبان رسمی^۱ و رایج آنها زبان پارسی است - شاعرانی در آن قلمرو گسترده، بهرجه ظهور رسیده‌اند که هر کدام بجای خود یکی از عناصر پراهمیت و مؤثر تاریخ ادبیات فارسی بشمار می‌روند و در گرو گویهای شعر و زبان فارسی و نوع تعبیرات نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان، چه در دوره خود و چه در دوره‌های بعد، تا روزگار ما، تأثیر و نفوذ داشته‌اند. جستجو در شعاع دایره این گسترده‌گی اقلیم زبان فارسی، مجال وسیع‌تر از این می‌طلبد و اصل موضوع؛ یعنی تحقیق در اینکه زبان دری، از چه ناحیه‌ای رشد کرده و تا کجاها پیشرفته و در کجا هنوز باقی است و در کجا از میان رفته و جای خود را به لهجه‌های محلی یا زبانهای بیگانه داده است، خود موضوعی بسیار مهم و نیازمند جستجو و پژوهش است و ما را در این گفتار هرگز دعوی و حتی یارای طرح این مسائل نیست. آنچه مسلم است اینست که، این زبان شیرین شاعرانه، در گذشته قلمروی بسیار گسترده‌تر از امروز داشته. از دورترین کرانه‌های مشرق ایران قدیم، ترکستان و تاجیکستان گرفته تا اقامی هند و کشمیر و تا آسیای صغیر و نقاط دورتر از آن رواج داشته و شاعران بسیاری از گوشه و کنار این اقلیم گسترده زبان فارسی برخاسته‌اند که بسیاری از آنها هنوز ناشناخته‌اند و از میان آنان که تاحدی معرفی شده‌اند بسیاری هستند که حق ایشان هنوز گزارده نشده است. کوشش ما در این گفتارها بیشتر، بر نهاد این اصل استوار خواهد بود که از میان چهره‌های گمنام یا شناختگانی که در حد شأن و شخصیت خود مورد توجه قرار نگرفته‌اند، گفتگویی در حدود آشنائی بیشتر به زندگی و نمونه‌های آثار و نقد شیوه شاعری هر کدام، داشته باشیم؛ و از غالب دهلوی شاعر بزرگ شبه قاره هند آغاز می‌کنیم.

اکنون در آستانه صدمین سال درگذشت اوئیم و بجاست که شخصیت این شاعر برجسته تاریخ زبان و شعر فارسی را، که در صد ساله اخیر همواره مورد توجه شاعران فارسی‌زبان بوده، بررسی کنیم و با او آشنائی بیشتری حاصل کنیم بخصوص که این گوینده هنرمند در سرزمین ما، نسبت به مقام و ارجی که دارد، چندان شناخته نیست.

میرزا اسدالله خان دهلوی مخاطب به نجم الدوله و دبیر الملک نظام جنگ بهادر^۲ در سال (۱۷۹۷ م) و ۱۳۱۲ هـ. ق. در شهر آگره در یک خانواده اشرافی مسلمان چشم بجهان گشود.^۳ پدرش عبداللّه خان هنگامی که غالب هنوز کودکی خردسال بود، درگذشت و بامرگ وی سرپرستی فرزند پنجساله‌اش بدست برادرش نصرالله بیگ خان، که منوبدار آگره بود، افتاد و غالب

۱ - در افغانستان پشتو نیز رسمیت دارد.

۲ - شمع انجمن، مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳، ص ۳۴۷.

۳ - Encyclopaedia of Islam new Edition ذیل غالب، از: ۱، بوزانی.

متأسفانه از سایهٔ عطف و تربیت عمومی خویش نیز نتوانست چندان بهره‌مند شود و نه ساله بود که عمویش نیز درگذشت و پس از این دوره، پادشاه دهلی مقرری ماهیانه‌ای برای او تعیین کرد. و غالب ناکامی و اندوه خویش را از همان آغاز کودکی همواره همراه داشت. نیاکان وی اصلاً از مردم هند نبوده‌اند بلکه به تصریح خودش، از مردم ترکستان بودند و جد او در زمان شاه عالم از وطن اجدادی خویش، به دهلی هجرت کرده بود و غالب همواره خود را از تبار «ایبک» می‌شمارد که مردمی جنگی و سپاهی بوده‌اند و می‌گویند که این بُرندگی زبان شعر و قلم سخنوری من، بازماندهٔ تیزی شمشیر و تیر نیاکان من است:

چون رفت سیه‌بدی، ز دم چنگ به شعر
شد تیر شکستهٔ نیاکان قلم^۴

و گاه خود را «مرزبان‌زادهٔ سمرقند» می‌شمارد که فن آباء وی کشاورزی بوده و خود را از نژاد سترگان و ترک‌زاد می‌خواند. غالب در نتیجهٔ ناکامیها و حسرت‌هایی که از کودکی بسراغ وی آمد، شاعری را بسیار زود آغاز کرد و چنانکه خود در خاتمهٔ دیوان خویش^۵ یادآور شده از یازده سالگی به سرودن شعر پرداخته است.

غالب تحصیلات خود را در زمینه‌های ادب آن روزگار که در همهٔ اقطار زبان فارسی تقریباً به یک نوع بود، نزد یکی از جهانگردان ایرانی به نام ملا عبدالصمد هرمزد که به قصد سیاحت به هند رفته بود، آغاز کرد و فارسی و عربی و نجوم و تاریخ و فقه و تفسیر را از این دانشمند ایرانی آموخت. غالب از این استاد، همواره به عنوان مردی که از نژاد ساسان پنجم است یاد کرده و از او بود که فارسی را به نیکی آموخت و هم بر اثر ملازمت و تعلیمات این استاد به مذهب شیعه گرائید.^۶ غالب در بسیاری از صفحات دیوان خویش بصراحت از این عقیدهٔ خویش سخن رانده است، از جمله آنجا که گویند:

غالب نام آورم نام و نشانم مه‌رس
هم اسدالله و هم اسداللهیم^۷

و در برابر آنها که به روایت «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیم» استدلال کرده‌اند، استدلالی شاعرانه کرده و از عقیدهٔ خویش، بطور لطیفی دفاع می‌کند:

ز اجماع چه گوئی، به علی باز گرای
مه جای نشین مهر باشد، نه نجوم^۸

غالب در سیزده سالگی ازدواج کرد، ولی از این زندگی هیچ‌گاه شادی و خوشی ندید و با اینکه هفت فرزند آورد، هیچ‌کدام زنده نماندند و او خواهرزادهٔ زنش را بفرزندی گرفت که وی نیز در جوانی درگذشت.^۹ معائب زندگی غالب، بسیار است از جمله جنون برادر و سرانجام مرگ او و از اینها گذشته فشار زندگی و وامهای شاعر که او را حتی به زندان افکند. همهٔ این عوامل در پریشانی‌های خاطر این شاعر اثر داشته است.

غالب به واسطهٔ اختلافی که با یکی از بستگان خویش حاصل کرده بود، برای شکایت نزد نمایندهٔ دولت انگلیس در کلکته رفت و در این فاصله مدتی نیز در لکهنو بسربرد و پس از مدتی

۴ - کلیات غالب، چاپ سوم، نول کشور لکهنو، ۱۹۲۵ م. ص ۵۰۱.

۵ - همان کتاب، ص ۵۱۶.

۶ - اسدالله غالب، مجلهٔ مهر، بقلم محطی طباطبائی، سال ۱۳۳۱ (دورهٔ ۸).

۷ - کلیات غالب، ص ۴۵۴.

۸ - کلیات غالب، ص ۵۰۱.

۹ - مجلهٔ مهر، همان مقاله.

به الله آباد رفت و بعد به بنارس رفت و بعد به کلکته شتافت . در کلکته مدتی اقامت داشت و در مواردی از شعر خویش اشاراتی به اقامت خود در کلکته و نیز دل‌تنگی از این شهر دارد ، از جمله :

غالب رسیده‌ایم به کلکته و به می
از سینه داغ دوری احباب شستدایم^{۱۰}

البته این ملال خاطر او ، گاه از زندگی در هند است و حتی آرزوی ایران و شهرهای اصفهان و یزد و شیراز و تبریز :

غالب از خاک کدورت خیز هندی دل گرفت
اصفهان می یزد می شیراز می تبریز می^{۱۱}

و خود را در شهر دهلی که عمری در آن گذرانده ، همچون سمندری می بیند که در آبش افکنده باشند یا چون ماهی بی که در آتش افتاده باشد^{۱۲} و از آب و هوای این شهر دلگیر است :

آتش‌گداز خاکی با آتش تف بخاری
دهلی بمرگ غالب آب و هوا ندارد^{۱۳}

غالب پس از اینکه از کلکته به دهلی بازگشت همواره گوشه گیر و افسرده بود و در آشوب ۱۸۵۷ زندگی سختی را گذراند و تنها از کمک و یاری بعضی دوستان بهره‌مند می شد و زندگی می کرد تا اینکه در سن ۷۳ سالگی بسال ۱۸۶۹ م درگذشت .

غالب بر اثر رنجهای بسیار ، بیشتر ایام خود را به باده‌گساری می گذراند و چنانکه از بعضی از شعرهای وی احساس میشود ، در پایان عمر ، بدشواری این کار را رها کرده است :

اوراق زمانه در نوشتیم و گذشت
درفتن سخن یگانه گشتیم و گذشت
می بود دواي ما به پیری غالب !
زان نیز به ناکام گذشتیم و گذشت^{۱۴}

اخلاق و روحیات وی از خلال شعرهایش دانسته میشود و مایه‌های عرفانی سخن او ، نمودار وسعت مسرت و آزادگی خاطر او هستند . غالب ، از تعصبات مذهبی بدور بوده و همه ادیان را به يك چشم می نگریسته است . با اینکه خود در زمینه مذهب تشیع سخت دلیستگی نشان می دهد اما می گوید که در حصار محدود خویشتن پسندی ، نماند و چنانکه در نامه‌ای یادآور شده است می گوید : « من به تمام انسانها احترام می گذارم مسلمان و هندو و مسیحی همگی برای من عزیزاند و من آنان را برادران خود می دانم^{۱۵} » .

غالب به هر دو زبان اردو و فارسی شعر گفته و در هر دو زبان شعرش قابل توجه و بررسی است او را یکی از نخستین شاعران زبان اردو می‌شمارند و او خود در این باره گوید :

فارسی بین تا بینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است^{۱۶}

۱۰- کلیات غالب . ص ۴۵۷ .

۱۱- کلیات غالب . ص ۴۹۷ .

۱۲- کلیات غالب . ص ۴۳۷ .

۱۳- کلیات غالب . ص ۴۰۵ .

۱۴- کلیات غالب . ص ۵۱۴ .

۱۵- Encyclopaedia of Islam همان مقاله .

۱۶- هیمالیا ، برگزیده شعر شاعران اردو زبان ، ترجمه علیرضا نقوی و جلیل دوستخواه . ص ۱۱ .

غالب بیشتر شعر فارسی سروده و در انواع قالبهای شعر فارسی آثاری از او بجاست که در کلیات او دیده میشود. با اینکه مثنوی و قصیده و رباعی و دیگر انواع شعر را نیز مورد نظر داشته و قصاید بسیاری در شیوه شاعران عصر خویش، که در قصیده اغلب به خاقانی و انوری نظر داشته‌اند، سروده است اما او را باید غزل‌سرای برجسته‌ای در شیوه هندی بشمار آورد و شاید بزرگترین سخنوری باشد که از قرن سیزدهم به بعد در شبه قاره هند غزل سروده است. اقبال لاهوری به شعر او توجه بسیار داشته و از او به بزرگی و تجلیل فراوان یاد می‌کند و در منظومه بدیع و زیبای «جاویدنامه» خود که یکی از شاهکارهای این نوع آثار ادبی و سفرنامه‌های روحانی است، در فلک مشتری با روان «غالب» دیدار می‌کند و غالب این غزل خویش را برای او می‌خواند:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم
قضا بگردش رطل گران بگردانیم
اگر ز شحنه بود گیرودار نندیشیم
وگر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم
اگر کلیم شود هم زبان سخن نکنیم
وگر خلیل شود میهمان بگردانیم^{۱۷}

واقبال (= زنده‌رود) معنی بیتی از ابیات غالب را از وی می‌پرسد و غالب آن سخن خویش را توضیح می‌دهد^{۱۸}.

آثار غالب علاوه بر کلیات فارسی او که بارها بچاپ رسیده و نیز دیوان اردو (۱۸۴۱ چاپ اول) عبارتست از کلیات ثر (۱۸۶۸ نول کشور لکهنو) شامل پنج گنج، پنج آهنگ، مهر نیمروز، دستنبو، و دیگر. قاطع برهان (چاپ اول لکهنو ۲ - ۱۸۶۱) که درین کتاب فرهنگ برهان قاطع را مورد بررسی انتقادی قرار داده و ایرادهائی بر صاحب برهان وارد آورده. در این کتاب در مواردی حق به جانب غالب است و در مواردی نزاع لفظی است و در حاشیه این بحث انتقادی او، بسیاری از اهل فضل به دفاع از صاحب برهان پرداخته‌اند و نظریات غالب را رد کرده‌اند و دسته‌ای نیز به طرفداری از غالب برخاسته‌اند^{۱۹}. گذشته از این کتاب دو مجموعه نامه به اردو نیز از او چاپ و منتشر شده است (دهلی) غالب را پدر نثر جدید اردو شمرده‌اند^{۲۰}.

غالب در میان شاعران قدیم، در قصیده بیشتر به خاقانی و انوری نظر داشته و بیشتر قصاید او با استقبال این دوسراینده است، البته نباید فراموش کرد که این دو قصیده سرای قرن ششم بمناسبت بعضی تمایلات به اندیشه‌های دور و خیالهای تازه و یا به تعبیر شاعران شیوه هندی؛ معانی بیگانه، همواره مورد نظر شاعران قرن دهم و یازدهم بوده‌اند.

اوج هنر او، چنانکه یاد کردیم، مثل همه شاعران سبک هندی در غزل است با استعاره‌ها و کنایه‌ها و تصویرهای کوچک و اغلب زیبا و بدیع که اگر جانب اعتدال در آن رعایت شود همواره جلوه شعری و جان و جمال هنری آن قابل ستایش و پذیرش ذهنهای هنرشناس است.

غالب ادامه طبیعی راه و رسم شاعران عصر صفوی است و در همان زمانی که او به شیوه شاعران عصر صفوی غزل در مایه‌های سبک هندی می‌گفت و شاعران سرزمین هند و گویندگان افغانستان و تاجیکستان دنباله راه و رسم بیدل را که نمودار برجسته این شیوه شاعری بود ادامه می‌دادند، شاعران ایران در جستجوی راه و رسم تازه‌ای برآمدند که اگرچه خود بخود هیچگونه ارزشی در تاریخ ادبیات فارسی ندارد، اما از نظر حفظ موازین زبان و رعایت فصاحت تا حدی

۱۷- جاویدنامه اقبال، چاپ دوم ۱۹۴۷، ص ۱۳۶.

۱۸- جاویدنامه اقبال، ص ۱۴۵.

۱۹- مقدمه برهان قاطع، استاد دکتر محمد معین، ص ۱۱۳.

۲۰- بوزانی، همان مقاله.

از سستی و پیچیدگیهای شاعران دوره قبل، که خود را به موج استعاره‌های پی‌درپی و خیالهای دور از ذهن سپرده بودند، کاست و شعر فارسی را از نظر بنیة ظاهری و رعایت نکات لفظی تا حدی سلامت بخشید. اما شاعران سرزمین هند همچنان راه و رسم گویندگان عصر صفوی را ادامه دادند و بی‌گمان غالب بزرگترین سخنوری است که پس از عصر زندیه در شیوة هندی غزل گفته است. از خلال شعرهای دیوان او بروشنی می‌توان دریافت که وی نیز شدت طالب حسن‌غریب و معنی بیگانه است و از طرز ساده‌آدای معانی که با زبانی روشن و آشکار احساس خود را بیان کند، گریز داشته و این را نمی‌پسندیده چنانکه خود گوید:

سخن ساده دلم را نفزید غالب!

نکته‌ای چند زیچیده بیانی بمن آرا^{۲۱}

و در سراسر دیوان او این کوشش همواره محسوس است که ساده‌ترین سخن‌ها را در پرده‌های چندین استعاره رنگارنگ ادا می‌کند.

در میان شاعران پیش از خود، در غزل به گویندگان عصر صفوی - که بنیاد گزاران شیوة هندی‌اند - تماس بسیار داشته و دل‌بستگی او را به ظهوری، بیدل، عرفی، فیضی، نظیری، طالب آملی، فغانی و حزین بخوبی می‌توان دریافت چنانکه خود گوید: «... و آموزگارانه در من نگرستند، شیخ‌علی حزین بخند ز لیبی بیراهه رویهای مرا در نظرم جلوه‌گرساخت، و زهر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی ماده آن هرزه جنبش‌های ناروا در پای ره پیمای من بسوخت، ظهوری بسر گرمی گیرائی نفس حرزی ببازوی و نوشدای بر کمرم بست و نظیری لاابالی خرام بهنجار خاصه خودم بچالش در آورد اکنون به یمن فرۀ پرورش آموختگی این گروه فرشته شکوه کلک رقاص من بخرامش تندرو است و برامش موسیقار و بجلوه طاوس است و به پرواز عنقا»^{۲۲}. و جای دیگر در مقاطع غزل‌های خویش از این دسته که نام بردیم یاد کرده است:

ما را مدد ز فیض ظهوری است در سخن

چون جام باده راتبه‌خوار خمیم ما

(۳۴۱)

غالب ز وضع طالبم آید حیا که داشت

چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل

(۴۵۳)

کیفیت عرفی طلب از طینت غالب

جام دگران باده شیراز ندارد

(۴۱۵)

غالب شنیدم ز نظیری که گفته است

نالم ز چرخ گر نه با فغان خورم دریغ

(۴۲۶)

این جواب آن غزل غالب که صائب گفته است

در نمود نقشها بی اختیار افتاده‌ام

(۴۶۱)

بر روی هم از نظر شیوة بیان به بیدل نزدیک است و بطور طبیعی تمام شاعرانی که در اواخر عصر صفوی و دوره‌های پس از این شعر گفته‌اند طرفدار شیوة بیدل بوده‌اند چرا که وی نمودار اغراق‌آمیز این شیوة است با استعاره‌های خاص خودش و از همه شاعرانی که نام بردیم و در شعرهایش به ایشان دل‌بستگی نشان داده، کمتر به فغانی نظر داشته چرا که شیوة فغانی سر آغاز است و بیشتر

۲۱- کلیات غالب، ص ۴۲۸.

۲۲- کلیات غالب، ص ۵۱۷.

پیشینیان این شیوه به دیوان فغانی نظر داشته‌اند و بی‌جا نیست که در دوره صفوی در اغلب تذکره‌ها در شرح احوال بسیاری از شاعران می‌خوانیم که وی «تتبع سبك فغانی می‌کند» یا «دیوان فغانی را جواب می‌گوید».

مجموعه اشعار فارسی غالب، برحسب آنچه در کلیات وی چاپ نول کشور لکهنو (۱۹۲۵ م = ۱۳۴۳ هـ. ق) آمده ده هزار و چهارصد و بیست و چهار بیت است. بیشتر غزل و بعد بیشتر از دیگر انواع، قصیده دارد. از نمونه‌های دیگر قوالب شعر نیز آثاری دارد که بجای خود قابل بررسی است و ما در خاتمه این گفتار نمونه‌هایی از غزل وی را نقل می‌کنیم:

در گرد غربت آیینه‌دار خودیم ما	یعنی ز بیکسان دیار خودیم ما
دیگر ز ساز بیخودی ما صدا مجوی	آوازی از گسستن تار خودیم ما
روی سیاه خویش، ز خود هم نهفته‌ایم	شمع خاموش کلیه تار خودیم ما
در کار هست ناله و ما در هوای او	پروانه چراغ مزار خودیم ما
غالب چو شخص و عکس در آئینه خیال	با خویشتن یکی و دچار خودیم ما

✽

خیز و بیراهه روی را سرراهی دریاب	شورش افزا نگد حوصله گاهی دریاب
عالم آئینه راز است چه پیدا چه نهان	تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب
گر به معنی نرسی جلوه صورت چه کم است	خم زلف و شکن طرف کلاهی دریاب
غم افسردگیم سوخت کجائی ای شوق	نفسم را به پرافشانی آهی دریاب
تا چه ها آینه حسرت دیدار توایم	جلوه بر خود کن و ما را به نگاهی دریاب

✽

لبم از زمزمه یاد تو خاموش مباد	غیر تمثال تو نقش ورق هوش مباد
نگهی کش به هزار آب نشویند ز اشك	محرم جلوه آن صبح بناگوش مباد
غیر، گردیده بدیدار تو محرم دارد	فارغ از ائده محرومی آغوش مباد
هر کرا جامه نمازی* نبود از نم می	جای در حلقه رندان قدح نوش مباد

✽

شبهای غم که چهره به خوناب شسته‌ایم	از دیده نقش و سوسه خواب شسته‌ایم
افسون گریه برد ز خونت عتاب را	از شعله تو دود به هفت آب شسته‌ایم
زاهد! خوش است صحبت از آلودگی مترس	کاین خرقه بارها به می ناب شسته‌ایم
پیمانه را زباده بخون پاک کرده‌ایم	کاشانه را ز رخت به سیلاب شسته‌ایم
غالب رسیده‌ایم به کلکته و به می	از سینه داغ دوری احباب شسته‌ایم

✽

بی خویشتن، عنان نگاهش گرفته‌ایم	از خود گذشته و سرراهش گرفته‌ایم
دل با حریف ساخته و ما ز سادگی	بر مدعای خویش گوازش گرفته‌ایم
آوارگی سپرده به ما قهرمان شوق	ما همتی ز گرد سپاهش گرفته‌ایم
از چشم ما خیال تو بیرون نمی‌رود	گوئی به دام تار نگاهش گرفته‌ایم

✽

ای موج گل! نوید تماشای کیستی؟	انگاره مثال سراپای کیستی؟
بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما	ای بوی گل! پیام تمنای کیستی؟
خون گشتم از تو، باغ و بهار که بوده‌ای؟	کشتی مرا به غمزه، مسیحای کیستی؟
از خاک، غرقه کف خونی دمیده‌ای	ای داغ لاله! نقش سویدای کیستی؟
از هیچ نقش غیرنکوئی ندیده‌ای	ای دیده محو چهره زیبای کیستی؟
غالب نوای کلک تو دل می‌برد ز دست	تا پرده ساز شیوه انشای کیستی؟

✽ - نمازی: پاکیزه و طاهر.

فرنیست و دستیار علم و عمل بلا رنگدار و ترمیم آثار هنر

(۱۴)

دکتر جاوید فیوضات

استفاده از تخم مرغ در کارهای هنری

بوم چیست ؟

آیا رنگار مخصوص اشیاء برنزی است ؟

برای تعمیر و ترمیم ساعت‌های قدیمی چه باید کرد ؟

زرده تخم مرغ (L'oeuf comme mixtion — egg as medium in painting)

زرده تخم مرغ را بیشتر در نقاشیهای تامپرا (Tempera) بطور خالص یا مخلوط با روغن بکار میبرند (مراجعه شود به تامپرا در شماره‌های قبل) باید در نظر گرفت که مقدار مواد چربی در خود زرده تخم مرغ نسبتاً قابل ملاحظه میباشد و در حدود یک سوم وزن زرده تخم مرغ را تشکیل میدهد.

از سفیده تخم مرغ هم گاهی برای این منظور استفاده میکنند و مخصوصاً آنرا در تذهیب‌ها بکار میبرند - گاهی سفیده تخم مرغ را بعنوان لایه محافظ استعمال میکنند، البته چنین لایه‌ای جنبه موقتی دارد و بعبارت دیگر مانند سایر ورنیهای محافظت‌کننده پرموام نمیشود زیرا لایه‌های تخم مرغی اعم از سفیده یا زرده بوسیله آب شسته شده و از بین میروند.

بعضی هنرمندان از تمام تخم مرغ (سفیده و زرده) استفاده کرده و پس از مخلوط کردن با روغن آنرا بشکل امولسیون (Emulsion) مصرف مینمایند.

زمینه یا بوم (Fond - Ground) بمواد اطلاق میشود که قبلاً روی سطح تخته یا کرباس میکشند تا برای نقاشی آمادگی پیدا کند و بدو گروه کلی تقسیم میشوند : سطوح جذب‌کننده - سطوحی که فاقد این خاصیت میباشد.

برای تهیه گروه اول مراجعه شود به (Gesso) در همین شماره - سطح غیرجاذب لایه‌ای است از چسب که با سفیداب سرب (Blanc de ceruse - White lead) و سپس بارنگ روغن پوشانیده میشود (مراجعه شود به چسب‌ها، رنگ روغن و غیره در شماره‌های قبل) در نقاشیها چنانچه قبلاً نیز اشاره شده است مواد رنگی را با ماده مناسبی که حامل (Mixture - Medium) نامیده میشود مخلوط میکنند - برای این منظور طی قرون متمادی از روغنهای گوناگون استفاده میکردند ولی امروزه بیشتر روغن دانه‌کتان (Huile de lin — Lin seed oil) را بکار میبرند و چون این روغن دیر خشک میشود لذا مواد دیگری برای تسریع عمل خشک شدن بدان میفزایند - گاهی مقداری روغن دانه خشخاش (Huile de pavot — Poppyseed oil) یا اسانس تربانتین بروغن کتان اضافه میکنند تا از غلظت آن کاسته شده و رقیق‌تر گردد.

در نقاشیهای آبرنگ مواد رنگی را با صمغ عربی (Gomme Arabique - Gum Arabic) می‌آمیزند - نقاشیهای آبرنگ معمولاً شفافند و اگر با مواد رنگی کدری مانند (Chinese White) مخلوط شوند (Gouache - Body Colours) نامیده میشوند - از این شیوه در گذشته بیشتر برای تذهیب و یا در مینیاتور استفاده میکردند .

در نقاشیهای تامپرا چنانچه گفته شد مواد رنگی را با سفیده یا زرده تخم مرغ مخلوط میکنند در سبک (Encaustic) که در دوره یونانیان و رومیها مرسوم بوده است مواد رنگی را با موم مذاب مخلوط میکردند و برای نقاشی روی دیوار بیشتر از این سبک استفاده مینمودند .

زنگ آهن (Taché de roue - Foxing) این اصطلاح به لکه‌های قرمز مایل بقهوه‌ای اطلاق میشود که روی نقشه‌ها و اوراق چاپی و بطور کلی اوراق قدیمی ظاهر میشوند و تعیین علت واقعی آنها نیز با سانی میسر نیست ولی بطور یقین رطوبت و گرد و خاک در ظهور آنها تأثیر کلی دارند (معمولاً در گرد و خاک مقداری ذرات ریز اکسید آهن برنگ قرمز آجری وجود دارد که سبب لك شدن اوراق کاغذ میشود) راههای مختلفی برای از بین بردن لکه‌ها پیشنهاد شده است که اثر آنها بستگی به جنس کاغذ و شرایط محیط دارد :

میتوان اوراق لك شده را در محلول نسبتاً غلیظی از کلریت سدیم (Sodium Chlorite) فرو برده سپس با آب تمیز شست - یا اینکه مخلوطی به نسبت مساوی از آب اکسیژنه و الکل مطلق تهیه کرده و با قلم موی نرمی بر نقاط لك شده بکشند .

اگر فرو بردن اوراق لك شده در محلول‌های پاك کننده دشوار یا غیر ممکن باشد باید بكمك گاز كلر لكه‌گیری را انجام داد - برای این منظور باید از ترکیبات كلرداری که بکلرورهای رنگ بر مشهورند و در فصل لكه‌گیری ذکر خواهند شد استفاده نمایند .

زنگار (Patine - Patina) تغییراتی را که با گذشت زمان در سطح قدیمی یا «نمای» آثار هنری ظاهر میشوند با این نام بیان میکنند و بهمین جهت از نظر فنی زنگ زدگی يك شیئی برتری قدیمی یا رنگ پریدگی سطح چوبی يك میز عتیقه در اثر نور آفتاب هردو را میتوان با این نام ذکر نمود .

معمولاً کارشناسان آثار هنری و مخصوصاً متخصصین اشیاء عتیقه که اطلاعات وسیعی در این مورد دارند با مداخله در این امر روی موافق نشان نمیدهند مثلاً عقیده دارند که پریدگی رنگ بعضی اشیاء چوبی در اثر نور آفتاب نه تنها دلیلی است بر قدمت آنها بلکه گاهی از نظر ظاهری نیز بر زیبایی اشیاء میفزاید . بهمین جهت نباید بدون تعمق و تأمل کافی اقدام نامناسبی برای اعاده رنگ این قبیل اشیاء انجام گیرد .

معمولاً اشیاء فلزی با گذشت زمان تغییرات بیشتری می‌یابند مثلاً غالب اشیاء برنزی کهنه بمرور زمان ظاهر رنگارنگی پیدا میکنند که نه تنها بر زیبایی آنها میفزاید بلکه بهترین وسیله برای پی بردن به قدمت و سن آنها است ، همچنین رنگ ظروف نقره‌ای ساخت قرن هیجدهم بکلی با رنگ ظروف نقره‌ای سالهای اخیر متفاوت است و بهمین جهت هرگز نباید برای تعمیر ظروف نقره‌ای قدیمی از آب نقره دادن استفاده شود زیرا رنگ پرارزش آنها را می‌پوشاند .

اشیاء عاجی کهنه بمرور زمان رنگ زرد مایل بقهوه‌ای یکنواخت و خوش آیندی کسب میکنند که در تحت بعضی شرایط میتوان آنرا بكمك داروی مناسب از بین برده و رنگ سفید اولیه آنرا ظاهر ساخت بدون اینکه این عمل رجحانی داشته یا بر قشنگی شیئی بیفزاید .

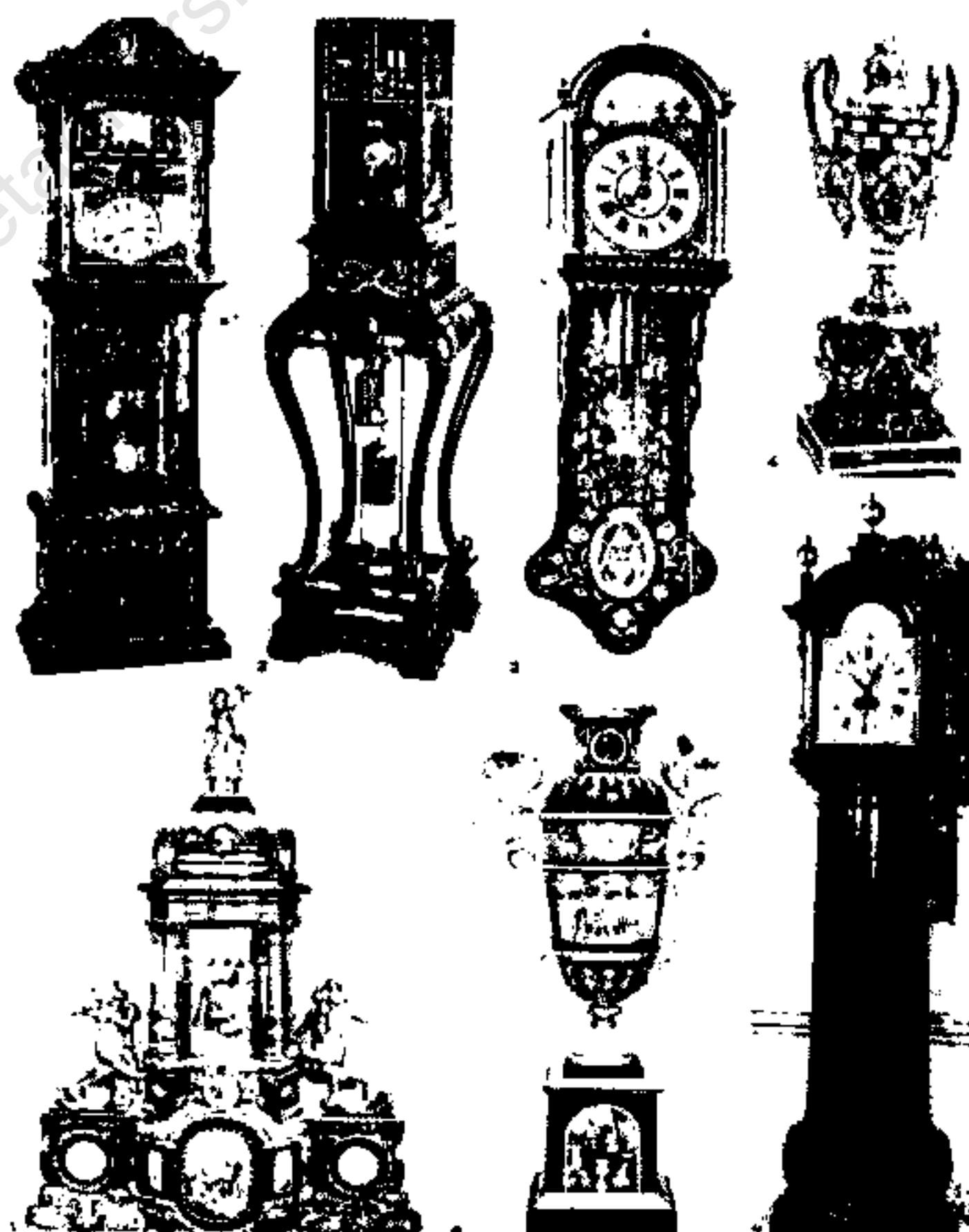
در مورد تابلوهای نقاشی رنگ روغنی وضع و چگونگی امر با آنچه تا کنون بیان گردید متفاوت است زیرا تار و کدر شدن تابلوهای نقاشی با مرور زمان نه تنها مزایائی در بر ندارد بلکه بدلائل زیرین سبب نقصان ارزش تابلو نیز میباشد : ورنی تابلو در اثر نور و آلودگی هوا جلای خود را از دست میدهد . لایه کدری که بر سطح تابلو نمودار میشود نه تنها لایه محافظی بشمار

نمی‌آید بلکه مانع ازدیده شدن رنگهای تابلو نیز میگردد ، بنابراین در این مورد لازم است با روش صحیحی درمدد چاره‌جویی برآیند و لایه‌کدر را طوری بردایند که آسیبی برنگهای اصلی تابلو وارد نشود .

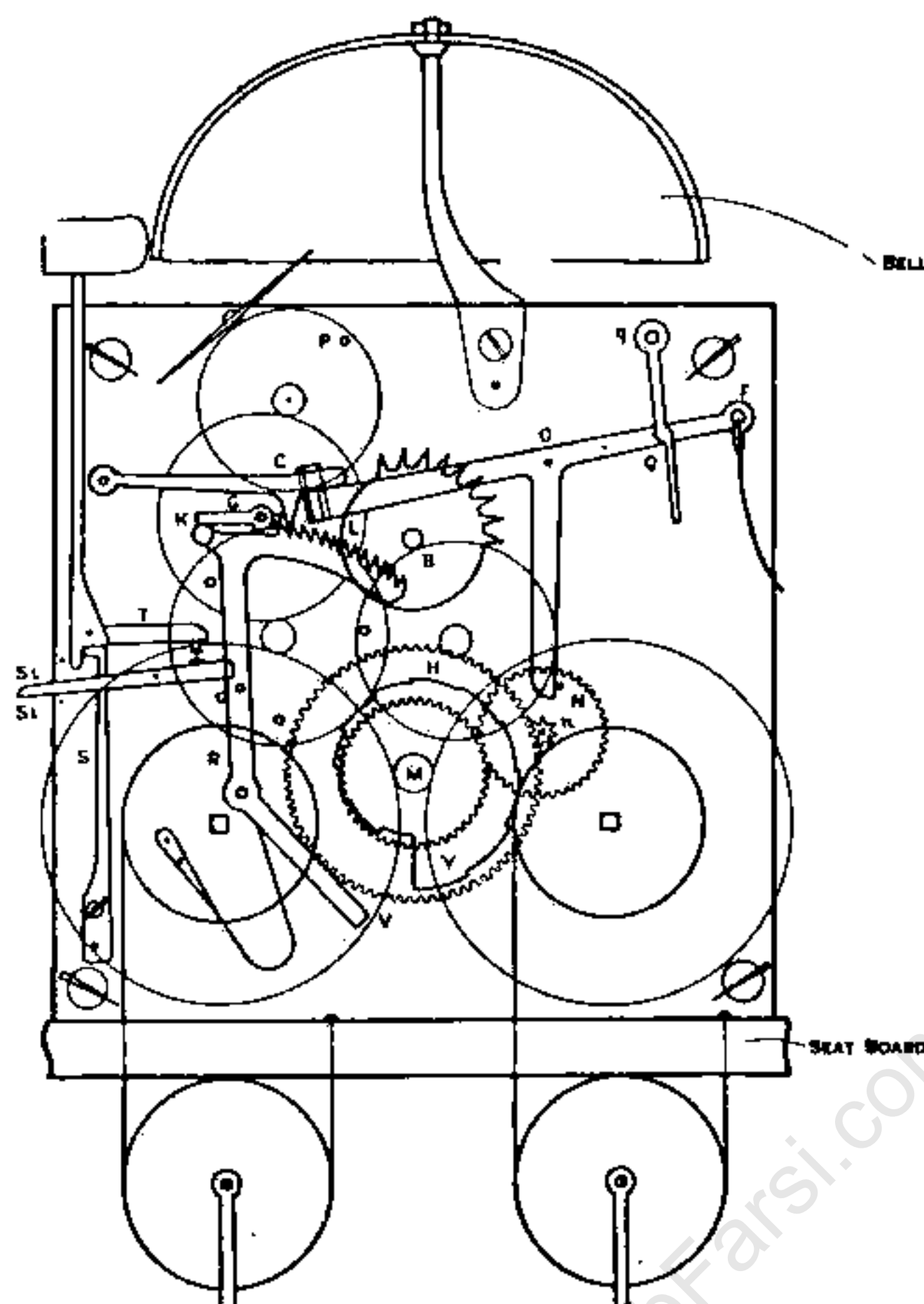
لازم است یادآوری شود که خوانندگان گرامی نباید زنگار (Patine - Patina) را با چرك و كثافت (Saleté - Dirt) اشتباه نمایند ، بدین معنی که در موقع پاک کردن اشیاء كثیف شده باید دقت شود که این عمل سبب از بین بردن زنگار پر ارزش آنها مخصوصاً زنگار اجسامی که ذکر شد نگردد .

ژسو (Gesso) این نام برزمیندهای مخصوصی از نقاشی اطلاق میشود که برای آماده کردن سطوح مختلف مخصوصاً کرباس متداول میباشد .

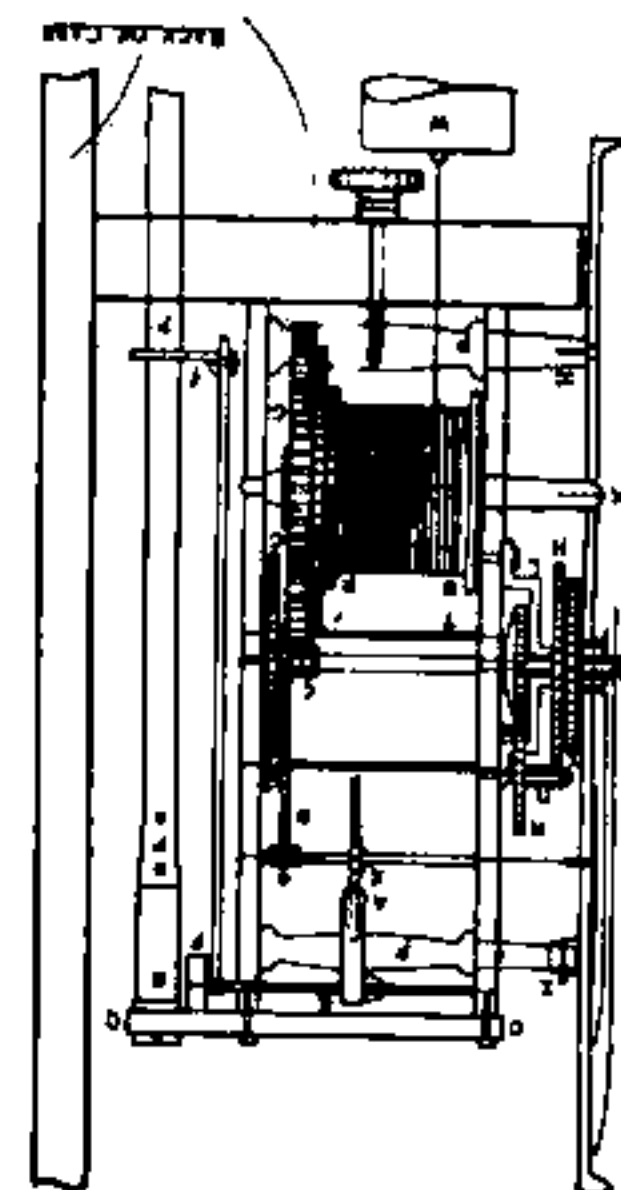
ژسو را معمولاً از افزودن مقداری سریشم ، ژلاتین یا کازئین (Casein) شیر منعقد شده است) بدیکی از انواع طبیعی سولفات کلسیم (گچ Gypsum) یا کربنات کلسیم (Chalk) یا گل سفید (Whiting) تهیه میکنند ، گاهی مقدار کمی هم ماده ضد عفونی کننده برای جلوگیری از گندیدن بدان میفزایند ، معمولاً محلول چهار درمصد فرمالین (Formaline) را برای این منظور بکار میبرند . با اختلاط سه جسم گچ و سریشم و اکسید روی (Zinc White) ژسو ساده‌ای تهیه کرده و بصورت قشر نازکی بکمک برس بر سطح مورد نظر کشیده و این عمل را بعد از خشك شدن هر لایه



چند نمونه از ساعت‌های دیواری و رومیزی قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم



دستگاههای داخلی يك ساعت رومیزی رنگدار



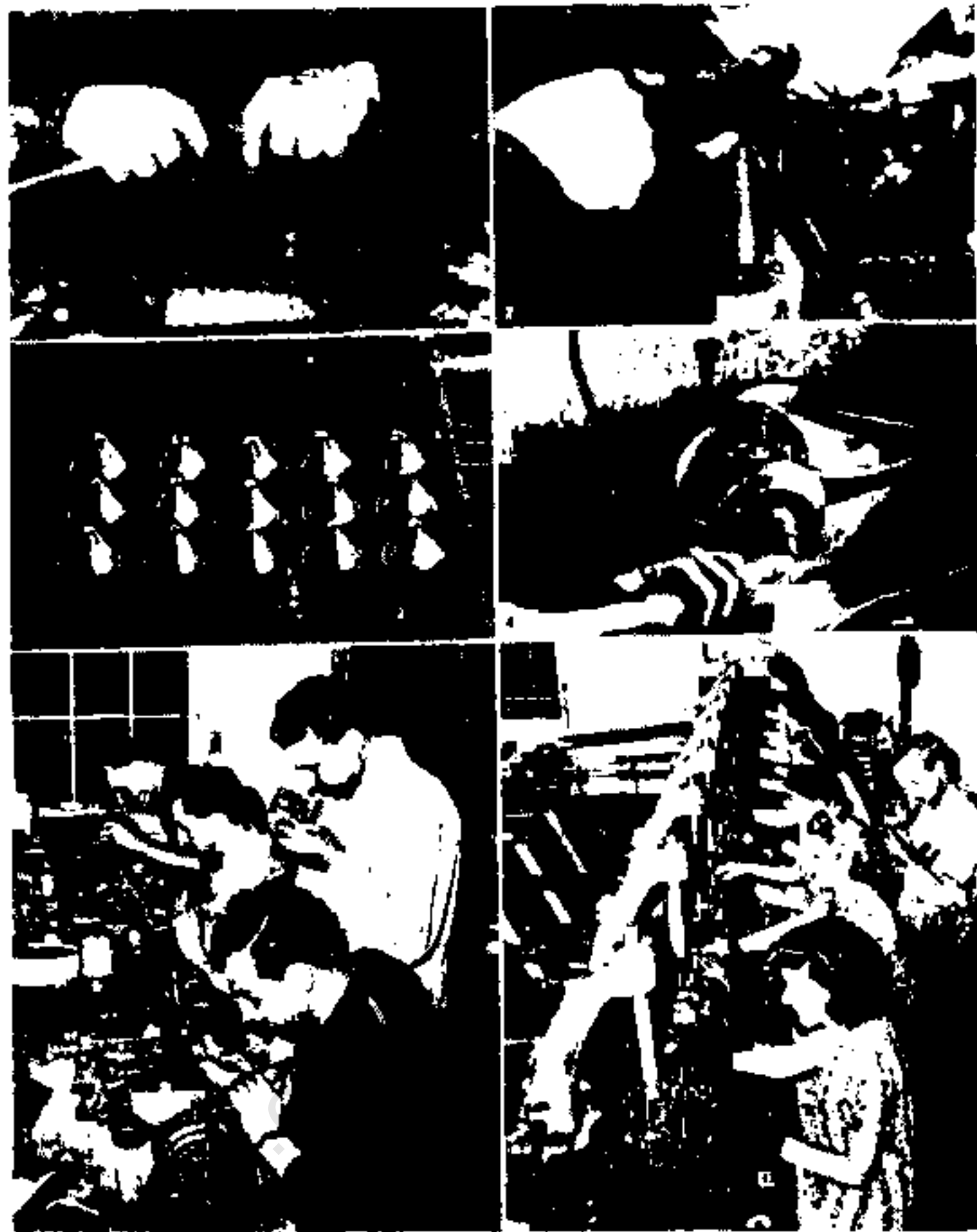
دستگاههای داخل يك ساعت دیواری رنگدار

حداقل پنج یا شش مرتبه تکرار میکنند - بجای گچ یا گل سفید میتوان خاک چینی (Kaolin) را بکاربرد - در نقاشیهای رنگ روغنی معمولاً مقداری شن نیز میفزایند تا سطح بوم دنداندار شود. ژسورا از قدیم نیز برای تهیه نقاشیهای روی کرباس بکار میبردند ولی چون سبب کاهش نرمی کرباس میشود لذا بهتر است از آن فقط در نقاشیهای روی چوب (Panel) استفاده نمود در نقاشیهای تامپرا نیز غالباً از ژسو استفاده میشود - رطوبت برای ژسو مضر است و باید از آن پرهیز شود .

دوره قابهای مذهب و آئیندهای تزئین شده را نیز قبلاً با لایه نازکی از ژسو می پوشانند تا اوراق نازک زر بهتر بدان بچسبد .

در قرن هیجدهم قبل از تزئین اثاث چوبی خانه معمولاً سطوح آنرا با لایه ای از ژسو می پوشانیدند تا رنگ آن مات شده و اوراق زر را بهتر بخود بگیرد گاهی نیز قدری شن بدان میفزودند یا آنرا سوراخ سوراخ میکردند .

ژلاتین (Gelatine) از مواد پروتئینی (Proteine) بشمار می آید که آنرا از جوشانیدن غضروف یا استخوان بعضی حیوانات بدست می آورند - در آب حل میشود و محلول آن پس از



تراش دادن و پرداخت کردن سنگهای قیمتی

تغلیظ بصورت ماده لزجی (Jelée - Jelly) درمیآید در کارهای هنری از ژلاتین در موارد مختلفی استفاده میشود مانند تهیه چسب و غیره که بدانها قبلاً اشاره شده است .

ساعت (Horloges, Montres - Clocks, Watches) تعمیر ساعت‌های قدیمی اعم از دیواری یا جیبی امری است کاملاً فنی و هرگز نباید بساعت سازهای معمولی واگذار شود بلکه فقط بکسانی میتوان اعتماد داشت که مدت زیادی با ساعت‌های قدیمی سروکار داشته و در تعمیر و مرمت آنها مهارتی بسزا کسب کرده‌اند .

کثافت و فرسودگی دو عاملی هستند که سبب از کار افتادن ساعتها میشوند - چرك و کثافت را ممکنست بدون دشواری زیاد پاک کرد ولی لازم است کوشش شود در حین این کار از دستکاری کردن دستگاههای داخل جعبه ساعت خودداری گردد .

گرم و سرد شدن هوا سبب انبساط و انقباض شده و بدین ترتیب جریان هوایی در داخل جعبه ساعت بوجود میآید که گرد و خاک را بداخل آن میکشد - ذرات گرد و خاک بر قطعات روغن کاری شده ساعت چسبیده و نه تنها مانع از حرکت دقیق و آزاد آنها میشوند بلکه بمرور زمان بسبب اصطکاک و مقاومتی که ایجاد می نمایند باعث فرسودگی دستگاههای متحرك میگردند. ساعت‌های دیواری قدیمی معمولاً دارای جعبه شکافداری از چوب میباشند که هوا میتواند با آزادی از آنها جریان یافته و داخل و خارج شود . برای جلوگیری از ورود گرد و خاک

پشت شکافها را از منسوج یا پارچه ریزبافی پوشانیده اند که مانند يك صافی عمل مینماید . در صورت کثیف شدن این قطعات پارچه ای میتوان آنها را با سانی تعویض نمود و اگر شکافی در جعبه های چوبی ساعت های دیواری پیدا شود باید هرچه زودتر بتعمیر آنها همت گماشت و ساده ترین راه چسبانیدن کاغذهای بسته بندی (کاغذهای قهوه ای رنگ) روی شکافها از داخل جعبه میباشد .

در بعضی ساعت های دیواری خیلی قدیمی لنگرهای ساعت را بوسیله طناب آویزان میکردند و چون طنابها بمرور زمان پوسیده و ایجاد مزاحمت مینمایند لذا بهتر است طنابها را با زنجیر تعویض کنند .

معمولاً برای پاک کردن دستگاه های مکانیکی ساعت آنها را برای مدت کمی در نفت فرو برده سپس بوسیله برس فرمی که در بنزین خیس شده است تمیز میکنند ، پس از تبخیر شدن نفت قطعات متحرك ساعت را با روغن ساعت روغن کاری میکنند و برای روغن کاری (پر) نوک داری بکار میبرند ، البته يك عدد پر را نمیتوان برای مدتی طولانی برای منظور مزبور بکار برد ، در مصرف روغن نباید افراط شود زیرا زیادی روغن ، گرد و خاک را بخود جذب کرده و بشکل ماده چسبنده ای مانع کار کردن ساعت میشود .

بهتر است برای ترمیم جعبه های چوبی ساعت های دیواری از مهارت و تجارب مبل سازان یا منبت کارها استفاده شود ، همچنین برای تعمیر قاب و جلد نقره ای ساعت های جیبی قدیمی ممکنست از روشهایی که برای تمیز کردن اشیاء نقره ای ذکر شده یا بعداً گفته خواهد شد استفاده شود . باید در نظر گرفت که شاید در حال حاضر نتوان ساعتی یافت که در قرن هیجدهم ساخته شده و جعبه یا جلد نقره ای اولیه خود را حفظ کرده باشد زیرا بوسیله آب نقره کاری که عملی است بسیار ساده و با هزینه مناسب میتوان وضع ظاهری قابهای نقره ای ساعت های جیبی را اصلاح کرده و بهبودی بخشید - قسمتهای برنجی صفحات ساعت های دیواری بزرگ را میتوان پس از پاک کردن با ورنی شفاف پوشانیده و جالای قطعات برنجی را برای مدت زمان طولانی محافظت نمایند .

دستگاه های تنظیم وقت و باصطلاح رقاصك ساعتها مهمترین قسمت يك ساعت بشمار میآید و اگر خراب شده باشد باید آنها را تعویض نمایند ، این عمل چنانچه گفته شد باید توسط يك کارشناس ماهر که تبحر کافی در مورد ساعت های قدیمی دارد انجام گیرد و چون دستگاه های مکانیکی ساعت و مرمت آنها امری است کاملاً فنی لذا از ذکر آنها در اینجا خودداری میشود .
تعمیر زنجیر و قلاب و گیره های فلزی ساعتها را ممکنست با کمی دقت شخصاً انجام داد ولی اگر زنجیری پاره شده یا ضایعاتی پیدا کرده باشد که بازرار دقیق نیازمند شود بهتر است با کمک یا مشورت جواهر ساز کار آزموده بر رفع آن اقدام گردد .

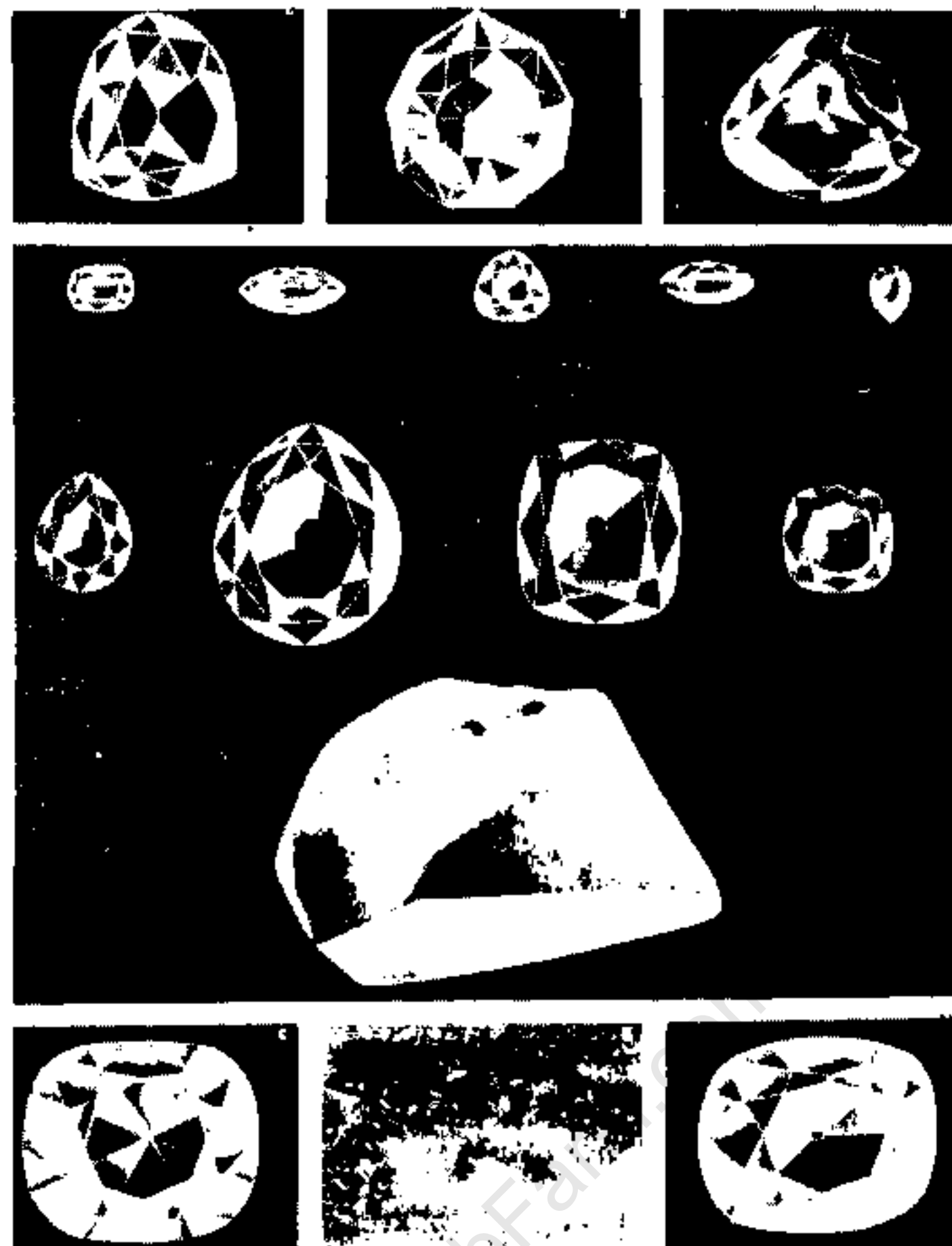
یادآوری این مطلب نیز ضروری است که قبل از اقدام بتعمیر هر نوع ساعت قدیمی لازم است از چگونگی دستگاه های داخلی و مشخصات عمومی ساعت های مربوط بآن دوران اطلاعاتی کسب شود ، از اینرو توصیه میشود که علاقمندان باین امور کتابهایی را که ممکنست در تأمین این منظور مؤثر باشند تهیه کرده و مطالعه فرمایند . مثلاً کتابی بنام :

(Old clocks and watches and their makers - The watch and clock maker's handbook)

تألیف F. J. Britten ممکنست بسیار مفید واقع شود .

ساینده ها (Abrasive — Abrasives) ساینده ها را معمولاً برای پرداخت کردن اشیاء بکار میبرند ولی گاهی از آنها برای سائیدن سنگهای سخت مانند یشم (Jade) یا سوراخ کردن مواد سختی مانند شیشه و چینی استفاده میکنند .

سنگ سمباده (Carborundum) که از نظر شیمیائی کربورسیلیسم است سنگ سیاه متبلور



چند نمونه از سنگهای قیمتی تراش داده شده و نمونه های طبیعی بدون تراش

وسختی است که از حرارت دادن اکسید سیلیسم خالص با کربن در کوره الکتریک تهیه میشود و سمباده (Emeri — Emery) که مخلوطی است از اکسید آلومینیم و آهن که برای تهیه کاغذ سمباده بکار میرود ساینده های بسیار سختی بشمار می آیند . درجه سختی آنها در حدود سختی الماس میباشد و بصورت های مختلف از قبیل چرخ سمباده یا بشکل میله های متد و غیره موارد استعمال زیادی دارند .

برای پرداخت کردن ابتدا با سمباده های درشت تر و زبرتر شروع کرده و بتدریج با ساینده های ریزتر و نرم تر کار را تمام میکنند .

در کارهای هنری از ساینده های گوناگون از قبیل گرد سنگ پا (Pierre Ponce — Pumice Powder) و سنگ جلا (Tripoli) و بتانه جواهر سازان (Potté D'étain - Putty powder) و گل سفید (Blanc d'Espagne - Whiting) و غیره استفاده میکنند که همگی از ساینده های نرم بشمار می آیند .

از انواع کاغذ سمباده :

(Toile d'émeri — Emery Cloth) و (Papier Emeri — Emery paper)

(Papier de Verre - Glass paper) و غیره میتوان در موارد مختلف بآسانی استفاده کرد و چون انواع زیر یا نرم آن در بازار یافت میشوند لذا در هر مورد میتوان نوع مناسب آنرا تهیه کرد و بکار برد.

سختی اجسام (Dureté des Matières - Hardness of materials) گاهی برای کسانی که ترمیم اشیاء مختلف را بعهده میگیرند لازم میآید که ماهیت مادهای را که جسم از آن ساخته شده است تعیین و مشخص نمایند - راههای گوناگونی برای رسیدن باین منظور وجود دارد که غالباً بسیار فنی و علاوه از دسترسی بوسائیل مخصوص مستلزم داشتن اطلاعات کافی از شیمی و فیزیک است ولی در مورد سنگها و بعضی اجسام معدنی آزمایشهای مربوط بدرجه سختی تا حدودی میتواند شخص را بر احوالی بمقصود راهنمایی کند.

همه میدانند که درجه سختی اجسام یکسان نیست و مثلاً الماس میتواند شیشه را بشرد، عبارت کلی تر هر جسم سخت تر میتواند جسم نرمتر از خود را خراشیده و «خط بیندازد»، اساس آزمایش مورد نظر نیز بر همین پایه قرار دارد.

درفهرست زیرین اجسام بترتیب صعودی درجه سختی شان طبقه بندی شده اند و هر جسم از جسم بعدی نرمتر میباشد و بوسیله آن خط بر میدارد.

باید در نظر داشت که بعنوان يك آزمایش اولیه میتوان با تیغه يك چاقوی فولادی تمام اشیائی را که تا ردیف پنجم قرار دارند بآسانی خراش داد.

۱ - سنگ طلق (Steatite - Soap stone) یودر طلق (Talc)

۲ - گچ (Gypse - Gypsum) از نقطه نظر شیمیائی سولفات کلسیم است و در طبیعت انواع آن وجود دارد.

۲۵ - کهربا (Ambre - Amber)

۳ - مرمر سفید (Albâtre - Alabastre) از نظر شیمیائی کربنات کلسیم است و در معدن شناسی بدان (Calcite) میگویند.

۳۵ - مرمر سبز (Malachite) سنگ معدنی است سبزرنگ دارای کربنات مس.

۴ - مارسنگ (Serpentine) سنگی است دارای سیلیس (اکسید سیلیسم) و منیزیم که برنگهای گوناگون دیده میشود - Fluorspar و Fluorite که از نقطه نظر شیمیائی فلورور کلسیم میباشد و در صورت خلوص بیرنگند ولی سنگهای طبیعی همیشه بعلت دارا بودن مواد خارجی رنگین میباشد - Azurite که سنگی است آبی رنگ و کربنات ئیدارته مس میباشد.

۵ - مرجان (Corail - Coral) پوسته سخت حیوانات دریائی است که از نقطه نظر شیمیائی کربنات کلسیم میباشد - (Apatite) که سنگی است طبیعی و از فلورور و فسفات کلسیم تشکیل شده است.

۵۵ - شیشه - سنگی بنام (Lapis lazula) (که بعداً شرح داده میشود) - (Obsidian) که شرح آن قبلاً گذشته است.

۶ - سنگ آهن (Hématite - Haematite) اکسید آهن است - فیروزه (Turquoise) که از نظر شیمیائی فسفات آلومینیوم یا آهن است که آثاری از ترکیبات مس در آن دیده میشود - (Opal) که سنگی است شبیه در کوهی و در نواحی جنوبی ایران بآن عین الشمس میگویند - (Feldspath - Feldspar) که در اغلب سنگهای خروجی دیده میشود و از نظر شیمیائی سیلیکات آلومینیومی است که مقدار کم یا زیادی پتاسیم یا سدیم در آن یافت میشود.

۷ - عقیق (Agate) که سیلیس خالص طبیعی است - یاقوت یا لعل بنفش (Amethyst)

نوع بنفش کوارتز است و سیلیس ناخالص میباشد - سنگ چخماق (Silex - Flint) این ماده هم سیلیس ناخالص میباشد - انواع درکوهی (Quartz) بلورهای خالص آن بیرنگ و از سیلیس خالص است ولی انواع رنگین آن نیز که سیلیس غیرخالص است یافت میشوند - Rock Crystal یا Crystal de roche - یشم (Jade) - سنگ یمانی (Calcéodine - Chalcedony) سیلیس ناخالصی است که الیافی شکل میباشد - عقیق جگری (Cornaline - Cornelian) .

۷۵ - یاقوت کبود (Beryl) که سیلیکات طبیعی بریلیوم است - زمرد (Emeraude - Emerald) و کهربای بلوری (Tourmaline) که سیلیکات فلزات مختلفی است و معمولاً دارای مقداری شبه فلز ب (Bore - Borone) میباشد - سیلیکات زیرکونیوم (Zircon) که سنگی است بیرنگ یا کمی مایل بزرده .

۸ - یاقوت زرد (Topaz) که سیلیکات و فلورور آلومینیوم میباشد - لعل یا یاقوت سرخ (Spinel - Spinnelle) که انواع مختلف آن مخلوطی هستند از اکسید یک فلز دوظرفیتی مانند منیزیم یا روی و یک فلز سه ظرفیتی مانند آلومینیوم و کروم و غیره .

۹ - یاقوت کبود (Saphir - Sapphire) نوع آبی و شفاف اکسید آلومینیوم است رنگ آن مربوط بوجود آثاری از کبالت یا فلزات دیگر است - یاقوت یا لعل (Rubis - Ruby) اکسید آلومینیوم قرمز رنگ میباشد که قرمزی آن منوط بوجود کروم است (باید در نظر داشت که اکسید آلومینیوم خالص بیرنگ است و بآن (Corindon - Corundum) میگویند که جسم ساینده بسیار سختی بشمار میآید) .

۱۰ - الماس (Diamant - Diamond) که کربن خالص و شفاف میباشد. البته این تقسیم بندی کامل نیست ولی چون جنبه تاریخی داشته و بتقسیم بندی (Moh) معروف میباشد عیناً ذکر گردید، در بعضی کتابها این جدول را خلاصه کرده و بصورت ذیل می نویسند (اسامی فارسی مواد در بالا ذکر شده اند):

1 - Talc	2 - Gypsum	3 - Calcite	4 - Fluorite	5 - Apatite
6 - Orthoclase	7 - Quartz	8 - Topaz	9 - Corundum	10 - Diamond

(Orthoclase) فلدسپات طبیعی است که در گرانیب یافت میشود و از نظر شیمیائی سیلیکات آلومینیوم ویتاسیم است) .

سرب (Plomb - Lead) غیر از مجسمه های ارزان قیمتی که از سرب تهیه میشود ، این فلز بصورت خالص در کارهای هنری مورد استعمالی ندارد - بطور کلی مجسمه ها و سایر اشیائی که از سرب خالص تهیه شود بعد از مدتی از قشر ضخیم سفید رنگی پوشیده میشود که کربنات سرب میباشد - بطور کلی پاک کردن و زدودن این قشر کربناتی لزومی ندارد زیرا بعد از مدت کمی در اثر اندرید کربنیک موجود در هوا مجدداً تشکیل خواهد شد ولی چنانچه پاک کردن این قشر در موارد خاصی الزام آور باشد میتوان بطریقه زیر عمل نمود : شیئی سربی را چندین دفعه در آب زیاد جوشانیده سپس در محلول ده درصد اسید استیک (Acetic Acid) فرو میبرند بعد از زایل شدن قشر کربناته شیئی را ابتدا در محلول رقیقی از یدرات منیزیم فرو برده بعداً چندین دفعه با آب مقطر شستشو میدهند - ممکنست در این روش بجای اسید استیک محلول پنج درصد آسیدنیتريك را بکار برد .

سرپانتین یا مار سنگ (Serpentine) سنگ معدنی است که از لحاظ ظاهر بسیار شبیه سنگ طلق (Soap Stone) میباشد ولی بهر اقب از آن سخت تر است رنگ آن از سبز سیر تا سیاه میباشد و غالباً خالدار است - کار کردن با آن بسیار آسان است (سنگ طلق جسمی است بسیار نرم و اگر سائیده شود پودر تالک بدست میآید) .

بیماری بولوار

محمد کریم پیرنیا

واندام باشد؟ کدام کوی و برزنی در این شهر هست که سازنده‌اش سر موئی از ترتیب و تناسب و پیوستگی و هم‌آهنگی و آرامش در پرداخت آن فروگذار کرده باشد؟

در همه زبانهای زنده جهان واژه‌های بازار - کاروانسرا - پردیس - کوپل - رباط - خانقاه - ساباط - سرای و خرابات و حتی بسیاری از اصطلاحات دیگر فنی مربوط به معماری و شهرسازی از دیرباز آئین ایرانیان بوده و چه خوب است که سنتهای مربوط بآن حفظ شود.

نامهایی مانند: ریع عضدی - ریع رشیدی - نظامیه - رکنیه - پیشاپور - بیرام - بی‌ارمشیر - نرسوآباد - فیروزآباد - بهاباد و هزاران آبادی دیگر یادآور آنست که ایرانی همیشه برای خود و کسانش در هر شهر و روستا جائی را برمیگزیده و مجموعه‌ای کامل و بی‌نقص میساخته که مردمی که در آن بسر میبرند از حیث خرید و فروش - پاکی و پاکیزگی زندگی - عبادت - آموزش و پرورش - رفت و آمد و آسایش و آرامش بهیچ روی در تنگی نباشند و با آسانی بآنچه میخواهند دست یابند. اگر يك برزن كوچك را در نظرت - نائین - کرمان یا قزوین بررسی کنیم می‌بینیم در میان آبادی جائی بسیار خوب را بنام لرد (بوزن و معنای لند انگلیسی) یا حسینیه طرح انداخته‌اند که پیرامون آنرا تکیه - مسجد - گرمابه - مدرسه - خانقاه - دارالشفاء - دارالدعوه - کاروانسرا - تیم و تأسیسات لازم دیگر فرا گرفته و همه کوچه‌های آبادی با ترتیبی بسیار دلپسند بآن می‌پیوندند.

اگر کوچه‌ها تنگ و پیچ در پیچ است در بعضی جاها بمنظور سهولت دفاع و بعضی دیگر بخاطر طبیعت و شیب زمین چنین شده‌است و گرنه خیابانهای فراخ و کشیده‌ای مانند چهارباغ اصفهان - خیابان زند شیراز - خیابان روبروی سردر شهر بانی فعلی قزوین - خیابان سرآب نو یزد - خیابانی که شاه‌فین را به مهمانسرای کاشان می‌پیوسته همه دلیل بر آنند که ایرانی از طرح بولوار و احداث آن عاجز نبوده و این چیز تازه‌ای نیست که تحفه فرنگ باشد - منتهی در دوران صفوی برای ساختمان مجموعه نقش جهان هرگز مسجد جامع را خراب نکرده‌اند

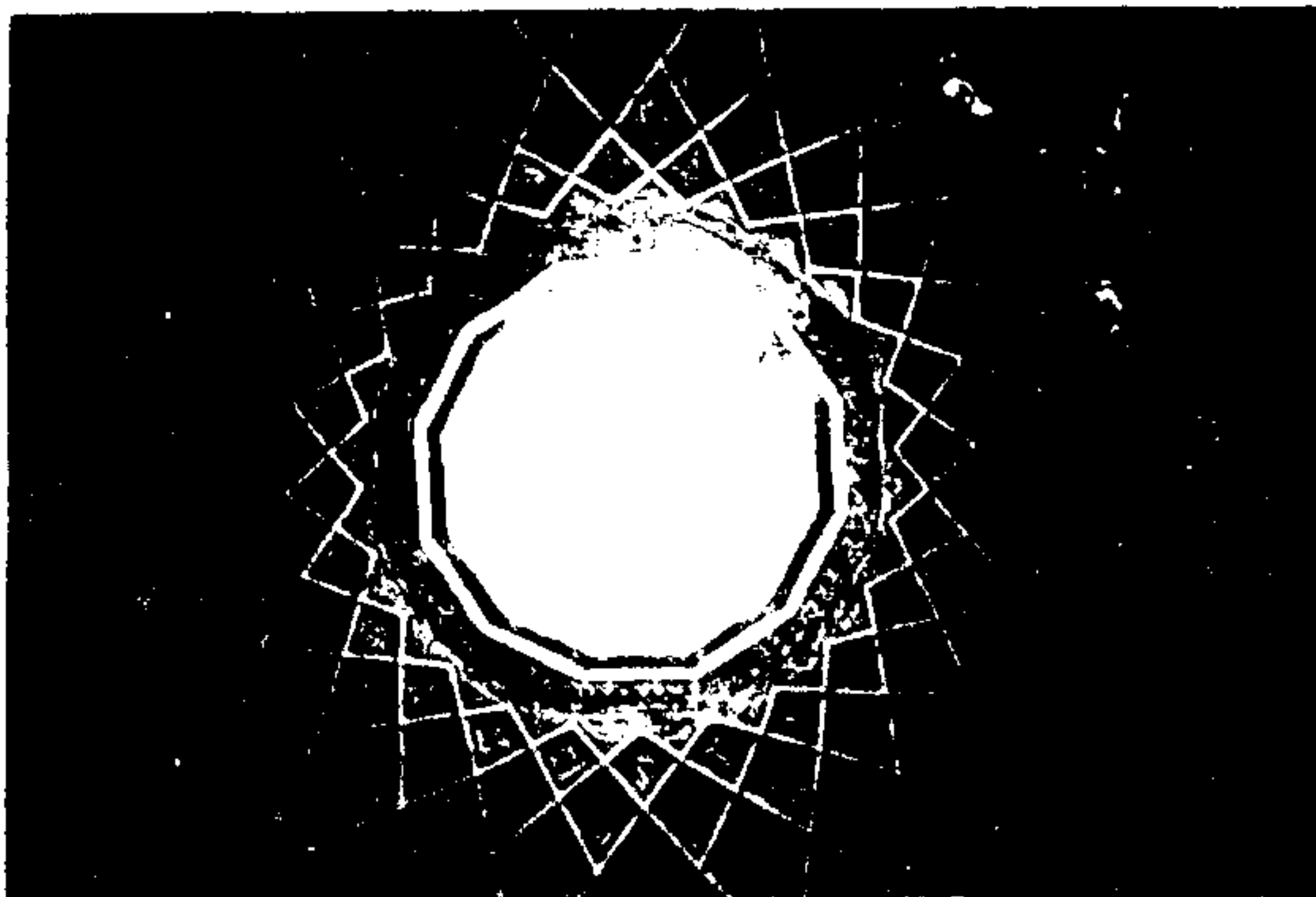
کشور ما چهارراه جهان است و از دیرباز آنرا بنام «خونیرس» یا ناف زمین میخوانده‌اند.

کاروانشاهی که از این چهارراه گذشته‌اند ناگزیر با خود ره‌آوردهائی داشته‌اند که بعضی از آنها ارمغانهای گرانبهائی بوده و برخی هم بیماریهای بومی سرزمین خود را در این چهارراه رها کرده و رفته‌اند.

تب زرد، تب سرخ، گریپ ژاپونی - آنفلوآنزا و التور دردهائی هستند که از سرزمینهای بیگانه باین کشور رانده و کم‌کم بومی شده‌اند. یکی از این ره‌آوردهای گزندآور برای شهرسازی و بافت شهرها و کهنه‌ها و کهنه‌بست‌های ما که از روزگاران دور دارای آئین و رسم ویژه و هم‌آهنگ با روش زندگی ایرانی بوده بیماری بولوار است که برتن درست بازارها، تیم‌ها، کاروانسراها و گرمابه‌ها و کوی و برزن‌های آراسته و سرپای ما تاخته و آنها را رنجور کرده و از پا انداخته‌است.

گمان نرود که انگیزه نگارنده در این بحث کهنه‌پرستی و دشمنی با نوسازی و آبادانی است و تصور نشود که کسی میخواهد مردم زمان کیهان نوردی را وادارد که در روزگار کجاوه و گردونه زندگی کنند. منظور اینست که نشانه‌های زندگی آراسته و آسوده دیرین ما که چون خالهای گیرائی بر رخ زیبای شهرهای این کشور نشسته در پیش پای پدیده‌های نو و ره‌آوردهای تمدن باختری قربان نشوند.

برای احداث بولوار و ساختمان خانه‌های تازه و آسمانخراشهای سردر آسمان زمین خدا تنگ نیست که بیایند پیش از هر آداب و ترتیبی کلنگ را بجان آثار نفیس و متناسب و معقول شهرهای زنده بیاندازند. بازارها را خاموش، کاروانسراها را تهی و گرمابه‌ها را سرد و افسرده کنند. مگر در ایران هرگز آبادی نشده مگر بولوار چیز تازه‌ایست و هرگز در این ملک سابقه نداشته‌است که کدام بولواری در جهان یز بیائی چهارباغ و فراختر از خیابان زند است؟ کدام میدانی بزرگتر از نقش جهان در نیمه دیگر جهان وجود دارد که بازارها، مسجدها، کاخها و کاروانسراهای پیرامونش باین آهنگ



تزئینات زیبای کلاه فرنگی سقف بازار کرمان

و سیدرضا و غیره شده بطوریکه هر رهگذاری در بازار احساس تنهایی و گاهی هراس میکند پیشه‌وران دکان‌های خود را رها کرده بخیاaban ریخته‌اند کاروانسراها جای خاکروب و گاهی تبدیل بانبار و کارگاه دباغی و روفتگری شده لچکی‌های زیبای کاروانسرای وزیر بد بیننده دهان کجی میکند و اندامهای گسسته پیکر کاروانسرای بسیار بزرگ سردار که بدو نیم شده نگرنده را بگریه می‌اندازد. از همه اینها گذشته - خیابان محل کسب خوبی برای ایرانی نیست آفتاب تند تابستان و سرمای سوزناك زمستان گردبادهای پرگرد و خاک و بارانهای دیوانه بهاری پیشه‌ور ایرانی را واداشته است که در زیر سایه بازار دکانی بگیرد و با سودگی در آن بنشیند. ضمناً روش اقتصادی بازار ایران که در هیچ نقطه از جهان نظیر ندارد همکاران و هم‌پیشگان را در يك رسته گرد می‌آورد و خریدار برای برگزیدن خواسته خود ناچار نبوده است تا در گرمای تابستان و سرمای زمستان خیابانها را بگردد. چون هر نوع کالائی در يك رسته عرضه میشود هر کس می‌توانسته است با سانی کالای دلخواه خود را بهتر و ارزانتر و زودتر بدست آورده و پیشه‌وران نیز ناچار بوده‌اند در بهبودی جنس خود بکوشند تا با کالای دیگران قابل رقابت باشد. در سالهای اخیر رسته‌ها و قیصریه‌های بزرگ و متعددی

و گنجعلیخان (که گویا هزینه ربع خود را بزور از مردم کرمان می‌گرفته) آثار آل مظفر و سلاجقه کرمان را ویران نکرده تا جایی را آباد کند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در بیرون تبریز ربع خود را طرح انداخته و امیرعلیشاه گیلانی با اینکه رقیب او بوده آنطرف شهر را برای ساختمان ارگ خود انتخاب کرده است و جز در یکی دو مورد که با تأسف زیاد اشخاص نادان یا متعصب نقوش و کتیبه‌های کهن را سترده روی آنها را بنام یا به نقوش خود مزین فرموده‌اند (مانند کتیبه شیخ‌علیخان در بیستون نقش فتح‌علیشاه در ری - نقش دولت‌شاه در طاق‌بستان و نظائر آن) کسی مانند شهرداریهای ما اسب ستم بر پیکر نیمه‌جان آبادیهای گذشتگان نتاخته است مگر اینکه اثری در حال ویرانی و تباهی بوده و رادمردی آنرا بازسازی و بازپیرائی کرده باشد (مسجد جامع اصفهان - مسجد جامع یزد - مسجد جامع قزوین).

برای اینکه بدانیم احداث بی‌رویه و ناصواب خیابان و بولوار با جان شهرها چه میکند خیابان اصلی قزوین را که از میان شهر و در کنار بازار می‌گذرد مثال می‌آوریم. احداث این خیابان (که هنوز هم دو طرف آن کاملاً ساخته نشده) باعث خاموشی بازار - قیصریه - تیمهای بسیار زیبای وزیر



بازار کرمان

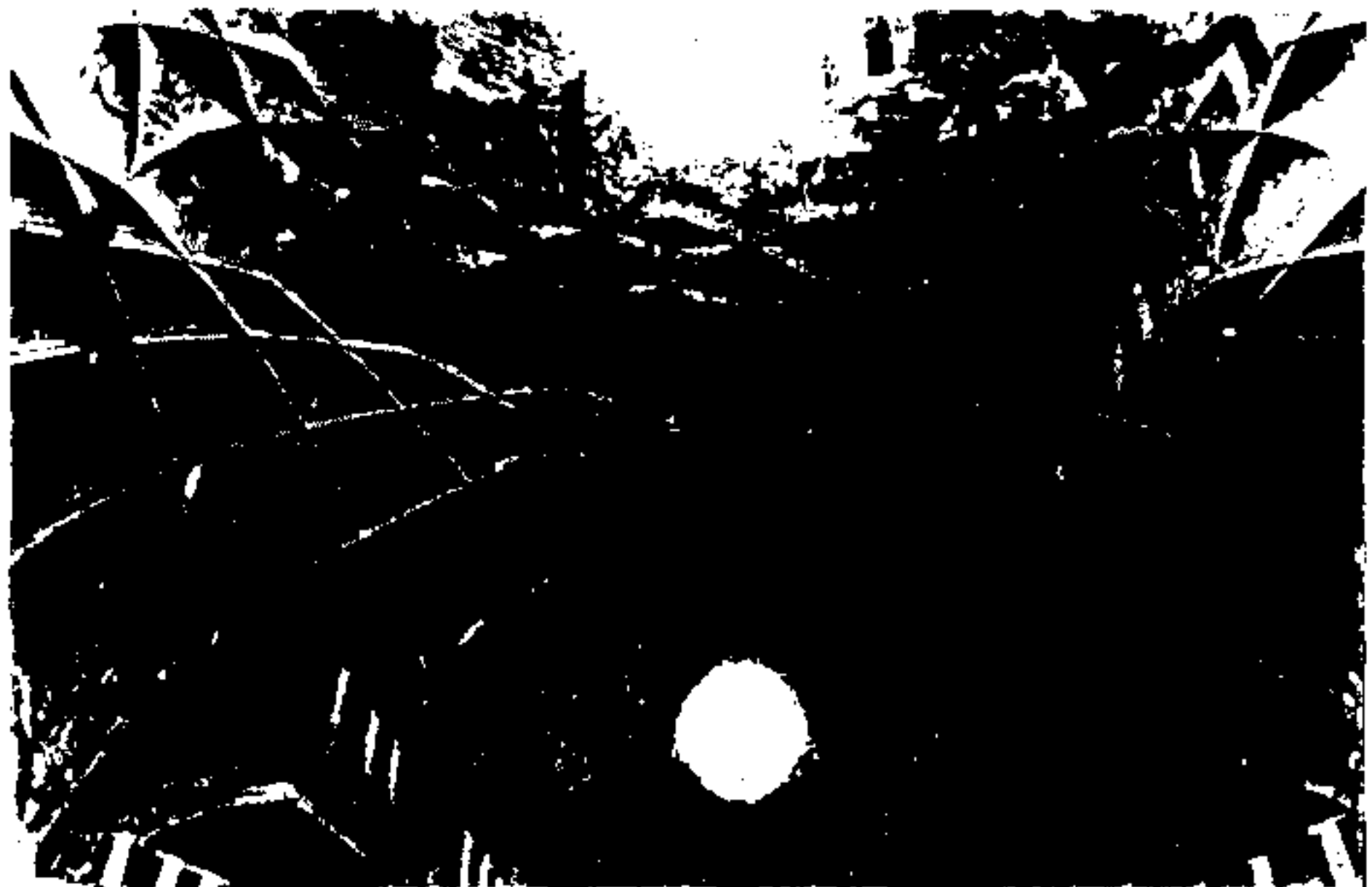
چهارسو بازار کرمان درمقابل تشعشع شدید آفتاب . داخل بازار حالتی از راحتی و آرامش دارد



بنام پاساژ در کلیه شهرهای ایران ساخته شده . چه کسی میتواند ادعا کند که بهترین و بزرگترین آنها با تیم بزرگ قم یا تیمچه امین الدوله کاشان یا قیصریه ابراهیمخان کرمان یا بازار وکیل شیراز یا بازارهای اصفهان و کاشان ویزد قابل مقایسه و یا اقلان با اغماض نظیر آنهاست؟ حتی بهترین پاساژ پایتخت نیز پیاپی تیمچه حاجب الدوله که در دوره انحطاط معماری ایران ساخته شده نمیرسد . مگر چنین نیست؟

بتازگی باب شده است هر شهرداری بمحض ورود بمحل مأموریت خود قبل از هر کار یک یا چند محله قدیمی را درهم میکوبد و با اصطلاح خیابان جدید احداث می کند تا یادگاری از خود بجای گذاشته باشد . دوطرف اینگونه خیابانها هرگز پرنمیشود و جز تعدادی معدود دکه (که احياناً بسبك تهران با پایه فلزی و در کرکره ای بدون نماسازی) در زمان شهردار خیابان ساز علم میشود مابقی طول خیابان از دوطرف چون آرواره پیرزالان تهی می ماند و در زمان شهرداری بعد تبدیل به مزبله و پرورشگاه پشه و مگس و ورزگاه سگان ولگرد میگردد .

درکنار نخستین خیابانی که در شهر کرمان احداث شده پیکر رنجور و تأثرآور زاغه ها و ویرانه های درهم ریخته در ژرفای بزه هائی که روزگاری شهر قدیم بوده چشم را آزار میدهد ولی بازهم میخواستند (درچند سال پیش) بولواری عمود بر بازار وکیل احداث کنند که رشته این رسته زیبا را ازهم بگسلد چند کاروانسرا و مسجد و مدرسه و آب انبار را شقه



چهارسو - بازار کرمان

باعث شده تا بتواند مطالب منظور را پیرو راند در آنچه تا کنون یاد شده هرگز قصد توهین یا خدای نخواستہ اسانددب بشهرداران شریف و خدمتگزار گذشته نبوده که با کمال دلسوزی و علاقه بدون داشتن هیچ وسیله و امکائی ناچار بوده اند بشهر خود سروصورتی بدهند و چون بقول معروف «بی مایه پتیراست» بدون داشتن طرح و دستگاه راهنما و اعتبار و نظائر آن امکان نگهداری آثار کهن شهرها و روستاها را نداشته اند و در حقیقت کار آنان مانند خانداری بوده که قبل از رسیدن میهمان نخستین کاری که انجام میدهد رفت و روب و گردروبی است ولی از امروز به بعد که فرمان شاهنشاه نوسازی ایران آغاز شده و شهرها و روستاها از روی اصول صحیح شهرسازی و با مطالعه دقیق و صحیح فنی توسط کارشناسان با تجربه و با ذوق ایرانی ویراسته و پیراسته میگردد اگر چنین اشتباهاتی رخ دهد پشیمانی بسیار ببار خواهد آورد. اگر نوسازی در بیرون شهرها بعمل آید بستانهای کهن (Lesuestiques) از گرمی و زندگی خواهد افتاد و اگر از عرصه کوی و برزنهای کهن آبادیها استفاده شود مستلزم نابودی یا حداقل تغییر قیافه آثار گذشته خواهد بود. اگر ارتباط شهر قدیم و جدید بوضع معقول تأمین نشود پیوند شهر خواهد گسست و اگر این رابطه بسیار نزدیک باشد باشندگان کویهای کهن را خواهد ژر بود و کسی حاضر نیست در یک خانه قدیمی در کوچه پس کوچه بنشیند و حال آنکه همسایه اش در آن طرف شهر در ویلائی مدرن و زیبا نشسته است. این دیگر بعهدہ صاحب نظران و استادان است که کلیه این مسائل

کند پیشه ویران بازارهای زنده و پر جوش و خروش را در آغوش خود کشد و مجموعه بناهای باستانی شهر را که با منطق بسیار معقول معماری جان گرفته چون بازار و قیصریه قزوین بیجان و خاموش کند (که خوشبختانه مسئولان بیدار کنونی رسیدند و پیران زنده دل شهر را پناه دادند).

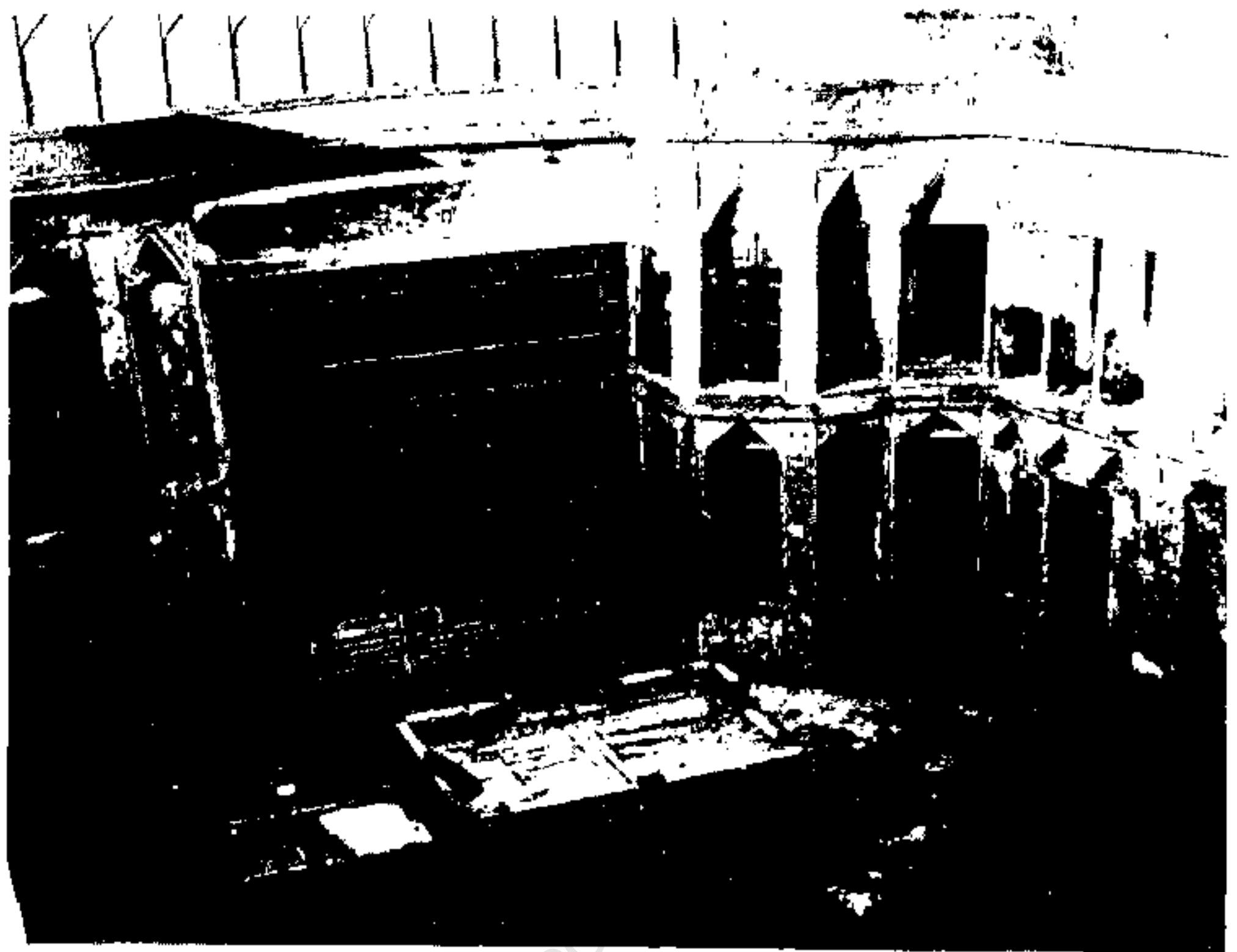
برای اینکه بدانیم اپیدمی بولوار چه میکند بشیراز شهر شعر و عشق برویم.

چند ماه پیش که در خدمت استادم بشیراز رفته بودم بعلت تأخیر هواپیما چنان شد که شبانه وارد شهر شدیم.

از خیابان که میگذشتیم یکباره میدانی وسیع و عریض و طولیلی پیش روی ما سبز شد که چهار خیابان بزرگ اضلاع آنرا تشکیل میداد و در هر گوشه آن چهار راهی بوجود آمده بود.

بنده در نخستین برخورد شاد شدم که شیرازی با ذوق روی دست اصفهانی زده و میدانی چهارچندان نقش جهان طرح انداخته و بخواست خدا روزگاری پیرامون آن ساختمانهای آبرومندی بیا می شود و اگر نمر دیم خواهیم دید که هنوز مردم ما زنده دل و زیبا پسندند. با کمال تأسف خیلی زود این رؤیای شیرین باطل شد و با توضیح میهماندار شیرازیمان دریافتیم که میدان چیزی جز یک زمین بایر نیست که در میان چهار خیابان افتاده و فعلاً مَرَبَله است.

در پایان این حقیقت را بعرض میرساند که خامی نگارنده



خانه‌هایی که هر روز نظائر آن‌را
خراب می‌کنند

مورد استفاده آن منتفی شده اگر منطقی و اصولی باشد معقول خواهد بود. مثلاً کاروانسراها را میتوان باسانی بمیهمانسرا تبدیل کرد (ولی بقول متقیدین ایتالیائی نه مانند کاروانسرای ما در شاه اصفهان وبخصوص قسمت ورودی آن که نه ایرانی و نه اروپائی بلکه لاشترقیه و لاغربیه است).

مدارس علوم قدیمه اغلب در حال حاضر هم دائر ومورد استفاده است آنهائی هم که متروک شده باسانی قابل تبدیل بکتابخانه وپرورشگاه ونظائر آن است.

کاخهای شهری و دسکرهاهی روستائی خود بهترین موزه‌اند ودلیل ندارد درشهر وروستائی که چنین اثری موجود باشد ساختمان تازه‌ای باین منظور برپاکنند.

رباطها و ساباتها و کوشکها بسیار آسان پیرورشگاه و تفریحگاه تبدیل میشود (یامیتوان چنان که انگلیسیان برای گذراندن تعطیلات آخر هفته خود خانه‌هایی بنام Week and house دارند از این ساختمانهای نفز وزیبا برای همین منظور استفاده کرد).

خوشبختانه شهبانوی هنرپرور ما توجه عمیق و فراوانی باین نکات معطوف میفرمایند و اوامری از جانب معظم لها صادر شده که آینده نیکوئی برای آثار هنری نوید میدهد بامید آنروز که ایرانشهر را آراسته و ویراسته به بینیم و چنانکه داریوش خواسته و نیاز کرده جائی برای دروغ و کدروند در میهن ما نباشد.

را با منطلق قوی حل کنند و اگرچه کاری بس دشوار است ولی «مشکلی نیست که آسان نشود».

باید قبول کرد که زندگی در روزگار ما در کوچه‌های تنگ و بیج دریج میسر نیست ولاقل هر کس احتیاج دارد که از خانه تا محل کار خود را از وسیله نقلیه شخصی یا عمومی استفاده کند و این مشکل را می‌توان با تعریض کوچه‌ها بحد معقول و لازم (و تا آنجا که بآثار هنری لطمه نرند) حل کرد ولی اینکه بیایند پیرامون يك اثر را بازکنند و آنرا مانند بناهای یادبود اروپائی در وسط يك میدان یا در محور يك خیابان قرار دهند کار درستی بنظر نمی‌آید.

معماران ایرانی مانند همشهریان عارف و روشندل خود بدرون پیش از برون توجه داشته‌اند وشاید جلوه ونمایش افسون کننده شاهکارهای معماری ما در همین باشد.

در زبان فارسی مثلی است که میگویند هنگام بازدید فلان بنائی کلاه از سرانسان می‌افتد بگمان نگارنده مورد این مثل باید محفوظ بماند.

مسجد جامع اصفهان از درون صحن جالب ومحتشم است نباید با احداث خیابانی در محور سردر آنرا تحقیر کرد یا دیوارهای خشتی و زبره پیرامونش را که از روز نخست نماسازی نشده با تهی کردن پیرامون ونماسازی تصنعی ومتکلف نشان داد. چهره وهیئت يك اثر را نباید مسخ کرد ولی استفاده تازه ونوین از بنائی که روزگاری بکار ویژه‌ای میآمده ودیگر

تاریخ کتاب و کتابخانه در ایران

(۲۰)

رکن الدین همایونفرخ

۳۶۳ - کتابخانه مدرسه فخریه (مرو) تهران : فخرالدوله حاکم مرو سال ۱۲۴۰ هـ. در تهران مدرسه‌ای ساخت و برای اداره آن موقوفات بسیاری وقف کرد و چون بخان مروی معروف بود این مدرسه نیز بمدرسه مروی شهرت یافت. کتابخانه‌ای برای این مدرسه فراهم آورد که هم‌اکنون برجاست و بیش از دوهزار جلد کتاب خطی دارد در میان کتابهای کتابخانه مروی نسخه‌های نفیس و نادر بسیار است از جمله نسخی است از خمسه نظامی که مجالسی از نقاشی اثر قلم استاد کمال‌الدین بهزاد را دارد و از نقایس جهان بشمار است. هم‌چنین نسخه‌هایی در علوم ریاضی دارد که بسیار قابل توجه و گرانقدر است.

۳۶۴ - کتابخانه مدرسه سلطانی کاشان : این مدرسه از بناهای قرن سیزدهم هجری است و بنائی عظیم و مجلل دارد این مدرسه کتابخانه‌ای بزرگ داشت و حسبای کاشی ملک‌الشعراى فتح‌علیشاه در تاریخ بنای این مدرسه قطعه‌ای سروده است.

۳۶۵ - کتابخانه مدرسه آقا . کاشان : از بنائی این مدرسه اطلاعی بدست نویسنده نرسیده ولی سال بنای مدرسه ۱۲۶۸ هـ. است مدرسه‌ای بزرگ و قابل توجه است. کتابخانه این مدرسه هم اکنون موجود است.

۳۶۶ - کتابخانه مدرسه پای قلعه . اصفهان : این مدرسه هم از مشحذات صدرامقنهانی است اطراف محن مدرسه را با کاشی‌های هفت‌رنگ زینت داده‌اند کتیبه این مدرسه بخط ثلث است که تاریخ بنای آن ۱۲۱۷ هـ. را دارد کتابخانه این مدرسه نیز برای طلاب علوم دینی قابل توجه و مورد استفاده است.

۳۶۷ - کتابخانه حاج ملاهادی سبزواری . سبزوار : حاج هادی فرزند ملا مهدی متخلص باسرار، از بزرگان علمای کلامی و فلاسفه اخیر بشمار است. در حدود سی تألیف دارد. این دانشمند عالیقدر در سبزواری مدرسه بزرگی بهمت خود ساخت و وجود او در سبزواری سبب گردید که سبزواری بصورت دارالعلم درآید و از اطراف و اکناف ایران دانش‌پژوهان و طالب‌علمان بطرف سبزواری رهسپار شوند. حاجی هادی سبزواری کتابخانه بزرگی نیز برای مدرسه خود فراهم آورد که هم‌اکنون نیز باقی است.

۳۶۸ - کتابخانه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی : او مردی دانشمند و نویسنده‌ای ارجمند و شاعری توانا بود و ثنائی تخلص میکرد. بطوریکه در مقدمه این عصر یاد کردیم او وزیر عباس میرزا بود و سالها نیز وزارت و صدارت محمد شاه قاجار را برعهده داشت و سرانجام بدست اسمعیل قرچق داغی در روز ۳۰ صفر ۱۲۵۱ در باغ نگارستان شهید شد. کتابخانه قائم‌مقام از کتابخانه‌های معروف بود که پس از قتلش بدست تاراج رفت. هنوز نسخه‌های نفیس از کتابخانه او در کتابخانه‌های خصوصی موجود است.

۳۶۸ - کتابخانه مدرسه صدر . تهران : میرزا شفیع صدراعظم فتحعلیشاه مردی ادب دوست بود و مدرسه صدر تهران را او ساخت و برای این مدرسه کتابخانه معظمی بنیاد نهاد هم اکنون نیز آثاری از آن باقی است . میرزا شفیع مدتی کتابدار کتابخانه محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه بوده است .

۳۶۹ - کتابخانه محمود میرزا قاجار . تهران : محمود میرزا پسر فتحعلیشاه از مردان دانش پژوه و شیفتگان شعر و ادب فارسی بود او بسال ۱۲۱۴ تولد یافته و تا سال ۱۲۸۰ در قید حیات بوده است . او سالیان دراز حکومت نهاوند را داشته است . او شاعر بود و شعر می سرود و محمود تخلص میکرد . تذکره ای نوشته که بنام تذکره محمود معروف است . از تذکره محمود بخط مصنف نسخه ای در کتابخانه این بنده نویسنده موجود است . دوائر دیگر بنام بیان محمود و خرقه محمود داشته است . کتابخانه محمود میرزا از کتابخانه های معروف دوران قاجار است . میرزا ابوالحسن متخلص به امید نهاوندی از شاعران دوران قاجار که دیوانی مدون دارد سالها کتابدار کتابخانه محمود بوده است . کتابهای کتابخانه محمود بعداً در تملک عبدالحمدمیرزا درآمد و قسمتی نیز بکتابخانه های خصوصی دیگر منتقل شد از جمله نسخه های نفیس کتابخانه محمود میتوان از دیوان صائب تبریزی بخط خود صائب یاد کرد که اینک در تملک کتابخانه مجلس شورایملی است و بشماره ۱۰۰۰۷ ثبت است .

۳۷۰ - کتابخانه عبدالصمد میرزا عزالدوله : عبدالصمد میرزا عزالدوله از کتاب بازان بنام ایران بوده است چنان شیفته و عاشق کتاب بود که شهرهای مختلف مسافرت میکرد و نسخه های خطی را به بهای گران خریداری میکرد ابوالمعالی میرعلی شیرازی ملقب به شمس الادبیا سالها کتابدار عبدالصمد میرزا بود . ابوالمعالی از خوشنویسان کم نظیر نستعلیق دوران قاجار بوده است . از کتابهای کتابخانه او نسخ نفیسی تحبیب کتابخانه مجلس شورایملی گردیده است از جمله دیوان ابن یمین هم عصر شاعر که پانزده هزار بیت شعر دارد و شاهنامه ای که در زمان شاه تهماسب اول تحریر یافته و دارای ۵۹ مجلس نقاشی از کارهای مکتب هرات است . هم چنین نویسنده نسخه هایی از کتابخانه او در تملک دارد که بخط مشاهیر خوشنویسان مانند میراحمد تبریزی و میرعلی تبریزی است .

۳۷۱ - کتابخانه مدرسه رکن الملک . اصفهان : رکن الملک حاج میرزا سلیمان شیرازی در گذشته بسال ۱۳۳۱ هـ . از مردان نیکنام و شاعران و سخنوران بوده که مدتها در زمان ناصرالدین شاه حکومت فارس را داشته و سالها نیز سمت منشی گری ظل السلطان برعهده او بوده است . مدت ، زمانی نیز به نیابت حکومت اصفهان منصوب شد . او به دانشمندان و ارباب ادب بسیار توجه میکرد و خود او نیز مجله الاسلام را مینوشت او در شعر خلف تخلص میکرد و این بمناسبت نسبت او به جدش خلف بیك سفره چی بوده است . او بسال ۱۳۵۱ درگذشت و در آرامگاهی که نزدیک مدرسه و مسجدش نزدیک تخت پولاد ساخته بود بخاک سپرده شد . مدرسه رکن الملک از بناهای بنام وشهیر اوائل قرن چهاردهم هجری است . کتابخانه این مدرسه نیز قابل توجه بوده است .

۳۷۲ - کتابخانه امین خلوت : امین خلوت مردی صاحب ذوق بود و کتابخانه ای نفیس فراهم آورد و برای اینکه کتابهای ارزنده ای برای کتابخانه اش فراهم آورد بطوریکه مشتری شاعر هم عصرش در قطعه شعری آورده چهارده نفر خوشنویس را در اختیار گرفته بود که از کتابهای مورد علاقه اش بخط خوش رونویس میکردند . برای نمونه میتوان از نسخه دیوان امیرمعزی که ۱۳۳۰۰ بیت شعر دارد و بشماره ۱۳۲۶۵ کتابخانه مجلس شورایملی ثبت است یاد کرد .

۳۷۳ - کتابخانه حاج شیخ فضل الله نوری : آقا شیخ فضل الله نوری وارث کتابخانه‌ای بزرگ بود و پس از مرگش کتابها به وراثش تقسیم شد و قسمت مهمی از آن به تملك کتابخانه مجلس شورای ملی درآمد و این کتابها بیشتر نسخ نفیس است .

۳۷۴ - کتابخانه نوری : نوری نویسنده کتاب مستدرک کتابخانه قابل توجهی داشت و کتابهای گرانقدری برای کتابخانه او نوشته اند از جمله میتوان کتاب كشف الحجة المحججه لثمر المهجد را یاد کرد که سال ۱۲۸۰ نوشته اند .

۳۷۵ - کتابخانه مدرسه سید : بانی این مدرسه حجة الاسلام شفتی بود که آن را سال ۱۳۱۱ هـ ساخت و در سال ۱۳۵۵ بنای مدرسه را پایان آورد . حجة الاسلام شفتی خود نیز کتابخانه‌ای داشت که از آن یاد خواهیم کرد . برای مدرسه نیز کتابخانه قابل توجهی دائر کرد .

۳۷۶ - کتابخانه ركن الدولة : محمد تقی میرزا ركن الدولة کتابخانه قابل توجهی داشته است .

۳۷۷ - کتابخانه حاج ملاعلی کنی . تهران : حاج ملاعلی کنی از اکابر دوره ناصری است در لغت و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و علم رجال تبحر داشت تألیفات متعدد دارد کتابخانه حاج ملاعلی کنی از کتابخانه‌های معروف دوران ناصری است که پس از او در خانواده‌اش بجا مانده است .

۳۷۸ - کتابخانه حاج میرزا محمد حسن آشتیانی : آشتیانی از فحول علما و مجتهدین دوره ناصری است . کتابخانه آشتیانی در میان علما و مشاهیر دوران اخیر شهرتی داشته است .

۳۷۹ - کتابخانه مزار هفده تن . گلپایگان : در این مزار مقدس کتابخانه‌ای وجود دارد که دارای چهار هزار جلد کتاب خطی است و این کتابها قبلا وقف کتابخانه‌های مدارس بوده که از میان رفته‌اند و کتابها به این مزار منتقل شد و هم اکنون موجود است .

۳۸۰ - کتابخانه سید علانور . گلپایگان : در این بقعه مقدس نیز کتابخانه‌ای هست که در حدود سه هزار جلد کتاب دارد این مقدار کتاب خطی قابل توجه است .

۳۸۱ - کتابخانه مدرسه ابراهیم خان ظهیر الدولة در کرمان : ظهیر الدولة در کرمان سال ۱۲۳۲ هـ . مدرسه‌ای بنا کرد و در این مدرسه کتابخانه‌ای وجود دارد که در آن هزار و پانصد جلد کتاب موجود است .

۳۸۲ - کتابخانه میرزای تنکابنی : میرزا طاهر تنکابنی فرزند میرزا فرج الله از شاگردان نامی میرزای جلوه بود و در مدرسه عالی سپهسالار تدریس میکرد این دانشمند عالیقدر که از متکلمان مشهور دوران اخیر است سال ۱۳۲۰ درگذشت .

کتابهای کتابخانه این دانشمند بیشتر کتب حکمی و فلسفی بود که میرزا بر اغلب آنها حواشی نوشته است . کتابهای کتابخانه او بکتابخانه مجلس شورای ملی فروخته شد .

۳۸۳ - کتابخانه ناظم الاطباء : میرزا علی اکبر کرمانی ملقب به ناظم الاطباء نفیسی . مؤلف فرهنگ نفیسی و فرهنگ فرودسار . پدر دانشمند فقید سعید نفیسی کتابخانه قابل توجهی داشت که پس از مرگش بفرزند عالیقدرش استاد سعید نفیسی رسید .

۳۸۴ - کتابخانه ملامحمد صالح فرشته . قزوین : ملامحمد صالح از بزرگان علما و مؤلفان قرن سیزدهم است و از جمله تألیفات او باید از کتاب بحر العرفان فی تفسیر القرآن در پانزده مجلد یاد کرد کتابخانه بزرگی در قزوین فراهم آورد و قبل از مرگش آنرا وقف عام کرد و هم اکنون پابرجاست .

۳۸۵ - کتابخانه منجم باشی اصفهان : محمدحسین تفرشی معروف به منجم باشی کتابخانه‌ای از کتابهای نفیس نجوم و ریاضی و هیأت فراهم آورده بود . از جمله نسخه‌گرانیهای از زیج الغبیگی داشت که با بسیاری از کتابهای دیگرش نصیب کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی گردیده است .

۳۸۶ - کتابخانه صدراعظم نوری - تهران : صدراعظم نوری نیز کتابخانه قابل توجهی داشته و در پشت کتابهای متعلق بکتابخانه‌اش یادداشت و مهر کرده است از جمله نسخه نفیس مقالات خواجه عبدالله انصاری بخط میرعماد را میتوان یاد کرد . این نسخه اینک متعلق بکتابخانه آقای ادیب برومند است .

۳۸۷ - کتابخانه مسجد جامع طبس : در مسجد جامع طبس کتابخانه معظمی از قرن هفتم وجود داشت که متأسفانه در سال ۱۳۲۹ ه . هنگامیکه نایب‌حسین کاشی یاغی به طبس حمله کرد این کتابها را غارت کرد و با آتش کشید این کتابخانه در حدود هشت هزار جلد کتاب مخطوط نفیس داشته است .

۳۸۸ - کتابخانه خونساری اصفهان : سید محمد خونساری مؤلف روضات الجنان کتابخانه معظمی فراهم آورده بود که اینک درخاندان آن دانشمند فقید باقی است . نسخه‌های متعددی از آثار سید محمدباقر خونساری که بخط او می‌باشد و همچنین از آثار خاندان او در کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی موجود است و نمونه‌ای از خط والد او را در صفحه ۱۰۰ کتاب لمعة النور والضياء آورده‌اند .

۳۸۹ - کتابخانه سپهر . تهران : میرزا تقی ملقب به لسان‌الملک و متخلص به سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ و براهین‌العجم فی قوانین‌المعجم پس از درگذشتش کتابخانه نفیسی را که فراهم آورده بود بنا بوصیت بفرزندش عباسقلیخان سپهر واگذاشتند ولیکن این کتابخانه پس از او دیری نپایید و کتابهای آن متفرق شد .

۳۹۰ - کتابخانه بالاخیابانی . مشهد : مرحوم شیخ عبدالحسین بالاخیابانی در مشهد کتابخانه معظمی فراهم آورده بود که بیش از دو هزار جلد کتاب مخطوط نفیس داشت که اکثر آنها بخطوط مصنفان و مؤلفان آنها بودند . این کتابخانه پس از درگذشت بالاخیابانی به کتابخانه ملی ملک فروخته شد .

۳۹۱ - کتابخانه مرحوم امام جمعه . کرمانشاه : این کتابخانه را اولاد واحفاد آقا باقر بهبهانی جمع‌آوری کردند و کتابهای این کتابخانه اکثراً نایاب و نادرند لیکن بیشتر آنها در علم فقه و حدیث و اصول نگاشته شده‌اند . از جمله کتابهای نفیس این کتابخانه جلدی از مجلدات الوافی صفدی بخط خودش بود که اکنون در تصرف آقای حکمت آل‌آقا است .

۳۹۲ - کتابخانه ذوالریاستین . شیراز : حاج محمدحسین ذوالریاستین متخلص به حسینی مصنف مثنویهای اشترنامه و الهی‌نامه حسینی مردی عارف و فاضل بود . کتابخانه او در شیراز شهرتی داشت این کتابخانه درخاندان ذوالریاستین تا آنجا که نویسنده آگهی دارد خوشبختانه بجاست .

۳۹۳ - کتابخانه نشاط . تهران : میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر و منشی و خطاط دربار فتحعلیشاه کتابخانه قابل ملاحظه‌ای فراهم آورده بود که بعدها متفرق شد و از نسخه‌های کتابخانه او که همه آنها خط و امضای نشاط را در پشت برگ اول خود دارند در کتابخانه‌های خصوصی بسیار میتوان دید .

۳۹۴ - کتابخانه ایلکی . شیراز : محمدقلی خان قشقائی ایلکی فارس در سال ۱۲۶۵ در شیراز کتابخانه بزرگی بوجود آورد . کتابخانه او نیز وسیله بازماندگانش متفرق شد و نسخه‌هایی چند از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است از جمله خلاصه عباسی بشماره ۴۸۵۵ را که نسخه‌ای نفیس است میتوان یاد کرد .

۳۹۵ - کتابخانه مهندس الممالک غفاری . تهران : مهندس الممالک فرزند ابراهیم غفاری در ریاضیات تألیفات متعدد دارد او نخستین کسی است که برای اصطلاحات علمی ریاضی در زبان فارسی معادل وضع کرد و در حقیقت بنیان‌گذار اصطلاحات علمی جدید زبان فارسی است . کتابخانه مهندس الممالک یکی از کتابخانه‌های معتبر علمی ایران بود کمتر کتابخانه‌ای مانند آن مجموعه کاملی از کتابهای ریاضی ایرانی و نجوم و هیأت داشت تا آنجا که نویسندگان آگاه است تا سنوات اخیر این کتابخانه در خاندان آن فقید باقی بود .

۳۹۶ - کتابخانه سردار کبیر جمشید . تهران : سردار کبیر از عاشقان و شیفتگان ادب و فرهنگ فارسی بود و به همین نظر کتابخانه‌ای از آثار گویندگان و نویسندگان ادب فارسی فراهم آورده بود که بیشتر آنها را نسخه‌های نفیس خطی و نادرالوجود تشکیل میداد . پس از مرگش بیشتر کتابهای کتابخانه او به مجلس شورای ملی فروخته شد و بعنوان نمونه میتوان از نسخه کتاب بیان محمود که تذکره است و بشماره ۸۹۵ ثبت گردیده یاد کرد .

۳۹۷ - کتابخانه امیر نظام گروسی : امیر نظام گروسی از منشیان و خوشنویسان و رجال کاردان دوران قاجار است . مردی ادیب و سخن‌سنج بود و در طی مدت عمر طولانی‌اش بسائقه ادب دوستی کتابخانه نفیسی فراهم آورد که در اواخر عمرش آن را بگروس منتقل ساخت ولی در گروس در وقایع الوار دستخوش غارت شد و آنچه از کتابخانه او در تهران و یا گروس باقیمانده بود بازماندگانش بکتابخانه مجلس شورای ملی فروختند .

۳۹۸ - کتابخانه رضاقلیخان هدایت . تهران : رضاقلیخان هدایت معروف به الله باشی از نویسندگان و سخنوران پرکار دوران قاجار است .

کتابخانه هدایت از بزرگترین کتابخانه‌های دوران قاجار بشمار است . نسخه‌های بسیار نفیس و نادر این کتابخانه از ذخایر گرانقدر ادبی ایران بوده و هست . پس از درگذشت هدایت مدت زمانی تا اواخر سلطنت احمد شاه این کتابخانه در خاندان هدایت نگاهداری می‌شد سپس متفرق گردید و تعدادی از آنها به کتابخانه‌های خارج از کشور انتقال یافت و تعدادی نیز بکتابخانه ملی ملک فروخته شد . از جمله این نسخه‌های نفیس میتوان از تذکره عرفات‌العاشقین یاد کرد که بکتابخانه ملک فروخته شده است و در آن کتابخانه موجود است .

۳۹۹ - کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار : میرزا حسن خان مشیرالدوله سپهسالار بانی مدرسه و مسجد سپهسالار کتابخانه معظمی برای مدرسه سپهسالار فراهم آورد . در آغاز تأسیس چهار هزار جلد کتاب برای کتابخانه مدرسه خریداری کرد که قسمت مهمی از آن کتابهای کتابخانه اعتضادالسلطنه بود . در این کتابخانه نسخه‌های نفیس و گرانقدر بسیار است که ضمن فهرست بچاپ رسیده آن معرفی شده است . این کتابخانه با توجهاتی که اکنون بدان مبذول میگردد در حدود ۱۱۱۵۰ جلد کتاب دارد و از کتابخانه‌های مهم و معتبر شهر تهران بشمار است .

۴۰۰ - کتابخانه ظهیرالدوله . تهران : ظهیرالدوله که از آزادفکران و روشن‌بینان و پیروان صفی‌علیشاه بود در تهران کتابخانه بسیار نفیسی فراهم آورد که در روز واقعه بتوپ بستن مجلس شورای ملی بدست اوپاش و اراذل غارت شد و کتابهای آن متفرق گردید .

عکاسی رنگین

هادی

نگهداری عکس‌های رنگی

برایتان پیش می‌آید: «این اسلایدها تا چه مدتی میتوانند همین وضع خود را حفظ کنند؟»
در اینجا لازم است به سه دشمن اصلی که تصاویر را تهدید میکند و در اندک مدتی میتواند عیش‌شمارا منقض‌سازد بیندیشید:
نور - حرارت - رطوبت.

دشمن شماره يك: نور روز

گرچه در ساختن مواد رنگی فیلمهای جدید نسبت به فیلمهای سابق تغییرات و پیشرفت‌های زیادی حاصل شده و از لحاظ حساسیت زیاد و ثبت طبیعی رنگها ابدأ با فیلمهای ۲۵ سال پیش قابل مقایسه نمیشاند معهذا چیزی که در این مدت ممکن و میسر نگردیده جلوگیری کامل از تأثیر نور بر روی رنگهاست. خوشبختانه این بی ثباتی چندان نیست که نور پروژکتور نیز در آن تأثیر کند، بلکه نور روز است که با فراوانی اشعه‌ی آبی خود در آنها مؤثر میباشد.

از اینرو، عکس‌ها و فیلم‌های رنگی را مدت زیادی نباید در معرض تابش نور روز یا لامپ‌های نئون قرار داد. تصاویر رنگی لازم است در تاریکی نگهداری شود.

مرگ آرام بوسیله‌ی حرارت

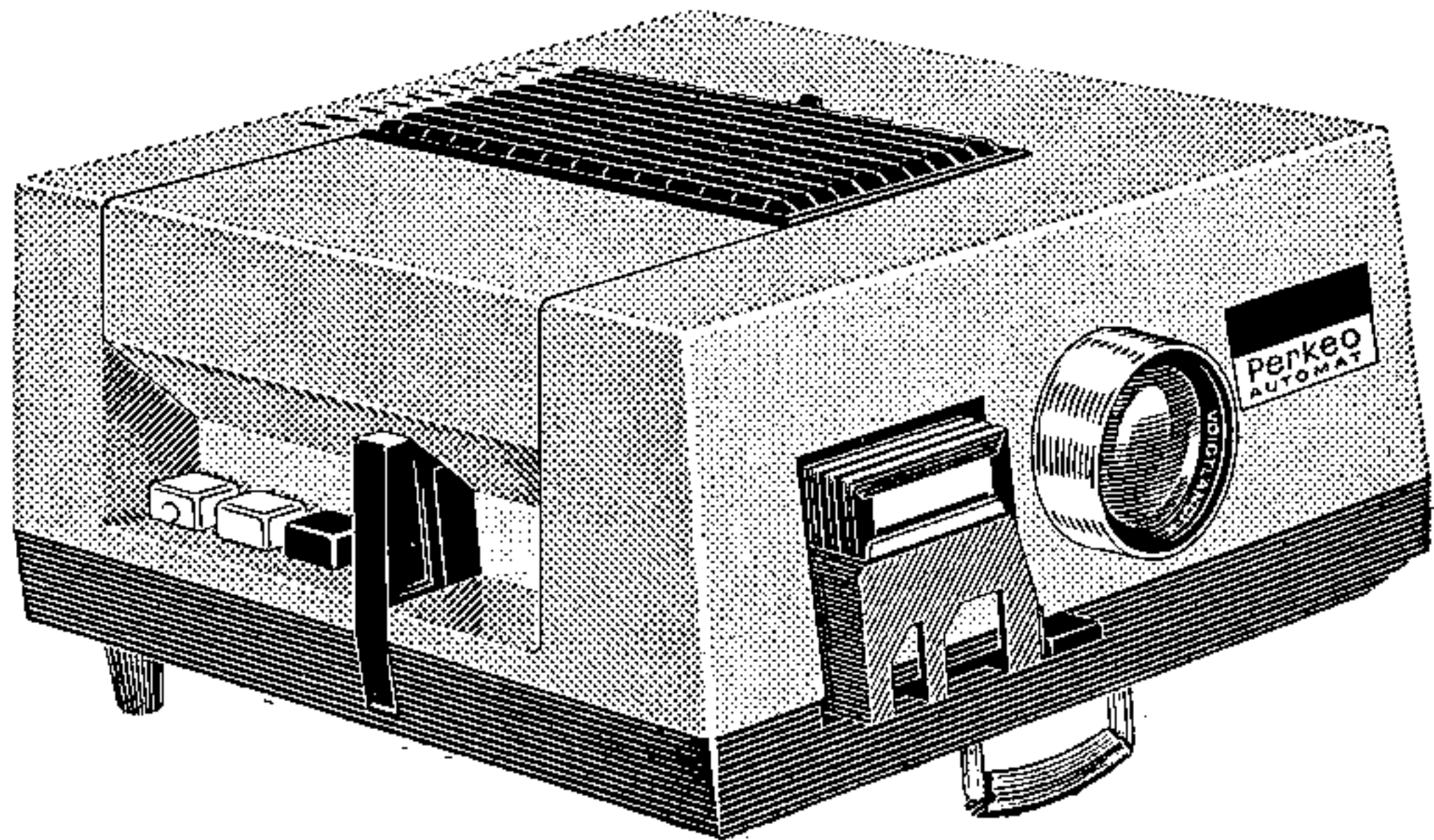
مواد رنگی فیلمهای رنگین که از نقطه‌ی نظر ترمودینامی ناپایدارند، هرچه حرارت بیشتری به‌پینند، از نقطه‌ی توازن خود زودتر خواهند گذشت و تجزیه خواهند شد. از تجزیه‌ی آنها موادی بوجود خواهد آمد که بیرنگ است.

هر دانشجوی شیمی در آغاز کار، در مورد سرعت اعمال شیمیائی، يك قانون اصلی را فرا میگیرد که میگوید: اگر

چندى پیش مجموعه‌ی اسلایدهای رنگی را که ۳۰ - ۴۰ سال پیش، یعنی در آغاز عکاسی رنگی، در آلمان تهیه شده بود تماشا میکردیم. این تصاویر از فرازونشیب سالهای جنگ سلامت گذشته و رنگهایی را که سالها پیش ثبت کرده بود بما ارائه میداشت. وضع بعضی از آنها بسیار خوب بود و در بعضی فقط رنگ آبی - سبز اندکی پریده بنظر میرسید. با تماشای مجموعه‌ی مزبور اندیشه‌ی مرا در گرفت که سرنوشت فیلم‌های رنگی پزیتیف و نگاتیف (که گاهی تصاویر پرارزشی در میان آنها وجود دارد) بدان بستگی دارد.
گرچه تاریخ اختراع عکاسی رنگی از هفتاد سال متجاوز است ولی در حقیقت آنچه که بعنوان عکس و فیلم رنگی قابل قبول است مربوط به ۲۵ سال اخیر میباشد و مطالعات و تجربیاتی که در این مورد وجود دارد مربوط به همین مدت است. حتی در این باره نیز بطور کامل ادای مطلب ممکن نیست زیرا فیلمهایی که سی سال پیش ساخته شده با فیلمهای امروز جز از لحاظ ژلاتین شباهتی به‌همدیگر ندارند. معهذا مشاهداتی که بعمل آمده برای جلوگیری از اشتباهات نگهداری اسلایدها و نگاتیف‌های رنگی بسیار مفید است.

دشمنان نگهداری فیلمهای رنگی

پس از اینکه در عکسبرداری ها توفیق حاصل گردید و تصاویر خوب گرفته شد، هنگام ظهور در لابراتوار عیب و علت و اشکالی پیش نیامد، فیلم‌ها سالم بدست شما رسید، بدون برداشتن خط و خراشی در داخل کادرهای شیشه‌ی جای گرفت و از همدی مراحل سلامت گذشت و شب هنگام در صندلی راحتی نشسته و کلید پروژکتور را برای تماشای اولین شاهکار خود فشار میدهد چه بسا که این سؤال ناراحت کننده



پروژکتور مدرن و مجهز برای
نشان دادن ۳۶ تصویر

و اسرار آمیز مانده بود . با وجود تمام احتیاط ها و پیش بینی ها جلوگیری از وقوع این حادثه اجتناب ناپذیر است زیرا سبب آن مسئله بی است پیچیده و عمیق و مربوط به خود فیلم . برای ساختن فیلم ، به آستان سلولز که در کارخانه های فیلم سازی مورد استفاده قرار میگیرد ماده بی باید اضافه کرد تا نرم شود . این ماده که برای قابلیت ارتجاع فیلم بکار میرود وقتی مدت زیادی در برابر حرارت قرار گیرد بطور ناگهانی و غیرمنتظره آزاد میگردد و بخارات آن فشرده شده و در روی شیشه های اسلایدها که خنک تر است بحال قطرات ریزی در می آید که در روی پرده نمایش بشکل لکه های تیره نمایان میشود . گرچه این لکه ها ناخوش آیند است اما خوشبختانه جای نگرانی برای فیلم نداشته و بعمر و سلامت آنها صدمه بی نمیزند . برای از بین بردن آنها کافی است فیلمها را در میان شیشه های جدیدی قرار دهید . در صورتیکه بخواهید بطور کلی از بروز این لکه ها جلوگیری شود فیلمها را در کادر مقوایی بدون شیشه بگذارید .

بعضی ها برای احتراز از حرارت هوا ، اسلایدهای خود را در یخچال نگهداری میکنند در صورتیکه از این عمل جداً باید اجتناب کرد زیرا هوای داخل یخچال مرطوب است و تجربه نشان داده که سرما و رطوبت مضرتر از حرارت و خشکی است .

خرابی سریع بر اثر رطوبت

کسانی که از علم شیمی اطلاعات دارند میدانند که حرارت همراه رطوبت خیلی صدمه و زیان میزند . اعمال شیمیائی ، حتی در حرارت های زیاد ، موقعی انجام میگیرد که

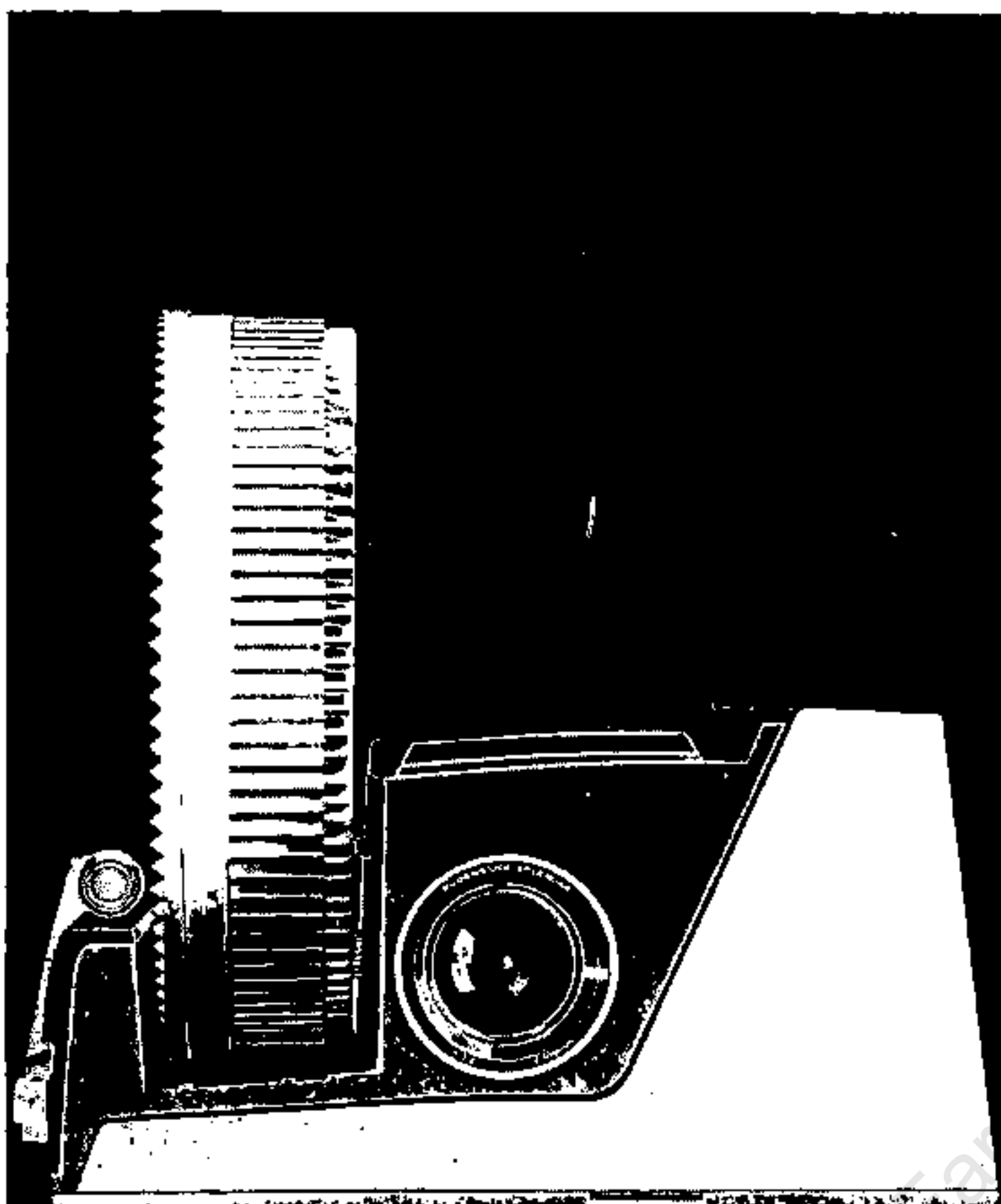
درجهی حرارت ۱۰ درجهی سانتی گراد بالا برود سرعت عمل دو برابر میشود .

بنابراین ، اگر میخواهیم عمر تصاویر رنگی خود را بعد امکان طولانی تر سازیم و از تماشای آنها مدت بیشتری لذت ببریم ، لازم است جهت نگهداری آنها از محل خنکی استفاده کنیم .

قبلاً اشاره کردیم که نور لامپ پروژکتور تأثیری در حفظ رنگ فیلمها ندارد . البته این بی تأثیری حد و حدودی دارد . وقتی مدتی طولانی محو تماشای یک اسلاید شده اید بدانید در هر کجا که رنگی وجود دارد باین معنی است که سایر اشعهی نور سفید جذب شده و فقط آن رنگ عبور کرده و اشعهی جذب شده تبدیل به حرارت (انرژی حرارتی) گردیده است . این موضوع ، حتی در پروژکتور هایی که مجهز به بادبزین قوی است و دستگاه را خنک میکند ، نیز پیش می آید . زیرا این نوع گرم شدن از تشعشع حاصل میشود و تشعشع را نمیشود « باد » زد .

چون در پروژکتورها ، حرارت لامپ مستقیماً به فیلم رنگین میرسد ، لذا در وسط راه لامپ و فیلم شیشهی بیرنگ مخصوصی که وظیفهی فیلتر را داشته خاصیتش جذب اشعهی حرارتی است قرار میدهند . این شیشه ها را فیلتر کاتاترمیک Catathermique مینامند .

علاوه بر این ، حرارت آثار تعجب آور و غیرمنتظره ای دیگری بوجود می آورد . بعد از پروژکسیون های طویل المدت ، یعنی پس از تأثیر طولانی حرارت ، گاهی نقطه های ریز سیاهی در روی تصویر ظاهر میشود که مدتها منبع و اساس آنها مجهول



پروژکتور جدید برای نشان دادن ۱۰۰ اسلاید

که گردوغبار نیز بداخل کادر میتواند راه بیابد . کادرهای دیگری هست که نفوذناپذیرند و در صورت استفاده از آنها باید دقت کرد که در موقع گذاشتن فیلمها رطوبت هوا زیاد نباشد زیرا وقتی گرما و خشکی باهم باشند حرارت بحد کافی فیلمها را خشک میکند و خشکی هوا فیلمی را که میان شیشهها میرود تا زندانی شود از رطوبت و خطرات آن نجات میدهد .

اگر در تابستان ، در مناطق رطوبی ، مانند نواحی گیلان و مازندران ، فیلمها را در کادرهای شیشه‌ای قرار میدهند در اولین نمایش (پروژکسیون) قطرات آب در روی آنها ظاهر خواهد شد . از همین وقت چنان است که گویی فیلمها را در آب فرو برده‌اند و وسائل خرابی سریع آنها را فراهم ساخته‌اند .

نگاتیف‌های رنگی

تمام آنچه که درباره فیلم‌های رنگی پزیتیف (اسلاید) گفته شد در مورد نگاتیف‌های رنگی نیز صادق است فقط خوشبختانه در اینجا قرارداددن آنها در میان کادر و شیشه لزومی ندارد و کافی است در پاکت‌های مخصوصی ، در محیط خشک و خنک نگهداری شوند .

قصد از محیط خشک جایی است که رطوبت نسبی آن از ۵۰٪ درصد تجاوز نکند و حرارت از ۲۰ درجه‌ی سانتیگراد.

اثری از رطوبت نیز باشد (حتی بمقدار بسیار اندک) . باید دانست که تنها شیمیست‌ها نیستند که با اسلایدهای ما سروکار دارند بلکه بمطالب بیولوژیست‌ها (زیست‌شناسان) نیز در مورد آنها لازم است توجه داشت :

حرارت - رطوبت - ژلاتین محیط بسیار مناسبی است برای نشوونمای باکتری‌ها . بدین ترتیب در اسلایدهایی که در محیط گرم و مرطوب نگهداری شوند شعله‌های آتش جنگ مدرنی با وسائل شیمیائی و حیاتی در دو جبهه بالا میگیرد . از یکسو رنگها میبرد و از طرف دیگر شاخه‌ها و انشعابات ظریفی ظاهر میگردد که بطور قطع وجود کشت باکتری‌ها و یا کپک‌هایی را ثابت میکند .

حفظ اسلایدها در برابر حرارت و رطوبت نباید فقط موقعی آغاز گردد که میخواهید آنها را در جایی بگذارید و نگهدارید . اولین درمان پیشگیری در لابراتوار ظهور فیلم‌هاست که پس از پایان عملیات با قراردادن آنها در محلول باکتری کش از هجوم این آفت ، در شرائط عادی ، جلوگیری میشود . درمان دوم در دست شماست : وقتی فیلم‌ها را در داخل کادر قرار میدهند باید کادری انتخاب کنید که جریان هوا را میان فیلم و هوای خارج ممکن سازد . اما عیبی که در این نوع وجود دارد اینست

ما و خاندان

درباره سعدی پس از آنکه مقاله مقام سعدی در اروپا نگارش آقای علی سامی در این مجله انتشار یافت آقای ن. توحیدی یکی از خوانندگان مجله اشعار مفصلی در تجلیل از مقام سعدی سروده برای ما ارسال داشته‌اند که چند بیت از آن در زیر نقل می‌گردد :

شاگران چون ستارگان باشند	ماه تابان در آن میان سعدی است
عالم شعر باغی از گلهاست	واندر آن باغ باغبان سعدی است
من نگویم سخنوران گویند	کاوستاد سخنوران سعدی است

.....

درباره عقاید خرافی - آقای غلامحسین حقانی از اسکو نوشته‌اند که مقاله «عقاید خرافی و آثار شوم آن» نوشته حضرت آیت‌الله برقی بسیار مفید بوده است و از ما خواسته‌اند تا در این باره باز هم مطالبی چاپ کنیم .

تبادل افکار و خوانندگان - آقای دکتر عباس نخجوانی استاد سابق دانشکده پزشکی تبریز نوشته‌اند : «خوبست صفحاتی از مجله که گاه بمنظور تبادل افکار بین خوانندگان اختصاص یابد تا آنهایی که دوستدار آثار باستانی بوده مانند اینجانب کلکسیون‌هایی جمع‌آوری نموده‌اند و اغلب بنظرات استادان و مطلعین نیازمندند بتوانند بوسیله مجله یکدیگر را پشناسند و از اطلاعات هم استفاده نمایند» . ایشان سپس افزوده‌اند که مدت چهل سال است بجمع‌آوری آثار از قبیل اشیاء برنزی لرستان ، نامدهای تاریخی ، آثار خطی و اشیاء سفالین قدیمی اشتغال دارند . آقای دکتر نخجوانی آنگاه از ما خواسته‌اند تا آمادگی ایشان را برای مکاتبه با اشخاص باذوق دیگری که بجمع‌آوری آثار عتیقه علاقمندند از طریق مجله هنر و مردم اعلام داریم .

ما ضمن انعکاس نظر این خواننده ارجمند باطلاع عموم علاقمندان میرسانیم که هنر و مردم از هر اقدامی که برای نگاهداری آثار هنری و باستانی بعمل آید صمیمانه جانبداری میکند و در این زمینه برای انجام هرگونه خدمتی آماده است .

پاسخ‌های کوتاه :

آقای مهدی متقی - در مورد نگاهداری آثار خطی در انتظار دریافت نظرات شما هستیم .
خانم مهین - احمدی - متأسفانه شماره‌هایی را که خواسته‌اید موجود نداریم .
آقای حسین زندی - در مورد عکاسی اگر پرسشی دارید برای ما بنویسید تا بوسیله آقای دکترهادی پاسخ داده شود .
آقای احمد - عنیدی - در مورد خط باز هم مطالبی چاپ خواهیم کرد .

از کلیه مشترکین گرامی تقاضا داریم تغییرات نشانی خود را در اولین فرصت
بدفتر مجله اطلاع دهند .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com